

مدوروی ہوا آثار عارفان اسلام
انتشارات نور فاطمہ

مذکرۃ المتقین

کتابی شریف کا دل آویز سُلوکِ نبوی خدا

تالیف: سالک عارف و عالمِ حال

حضرت آیت اللہ حاج شیخ محمد مبارحی انصاری قدس سرہ

۲۲۰ ریال



ناصر خسرو روبروی دارائی کوچه خدا بسنده لو بازار کتاب طبقه ۲

مذکرۃ المؤمنین

کتابی شریف و کامل در آداب سلوک بسوی خدا

تألیف : سالک عارف و عالم عالم

حضرت آیت اللہ حاج شیخ محمد بہار ہمدانی قدس سرہ



● تذکرة المتقين :

- مجموعه‌ای از گفتارها و نامه‌های عالم و عارف جلیل‌القدر حضرت آية الله حاج شیخ محمد بهاری
- نشر و پخش: انتشارات نور فاطمه (سلام الله علیها) - تهران - ناصر خسرو کوچه خدابنده‌لو
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه - چاپ دوم
- پائیز سال یکهزار و سیصد و شصت و یک
- حروفچینی: آی. بی. ام همراه
- کارهای چاپی: چاپخانه رودکی
- کلبهء حقوق این اثر محفوظ میباشد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دِقْرَاوَل :

شامل مفهبت نخبش در آداب سلوك

توضیحات :

- ۱ - ترجمه لغات و ترکیبات مشکل متن را
ذیل هر ورق خواهید خوانند .
علامت ستاره * مشخص کننده این لغات
و ترکیبات میباشد .
- ۲ - شرح و معانی عبارات عربی را
در دفتر آخر کتاب مطالعه نمائید . این
عبارات در صفحات متن ، با شماره مشخص
شده است .

۱- آداب توبه

بدان ای برادر من اینکه توبه از معاصی اول طریق
سالکین الی الله است و رأس المال فائزین* است و کلید
استقامت مریدین است و اصل نجات است . و به توبه
نگهداشته می شود از هلاکت* . و آیات و اخبار صحاح در
فضل آن وارد، و کفایت می کند در مدح آن - قول اصدق
الصادقین جَلَّ شَأْنُهُ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ»، وَقَوْلُ النَّبِيِّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»^(۱)
چون پیشتر اسم بردیم که باید توبه درستی بکند، ضرر
ندارد اجماً اشاره به قواعد توبه هم بشود .
چندین معنی برای توبه شده ، معنی فقهاتی آن ترك

رأس المال فائزین: سرمایه رستگاران .
هلاکت: نابود شدن و آنچه که موجب نابودی است .

معاصی فی الحال ، و عزم بر ترک آنها در استقبال و تدارک آنچه که قابل تدارک باشد .

بعضی گفته‌اند معنی توبه خلع لباس جفا است و ترک آنچه مرتکب بوده ، و نشر بساط و فاء. و به مطلق پشیمانی هم اطلاق می‌شود در کلمات . و علیّ ایّ حالٍ لا اشکال فی وجوبه عقلاً و شرعاً بلا تأمل اذ لو علمت انحصار السعادة الحقیقیة الابدیة فی لقاء الله تعالی فی دارالقرار علمت ان المحجوب عنه شقیّ محترق بنار الفراق فی دارالبوار و اغلظ الحجب هو حجاب اتباع الشهوات و ارتکاب السيئات لكونها اعراضاً عن الله تعالی بمتابعة عدوه الشیطان و الهوی بل بعبادتهما فی الواقع بمفاد قوله: من اصغى الى ناطق فقد عبده و علمت أيضاً ان الانصراف من طریق البعد للوصول الى القرب واجب ولا يتم الانصراف الا بالامور الثلاثة المذكورة فی معنى التوبة و قد قرر فی محله ان مقدمة الواجب واجب عقلاً و شرعاً نظراً بالملزمة و وجوبه أيضاً فوری. (۲)

زیرا همچنانکه اگر کسی سمی خورده باشد، اگر طالب صحت بدنش است، لازم است بر او فوری دست و پائی کند، و آن سم را به قی و غیره خارج نماید از بدن خود، اگر مسامحه کرد او را هلاک خواهد کرد ، دفعه. و سمومات معاصی *

ایضا چنین است که اگر مسامحه از توبه شود بسا

سمومات معاصی: زهرهای کشنده گناهان

می شود فوراً میمیرد و ختم به شر میگردد، نَعُوذُ بِاللَّهِ جَمِيعِ اَنْبِيَاءِ
و اولیاء عمدۀ ترسشان در دار دنیا از سوء خاتمه بوده! باری
فَالْبُدَارِ الْبِدَارِ يَا اِخْوَانَ الْحَقِيقَةِ وَ خُلَانِ الطَّرِيقَةِ اِلَى التَّوْبَةِ
الرَّقِيقَةِ الْاَنْبِقَةِ قَبْلَ اَنْ يَعْمَلَ سُومُ الذُّنُوبِ بِرُوحِ الْاِيْمَانِ مَا لَا
يَنْفَعُ بَعْدَهُ الْاِحْتِمَاءُ وَ يَنْقَطِعُ عَنْهُ تَدَابِيرُ الْاَطْبَاءِ وَ يَعْجِزُ عَنِ
التَّأْثِيرِ نَصْحُ الْعُلَمَاءِ وَ تَكُونُوا مِنْ مَصَادِقِ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ جَعَلْنَا
مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا
يُبْصِرُونَ، وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ « ثُمَّ
اعْلَمَ اَيُّهَا الْاِخَ الْأَعَزُّ اَنَّكَ لَا تَخْلُو عَنِ الْمَعْصِيَةِ فِي جَوَارِحِكَ
مِنَ الْغَيْبَةِ وَالْاَذِيَةِ وَ الْبُهْتَانِ وَ خِيَانَةِ الْبَصْرِ وَ غَيْرِهَا مِنْ صُنُوفِ
الْمَعْاصِي وَ اَنْوَاعِهَا وَلَوْ فَرِضَ فَلَا تَخْلُو عَنِ الرِّذَالِ فِي نَفْسِكَ
وَ الِهَمِّ بِهَا وَ اِنْ سَلِمْتَ فَلَا اَقْلَ مِنَ الْخَوَاطِرِ الْمُتَفَرِّقَةِ الْمُدْهَلَةِ
عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ لَوْ سَلِمْتَ فَلَا اَقْلَ مِنْ غَفْلَةٍ وَ قُصُورٍ فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ
صِفَاتِ جَمَالِهِ وَ جَلَالِهِ وَ عَجَائِبِ صُنْعِهِ وَ اَفْعَالِهِ وَ لَا رَيْبَ فِي
اَنَّ كُلَّ تِلْكَ مُنْقَصَةٌ فِيكَ وَ يَجِبُ الرُّجُوعُ عَنْهَا وَ لِذَا يَجِبُ التَّوْبَةُ
عَلَيْكَ فِي كُلِّ اَنْ مِنْ اَنَاتِكَ. قَالَ اَشْرَفُ الْمَخْلُوقَاتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ آلِهِ: « اِنَّهُ لِيَعَانُ عَلَيَّ قَلْبِي حَتَّى اسْتَعْفَرَ اللَّهُ فِي الْيَوْمِ
وَ اللَّيْلَةِ سَبْعِينَ مَرَّةً » فَبِنَاءٍ عَلَيَّ مَا ذَكَرْنَا لَوْ تَأَمَّلْتَ حَقَّ التَّأَمُّلِ
فِي الْجَنَائِيَاتِ الْوَارِدَةِ عَلَيْكَ بِاِحْتِيَارِكَ وَ ارَادَتِكَ لَطَارَ اللَّوْنُ
مِنْ وَجْهِكَ وَ النَّوْمُ مِنْ عَيْنِكَ وَ الْعَقْلُ مِنْ رَأْسِكَ لِكِنَّهُ هَيْهَاتَ (۳).

باری (فارسی گو، گرچه تازی خوشتر است) حال که فهمیدی معنی توبه را و لزوم آن را و اینکه ترك آن را اصرار می‌نامند، بدان که لا اشكال در اینکه خداوند جَلَّ وَعَلَا صحیح از توبه را قبول می‌فرماید به شرط آنکه به آب چشم بشوری کثافات معاصی را از قلب، بعد از برانگیزاندن آتش را در دل، و هر قدر تأثیر آتش پشیمانی در قلب بیشتر است اسباب امید بر تکفیر ذنوب و علامت صدق است، چه اینکه باید حلاوت تَشَهِّیَاتِ معاصی مبدل به تلخی ندم گردد تا نشانه تبدل سیئات به حسنات باشد . آیا نشنیدی قضیه پیغمبری را از بنی اسرائیل ، اینکه سؤال نمود از حضرت باری جَلَّ شَیْءُ قبول توبه ای از بندگان را ، بعد از اینکه سالها جد و جهدی در عبادت نموده بود آن بنده ، جواب آمد قسم به عزت خودم اگر شفاعت کند در حق او اهل آسمانها و زمین ، توبه او را قبول نخواهم کرد، و حال آنکه حلاوت گناهی که از آن توبه کرده در قلب او هست، از اینجا است که فرموده اند باید گوشت هائی را که از حرام گرفته بریزد، که آنها فاسد شده اند ، و گوشت های صحیح را هم فاسد می‌نمایند . وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ .

و همچنین باید قصدش تعلق بگیرد به ترك هر محرمی و اداء هر واجبی فِي الْحَالِ وَعَلَى الدَّوَامِ فِي الْاِسْتِقْبَالِ اِلَى

حِينَ مَوْتٍ، و تدارك كند هر چه از او فوت شده در زمان گذشته، و باید فکر را جولان دهد از حین بلوغ، بلکه قبل از بلوغ هم یکی یکی حالات ماضیه را به یاد بیاورد ببیند چه کرده؟ با که نشسته؟ مال که را تفریط کرده؟ اعم از عمد و خطا و تکلیف داشتن و نداشتن، اینها را حساب نموده، اگر صاحبانش موجود است، ولو ورثه از آنها استحلل کند، و اَلَّا عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَالْإِسْتِطَاعَةِ مَظْلَمَهُ بَدِّهْ وَ بَبِينْدْ از طاعات چه ترك کرده، قضا نماید، كفاره چو وارد آمده، بدهد، وجوهات دیگر از قبیل خمس و مال امام و زكوة چه بر زمین مانده به صاحبانش برساند، و درست تأمل نماید، مبادا کاری را فراموش کرده باشد که تدارك بخواهد، و بلا تدارك از دنیا برود و به عذاب ابدیه گرفتار گردد.

إِلَى جَمِيعِ مَا ذَكَرَ يُشِيرُ قَوْلُ الْأَمِيرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
 «الْإِسْتِغْفَارُ اسْمُ وَاقَعٍ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ: أَوْلَاهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى
 ثُمَّ الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَأَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ
 حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ وَأَنْ تَعْمَدَ
 إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ صَيَّعَتْهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَأَنْ تَعْمَدَ إِلَى
 اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُدْبِيَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ
 الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَأَنْ تُدْبِيَ الْجِسْمَ الْمَمَّ
 الطَّاعَةَ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمُعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ :

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ . (۵)

باری خوب است در توبه اینکه طاعت از جنس معصیت باشد، مثلاً اگر سفر معصیت کرده، مبدل به سفر طاعت بنماید وَ نَحْوُ ذَلِكَ مِمَّا يَطُولُ ذِكْرُهُ فِي الْأَمْثَلَةِ . (۶)

باری اگر مقدمات توبه را به نهج مزبور انجام داد، خوبست بعد از آن قدری تحصیل حزن کند، ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ به آن طریقی که سید بن طاووس قدس سره العزیز روایتی را در این باب نقل می‌کند از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ آن نحو توبه کند . ما حصل روایت اینست که «بیرون آمد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ در روز یکشنبه دوّم ذی قعدة فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ كَدَامَ أَزْشَمَا مِي خَوَاهِيْدُ تَوْبِيْهَ كُنِيْدُ كَفْتَنْدُ هَمَّءُ مَا تَوْبِيْهَ مِي خَوَاهِيْمُ بَكْنِيْمُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَفْرَمُوْدُنْدُ غَسْلُ بَكْنِيْدُ وَ وَضُوْ بَكْنِيْدُ وَ چَهار رَكَعْتُ نَمَازُ بَخَوَانِيْدُ دَرِ هَرِ رَكَعْتُ حَمْدُ رَا يَكُ مَرْتَبِيْهِ وَ قَلُّ هُوَاللّٰهُ اَحَدُ رَا سَهْ مَرْتَبِيْهِ وَ مُعَوَّذَتَيْنِ رَا يَكْمَرْتَبِيْهِ بَعْدُ اَزْ اَنْ اَسْتَغْفَارُ كُنِيْدُ هَفْتَادُ مَرْتَبِيْهِ ، بَعْدُ خْتَمُ كُنِيْدُ بِيْهِ «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ» . (۷)

در بعض نسخ هفت مرتبه بعد از آن بگوئید «يَا عَزِيْزُ يَا غَفَّارُ اَغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ وَ ذُنُوْبَ جَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فَاِنَّهُ لَا يَغْفِرُ اِلَّا اَنْتَ» . (۸)

بعد فرمودند: نیست هیچ بنده ای از امت من که

این کار را بکند مگر اینکه صداکننده ای از آسمان صدا کند ای بنده خدا عمل را از سر بگیر که توبه تو قبول است و گناهت آمرزیده شده و مَلَك دیگری از زیر عرش صدا می‌کند ای بنده! مبارك باد بر تو و بر اهل تو و بر ذریه تو و ندا کند مُنادی دیگری بنده! خُصَاء تو راضی خواهند شد روز قیامت و ندا می‌کند ملك دیگری، ای بنده! میمیری با ایمان، و دین از تو سلب نخواهد شد، و قبر تو گشاده و منور خواهد بود و ندا می‌کند ملك دیگری ای بنده! اشنود خواهند بود پدر و مادر تو، اگر چه بر تو غضبناک بوده باشند، و پدر و مادر و ذریه تو بخشیده خواهند بود، و تو در وسعت رزقی در دنیا و آخرت، و ندا می‌کند جبرئیل علیه السلام من می‌آیم با ملك الموت، مهربانی می‌کنم با تو و صدمه نمی‌زند بر تو اثر مرگ اینست و جز این نیست خارج می‌شود روح تو به طریق آسانی و سهل عرض کردند یا رسول الله اگر بنده این عمل را بکند در غیر ماه ذیقعد، فرمودند: همانطور است که وصف کردم و اینست و جز این نیست، تعلیم کرد مرا جبرئیل این کلمات را در آیام معراج - الحدیث .

و سزاوار است قبل از این عمل چیزی تصدق کند اگر چه چیز کمی باشد، زیرا که صدقه پنهان غضب الهی را خاموش می‌کند، بعد غسل کند، صحرائی یا جای خلوتی

رود ، سرخاک بنشیند ، یکی یکی معاصی خود را بیاد آورد ، به زبان جاری کند ، به این نحو که خدا یا فلان معصیت را در فلان مکان و یا فلان زمان بجا آوردم در حضور مقدس تو و تو قادر بودی مرا در آن حال نابود کنی ، حلم ورزیدی و آنوقت مرا نگرفتی ، الآن پشیمانم ، غلط کردم ، از من بگذر ، و نِعَمَ مَا قِيلَ :

اگر چندی بدم سالک میان ناجی و هالک

غلط کردم نفهمیدم ز فعل خود پشیمانم

و همچنین فلان کار کردم در فلان وقت ، به همین تفصیل اینقدر بگوید تا خسته شود ، باید با حزن و گریه باشد بعد شروع به عمل شریف مذکور بنماید ، بعد از آن خوب است دعای توبه که در صحیفه سجادیه است و اولش اینست : يَا مَنْ لَا يَصْفُهُ نَعْتُ الْوَأَصْفِيْنَ (۹) را بخواند بلکه مناجات اول از مناجات خمسة عشر را هم بخواند و با سوز دل بگوید :

آمدم بر درگهت اینک به صد فریاد و آه

از بزرگان عفو باشد وز فرودستان گناه

و عرض کند که من وفاء به شرایط توبه ندارم ، تو را به مقربین درگاهت قسم می دهم که توبه مرا قبول کنی و مرا هم وابداری که در این عزم ثابت باشم ، و گمانش هم این باشد که محققاً توبه او قبول است ، و دعای او مستجاب ، زیرا که

خداوند عالم جَلَّ ذِكْرُهُ معامله می‌کند با بنده خود به مقدار حسن ظنش به خالق خود ، و جمله ای از اخبار براین مطلب شاهد است ، و اگر خدا نکرده توبه را شکست و باز مرتکب معصیت گردید ، باز توبه کند و کسل نشود از شکستن توبه ، فَإِنَّهُ أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ . (۱۰)

بدان که انسان سه حال دارد بالنسبه به معاصی :
حالی دارد پیش از ارتکاب به معصیت ، و حالی دارد در حین عمل ، و حالی دارد بعد از عمل ، و احکام این هر سه عمل مختلف است .

اما قبل از ارتکاب به عمل باید اخبار خوف بر خودش بخواند ، بلکه خودش را منصرف نماید بگوید به خود : شاید این عمل را مرتکب شدی ، اِنِّي لَا اَغْفِرُكَ اَبَدًا» (۱۱) را مستحق گردیدی ، زیرا که میان عبد و مولا اندازه ای هست از مخالفت که تا آن حد صلاحیت عفو را دارد و اگر از آن حد گذشت اَلْعِيَاذُ بِاللَّهِ (۱۲) مولا او را عاق خواهد فرمود که دیگر قابل آمرزش نیست و رحم بر او خلاف مقتضای حکمت است در هر معصیتی این احتمال گذشتن از حد ، قائم است ، باید انسان خود را بترساند تا برگردد ، و همچنین در حال معصیت باید بیشتر خود را بترساند ، زیرا که مَلِكُ الْمُلُوكِ جَلَّ شَأْنُهُ الْعَظِيمُ ایستاده حاضر و ناظر و بنده او در حضور

مقدسش هتك حرمت او را می‌کند ، با این که نقاط عالم صف کشیده لشکر او هستند ، که اگر اشاره فرماید به هر نقطه ، چه زمین ، چه هوا ، چه آسمان ، چه اجزاء و جوارح خود انسان ، چه غیر اینها که نهایت ندارد ذکر آنها، فوراً او را فانی و معدوم می‌سازند ، در آن حال باید خیلی خائف و لرزان باشد، از هر جای عمل برگردد ، خوبست. و اگر نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ (۱۳) شهوت غالب آمد و برنگشت معصیت را کرد بعد از کردن پشیمان شد ، حالا دیگر وقت خواندن اخبار رجا است بر خود تا این که شیطان ملعون او را مأیوس نکند از توبه ، و نگوید کار تو دیگر اصلاح پذیر نیست ، تو توبه را شکستی عَنْ عَمْدٍ وَ الْتِفَاتٍ ، دیگر چه توبه ایست می‌کنی؟ این هم مثل آن، یقین بداند که این از آن بد بخت است ، بلکه کلیه هر خیالی که نتیجه آن اینست که عمل مکن ، آن خیال از شیطانست .

باید که بگوید مولای من کریم است ، خودش فرموده :
 یأس از رحمت من از معاصی کبیره است ، چطور من به در خانه او نرم ، باز اگر رحم کند ، اوست که او رَاحِمٌ مِّنْ لَّا رَاحِمٍ لَهُ (۱۴) است . او از کثرت جودش اسم مبارک خود را وهاب گذاشته و در نزد حسن ظنّ عبد مؤمن است . ندیدی قاتل حمزه سید الشهداء سلام الله علیه را قبول فرمود؟

آیا بگوشت برنخورده که چطور دلجوئی از نباش نمود؟
 آیا نشنیدی خودش فرمود: یا موسی از همه کس
 می‌گذرم، الا قاتل الحسین، هیچ کس را بجز قاتل
 سید الشهداء علیه السلام استثناء نفرموده، از این کلمات که
 دلالت صریحه دارند بر این که همین قدر باشد که انسان
 یاغی نباشد که ترحم بر او قبیح باشد، او را رحمت فرا
 می‌گیرد.

خبر نبوی صلی الله علیه و آله و سلم است که اگر کسی
 هفتاد پیغمبر کشته باشد، و توبه کند توبه او قبولست.
 پس نباید از رحمت واسعه خداوندی جل و علا
 مأیوس شود و تقاعد از توبه بنماید زیرا که باز اگر کار درست
 شود، با رو به خدا کردن درست می‌شود، نشنیده‌ای:

بازا، بازا، هر آنچه هستی بازا

گر کافر و گبر و بت پرستی بازا

کاین درگه ما درگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی بازا

ثُمَّ اَعْلَمُ اَيُّهَا الْاَخُ الْاَعَزَّ (۱۵) اینکه این توبه که ذکر شد
 به آن تفصیل، اگر علی ما هو علیه* آن را انجام دادی، بی
 کم و زیاد، به اول درجه توبه رسیده‌ای، هنوز قشر است،
 به پوست نرسیده، چه اینکه توبه لفظ تنها نیست، حال لازم
 علی ما هو علیه: بصورت واقعی، با شرایط ویژه آن.

دارد، آن حال ذو درجات است، جميع اخلاق حقایق را دارند، باید انسان آن را احساس کند .

و آنها مطالبی هستند که لا یَمْسُهَا إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۱۶) و
 الآحضرت آدم علیه السلام يك كلمه عرض کرد: رَبَّنَا ظَلَمْنَا
 أَنْفُسَنَا (۱۷) الآیه حقیر هم آن را شبانه روز تکرار می‌کنم .

و همچنین حضرت آیوب يك كلمه عرض کرد [رب]
 أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ (۱۸) الآیه من هم می‌گویم لیکن كم فَرَقٍ بَيْنَ
 الْأَمْرَيْنِ* در معنی رموزات کلام و طرز و حقیقت گفتگوی آنها،
 دخلی به سؤال و جواب من و شما ندارد، رساله را گنجایش
 تفصیل این مطلب نیست . اللَّهُمَّ اهْدِنَا فِيمَنْ هَدَيْتَ .
 فَحَاصِلُ الْكَلَامِ مِنَ الْبَدْوِ إِلَى الْخِتَامِ بِتَقْرِيرِ آخَرَ: إِنَّ
 السَّالِكَ سَبِيلَ التَّقْوَى يَجِبُ عَلَيْهِ مَرَاعَاةُ أُمُورٍ. (۱۹)

کم فرق بین الامرین: چه بسیار فرق است بین این دو چیز .

۲- آداب مراقبه

الأول: تَرَكَ الْمَعَاصِيَ وَ هَذَا هُوَ الَّذِي بُنِيَ عَلَيْهِ قِوَامُ
التَّقْوَى وَ أُسِّسَ عَلَيْهِ أَسَاسُ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَ مَا تَقَرَّبَ الْمُتَقَرِّبُونَ
بِشَيْءٍ أَعْلَى وَ أَفْضَلَ مِنْهُ . (٢٠)

از اینجاست که حضرت موسی (ع) از حضرت خضر
سؤال می‌کند که چه کرده ای که مأمور شده ام از تو تعلّم کنم؟
بچه چیز به این مرتبه رسیدی؟ فرمود: بَتَرَكَ الْمَعْصِيَةَ، پس
این را باید انسان بزرگ بداند و نتیجه آنهم بزرگست .
حقیقتاً چقدر قبیح است از بنده ذلیل که آنا فانا مُسْتَعْرَق
نعم الهی بوده باشد در محضر مقدّس او به مفاد قوله: مع كلّ
شئ لا بمقارنةٍ و غیر كلّ شئ لا بمزایلةٍ و اینما کنتم فهو

مَعَكُمْ . (۲۱)

معهدنا پرده حیا را از روی خود بردارد و از روی جرات و جلافت* مرتکب به مناهی حضرت ملک الملوك گردد، مَا أَشْنَعَهُ وَ مَا أَجْفَاهُ (۲۲) الحق سزاوار است که همچنین شخصی در سیاستخانه جبار السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ* محبوس بماند اَبْدًا اَبْدِينَ مگر اینکه توبه کند، و دامن رحمت و اسعیه او را فرا گیرد .

الثَّانِي: الْأِشْتِغَالُ بِالطَّاعَاتِ أَيْ طَاعَةٍ كَانَتْ بَعْدَ الْفَرَايِضِ (۲۳) لیکن بِشَرَطِ الْحُضُورِ، که روح عبادت حضور قلب است که بی آن قلب زنده نخواهد بود .

بلکه گفته شده که: عبادت بی حضور یُورِثُ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ (۲۴) اگر از اهل ذکر باشد، خوبست اوائل امر، ذکرش استغفار باشد و در او اسطر، ذکر یُونُسِيَّةِ یعنی: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۲۵) و در او اخره، کلمه طَيِّبَةٌ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بِشَرَطِ الْأَسْتِمْرَارِ مُضَافًا عَلَى الْحُضُورِ* باری . . .

الثَّلَاثُ: الْمُرَاقَبَةُ يَعْنِي غَافِلٌ أَوْ غَافِلٌ مِنْ حُضُورِ حَضْرَتِ حَقِّ جَلِّ شَأْنُهُ نَبَاشِدٌ وَ هَذَا هُوَ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ وَالرَّافِعُ إِلَى مَقَامِ الْمُقَرَّبِينَ وَ مَنْ كَانَ ظَالِمًا لِلْمَحَبَّةِ وَالْمَعْرِفَةِ فَلْيَمْسِكْ بِهَذَا الْحَبْلِ الْمَتِينِ، وَ جَلافت: درستی، تندی، حماقت .

سیاستخانه، جبار السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ: زندان و نا دیگه خداوندی که کار ساز آسمانها و زمین است .

إِلَىٰ هَذَا يُشِيرُ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرِيكَ. (۲۶)

پس همواره باید حالش چنین باشد در باطن که گویا در خدمت مولای خود ایستاده و او ملتفت باینست و در این خبر شریف نکته ای هست و آن اینست که :

ملخص فقره گویا اشاره به این باشد که در مقام عبادت لازم نیست که انسان تصوّر خدای خود بکند ، یا بداند که او چیست ، تا محتاج به واسطه شود از مخلوقات ، چنانکه بعضی از جهّال صوفیه می‌گویند ، بلکه همین قدر بداند که او جلّ شأنه حاضر است و ناظر همیشه ، بس است از برای توجه به او ، وَإِنْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ مَا هُوَ وَكَيْفَ هُوَ فَتَأَمَّلْ فَإِنَّهُ دَقِيقٌ نَافِعٌ. (۲۷)

الرَّابِعُ: الْحُزْنُ الدَّائِمُ (۲۸) یا از ترس عذاب اگر از صالحین است و یا از کثرت اشتیاق اگر از مُجِبِّین است چه اینکه به محض انقطاع رشتهٔ حزن از قلب ، فیوضات معنویه منقطع گردد .

وَمِنْ هُنَا حِكْمَىٰ عَنِ لِسَانِ حَالِ التَّقْوَىٰ أَنَّهُ قَالَ: إِنِّي لَا أَسْكُنُ إِلَّا فِي قَلْبٍ مَحْزُونٍ. (۲۹)

شاهد بر مُدَّعَا قَوْلُهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبِهِمْ. (۳۰)

پس بدان ای عزیز من اینکه هر چه بر قلب انسان

وارد آید از قبیل محسنات چه حزن باشد چه فکر باشد چه علم باشد چه حکمت باشد ، چه غیر اینها آن مثل میهمانی است بر شخص، وارد شده، اگر قیام به وظیفه مهمانداری و اکرام ضیف نمودی ، و جای او را پاکیزه از لوث کثافات و خس و خاشاک و دفع موزیات و غیره کردی به کمال اعتنا بر او، باز آن مهمان میل کند به آن خانه وارد شود ، و الا اگر اذیتش کردی دیگر مشکل است، اگر حال داری در آن حال باید قدر آن حال را بدانی و ضایعش نکنی و الا بعد از زائل شدن هیئات دیگر آن را دریابی ، و بالجمله اگر بوئی بخواهی از آدمیت بشنوی باید مجاهده کنی ، که سخت تر از جهاد با اعداء است، عرفا این جهاد را مَوْتِ أَحْمَر* می نامند و معنی مجاهده اینست که اول باید ایمان بیاوری به اینکه اعداء عَدُوٌّ تَوْ نَفْسِ تَوْ سْتِ ، که سرمایه تو در تصرف اوست، و متصرف در ارکان وجود تو است، با شیاطین خارجه که اصدقاء او و شرکاء او هستند پس باید تو خیلی با هوش باشی، وقتی که صبح کنی ، چند کار بر تو لازم است:

الْأَوَّلُ: الْمَشَارَطَةُ ، همچنان که با شریک مالی خود وقتی که می خواهی او را پی تجارت بفرستی شرطها می کنی ، اینجا هم بعینه باید آن شروط ذکر شود ،

بَلْ أَكْثَرَ، چه اینکه خیانت آن شریک مالی هنوز معلوم نشده، و خیانت این بدبختِ کِراراً و مِراراً واضح و هویدا گردیده.

الثَّانِي: المُرَاقَبَةُ و معنی مراقبه کشیکِ نفس را کشیدن است، که مبدا اعضاء و جوارح را به خلاف وادارد و عمر عزیز را که هر آنی از آن بیش از تمام دنیا و مافیها قیمت دارد ضایع بگرداند.

الثَّالِث: مُحَاسِبَةٌ است یعنی همین که شب شد باید پای حساب بنشینند ببینند چه کار کرده، منفعتی آورده و یا اینکه ضرری نموده لامحاله سرمایه را از دست نداده باشد، ربح گذشت او.

الرَّابِع: مُعَاتَبَةٌ است، اگر منفعتی در او نیاورده باشد، و یا مُعَاقَبَةٌ است اگر ضرری وارد آورده باشد، معنی عقاب انداختن او است نفس خود را به ریاضات شدیدۀ شرعیه، مثل روزه گرفتن در تابستان یا پیاده سفر حج کردن برای کسی که به هلاکت نمی‌افتد، و امثال اینها که توسن نفس سرکش را به اندک زمانی مطیع و رام گرداند.

وَالْحَاصِلُ: إِنَّهُ لَوْ مَنَعَتْكَ الْقَسَاوَةُ مِنَ التَّأْثِيرِ فِي الْمَوَاعِظِ الشَّافِيَّةِ وَرَأَيْتَ الْخُسْرَانَ فِي نَفْسِكَ يَوْمًا فَيَوْمًا فَاسْتَعِنَ عَلَيْهَا مُعَاتَبَةٌ: عتاب کردن، سرزنش نمودن.

بِدَوَامِ التَّهَجُّدِ وَالْقِيَامِ وَكَثْرَةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَقِلَّةِ الْمُخَالَطَةِ
 وَالْكَلَامِ وَصَلَةِ الْأَرْحَامِ وَاللُّطْفِ بِالْأَيْتَامِ وَوَأَظْبَ عَلَى النَّيَاحَةِ
 وَالْبُكَاءِ وَاقْتِدَاءِ أَبِيكَ آدَمَ وَأُمَّكَ حَوَاءَ وَاسْتَعْنِ بِأَرْحَمِ الرَّاحِمِينَ
 وَتَوَسَّلْ بِأَكْرَمِ الْأَكْرَمِينَ فَإِنَّ مُصِيبَتَكَ أَعْظَمُ وَبَلِيَّتِكَ أَجْسَمُ وَقَدْ
 انْقَطَعَتْ عَنْكَ الْحِيلُ وَزَاحَتْ عَنْكَ الْعِلَلُ فَلَا مَذْهَبَ وَلَا مَطْلَبَ
 وَلَا مُسْتَعَاثَ وَلَا مُلْجَأَ إِلَّا إِلَيْهِ تَعَالَى فَلَعَلَّهُ يَرْحَمُ فَقْرَكَ وَ
 مَسْكَنَتَكَ وَيُغْنِيكَ وَيُجِيبُ دَعْوَتَكَ إِذْ هُوَ يُجِيبُ دَعْوَةَ
 الْمُضْطَرِّ إِذَا دَعَاهُ وَلَا يَخَيِّبُ رَجَاءَ مَنْ أَمَلَهُ إِذَا رَجَاهُ وَرَحْمَتَهُ
 وَأَسْعَةً وَأَيَادِيهِ مُتَتَابِعَةٌ وَلُطْفُهُ عَمِيمٌ وَإِحْسَانُهُ قَدِيمٌ وَهُوَ بِمَنْ
 رَجَاهُ كَرِيمٌ اللَّهُمَّ آمِينَ . (٣١)

۳- آداب رفاقت

الحاصل چون بنا بود اشاره به کیفیت رفاقت در سفر و غیره بشود، پس بدان **أَيْدِكَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْعَمَلِ** اینکه باید با هر که اراده رفاقت داری باید اغراض دنیویه از رفاقت او نداشته باشی، زیرا که مأیوس خواهی بود بلکه مؤاخات تو با او **لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ** باشد و اخبار اهل بیت (ع) در مدح این نحو مؤاخات متواتر معنوی است، پس بعد از تحقق این غرض آنوقت باید اموری چند هم در آن طرف مقابل ملحوظ باشد، چه اینکه هر کسی صلاحیت **أُخُوْتٍ فِي اللَّهِ** را ندارد، و بیاید جامع صفات چندی اقلأ باشد و لذا رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** فرمودند « **الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ**

يَتَخَالَلُ . (۳۲)

اول: اینکه باید عاقل باشد ، یعنی اندازه هر کاری را عَلِيٌّ مَا هُوَ عَلَيْهِ بداند ، ولو به یاد گرفتن از غیر باشد زیرا که خیری در صحبت احمق نیست ، از بدیهیات اولیه است که احمق می‌خواهد خیری به تو برساند ، ضرر می‌رساند ، چه دینی و چه دنیوی ، از روی بی‌شعوری و خیرخواهی به اعتقاد خود ش .

الثانی: اینکه حسن خلق داشته باشد ، مطلق عاقل بودن کافی نیست زیرا که بسی عاقل و زیرک است که یکی از دو قوه شهویّه و غضبیّه بر او غالب آمده ، از این جهت بر خلاف مدارک عقل خود می‌افتد ، مِنْ غَيْرِ شُعُورٍ مَفَاسِدٍ عَظِيمَةٍ بر او بار خواهد شد .

الثالث: اینکه از اهل تقوی و صلاح باشد ، زیرا که فاسق بعد از آن که از مخالفت پروردگار خود جلّ و علا پروا نداشته باشد ، از مخالفت تو پروا ندارد ، و او دائر مدار هوای خودش است بحسب اختلاف اغراض هر ساعتی متلون به لونی است ، شاهد بر اصل مدّعا آیه شریفه: « فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا » (۳۳) است . مفسد دیگر هم دارد ، منجمله این است که معاشرت اهل فسق معاصی را در نظر شخص — نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ — موهون می‌گرداند ، من غیر شعور: بدون توجه و التفات .

وَاللَّهُ الْعَالِمُ.

الرابع: اهل بدعت نباشد، چه اینکه علاوه بر خوف سرایت از او یا شمول عذاب و لعنت بر این شخص در روایت است: «مصاحبت و مجالست با اهل بدعت نکنید، تاپیش خدای عز و جل شما هم یکی از آنها باشید»، وَ هَذَا خَطَرٌ عَظِيمٌ.

الخامس: اینکه باید حریص بر دنیا نباشد، فَإِنَّ مُجَالَسَتَهُ سَمٌّ قَاتِلٌ قَهْرًا (۳۴) بر تو هم سرایت خواهد کرد، به سبب دزدی طبیعت و لَعَلَّ إِلَى جَمِيعِ مَا ذُكِرَ يُشِيرُ قَوْلُ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

« إِحْدَرَانُ تَوَاحِيٍّ مِّنْ أَرَادَكَ بِطَمَعٍ أَوْ خَوْفٍ أَوْ فَسَلٍ أَوْ أَكْلٍ أَوْ شَرْبٍ وَاطْلُبْ مُوَاخَاةَ الْأَتَقِيَاءِ وَلَوْ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَإِنْ أَفْنَيْتَ عُمْرَكَ فِي طَلِبِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ بَعْدَ النَّبِيِّينَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَفْضَلَ مِنْهُمْ وَمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى الْعَبْدِ بِمِثْلِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ مِنَ التَّوْفِيقِ بِصُحْبَتِهِمْ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: « الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ. » (۳۵)

بالجمله مطلب بیش از این است، غرض اختصار است.

از مأمون الرشید نقل است که رفیق به سه نحو است:

یکی حکم غذا دارد که انسان محتاج به او است.

یکی حکم دوا دارد که گاهی به او محتاج می‌شود.

یکی حکم مرض دارد که هیچوقت به او محتاج نیست،

لیکن گاهی به او مبتلا می‌شود .

باری اگر رفیقی متصف به صفات حمیده پیدا کردی باید قدر او را بدانی و او را به آسانی از دست ندهی ، مراعات حقوق او را بنمائی ، بر تو چند قسم حق پیدا خواهد کرد .

اول حق مالی : باید بذل مال در حق او بکنی ، لیکن مراتب دارد ، پست ترین مراتب آن آنست که او را به منزله خادم و عبد خود قرار بدهی ، اگر حاجتی به مال تو بهم بست ، آن را روا کنی پیش از آنکه او خواهش کند ، و اگر گذاردی که کار به سؤال رسید ، تقصیر کرده ای .

مرتبۀ دوم آنست که او را به منزله نفس خود فرض کنی ، که شریک در مال تو باشد بِالسَّوِيَّةِ .

مرتبۀ سوم اینست که ایثار کنی مال را اگرچه خودت هم محتاج باشی . مرتبۀ بالاتر از این ، ایثار در نفس است ، كَمَا أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر لَيْلَةِ الْمَبِيتِ * ایثار نمود دست هر کس به دامن مرتبۀ چهارم نرسد ، لیکن از بذل مال نباید کوتاهی نماید ، که در شرع مطهر بغایت مطلوب است .

رَوَى عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « الْعِشْرُونَ لَيْلَةَ الْمَبِيتِ : شَبِي اسْتِ كِه پيامبر (ص) در آن شب از مکه بمدینه هجرت فرمود و علی (ع) در بستر حضرتش خوابید تا جان آنحضرت از گزند دشمنان محفوظ بماند .

دَرِهَمًا أُعْطِيهَا أَخِي فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مِائَةِ دِرْهَمٍ اتَّصَدَّقْتُ
بِهَا عَلَى الْمَسَاكِينِ. (۳۶)

الثانی: اینکه حقی پیدا میکند در بدنت یعنی سعی در
حواجج او بکنی، مثل حواجج خودت، بل بالاتر بدون اینکه او
خواهش نماید با کمال بشاشت و امتنان و او را مقدم بداری
در رفع حواجج و در اکرامات و زیارات و غیرها براقارب و
اولاد او.

الثالث: حقی است او را بخصوص نسبت به زبانت و
اینهم چند قسم است: اول اینکه ساکت باشی از معایب او
چه در حضور او، چه در غیاب او، بل باید تجاهل بکنی،
اگر خواسته باشی آن شخص دارای آن وصف نباشد باید
به طریق رأفت و مهربانی نرم نرم بخورد او بدهی، بلکه قهراً
از سرش بیرون برود و همچنین از کشف اسرار او حتی برای
أَخَصِّ أَصْدِقَاءِ خُودِ. باید سراً او را در قلب خود نگهداری زیرا
که اظهار آن از لئوم طبیعت و خبیث باطن شخص است، بلکه
از جهل و حماقت است قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي
فِيهِ وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ» (۳۷)

پس حفظ اسرار چه مال غیر باشد، چه مال خودش
از الزم لزومات است، این بابی است در اخلاق بیان وافی
هم شده است، حکم و مصالح زیاد دارد که این اوراق

گنجایش آنها را ندارد ، و همچنین ساکت باید باشد از قدح دراهل و اولاد او و اصدقاء او بلکه از خودش نگوید سهل است ، از دیگران هم نباید نقل نماید ، چه اینکه تأذی اولاً از این حاصل گردد بعد از منقول عنه بخلاف مدح منقول از غیر. حاصل، باید ساکت باشد از هر مکروهی از طبع او مگر از شرع مطهر امر به اظهار داشته باشد ، در این هنگام بدش هم بیاید ، ضرر ندارد ، چه در واقع احسان به اوست ، بالجمله شخص باید عیبجو و عیبگو نباشد ، که این صفت فی حدّ نفسه از صفات مهلکه است ، و چیزی که انسان را آرام می کند از عیبجوئی دیگری ، آنست که معایب خود را ملتفت باشد ، و ببیند چقدر سخت است از خودش دور کردن عیبی از عیوب ، آنوقت ببیند که دیگری هم مثل این مبتلاست ، چه باید کرد ؟ نفس قاهر است بر انسان ، و باید این را هم بداند که مَبْرًا مِنْ كُلِّ عَيْبٍ بر فرض هم پیدا شود ، آن جواهری است که در خزانهٔ سلطان محفوظ و مضبوطست ، به دست ماها نمی افتد ، منتهای خوبی رفیق برای ماها آنست که محاسن او بر مساوی* او غالب باشد و نظر شخص هم باید چه بر رفیق چه بر دیگری این باشد که ببیند مُحَسَّناتی دارد از او یاد گیرد از روی شوق بر آن ، اگر خودش آن صفت را مساوی: کارها و گفتارهای زشت .

فاقد باشد ، نه اینکه در جستجوی قبايح او باشد ، كما هُوَ
مِنَ عَادَاتِ الْمُنَافِقِينَ (۳۸)

و همچنین در زبان و قلب هر دو باید ساکت باشد
سوء ظنی بر او نبرد ، اگر محملی نتواند در عمل برای او قرار
بدهد ، حمل به سهو و نسیان کند .

و حمل افعال غیر بر فساد و کشف اسرار و معایب او
نزد مردم هُوَ الْحَرَكَةُ النَّاشِئَةُ مِنَ الْحَقْدِ وَالْحَسَدِ الْبَاطِنِيِّ
لَا مِتْلَاءَ بَاطِنِهِ مِنْهُمَا فَإِذَا اغْتَنَمَا فُرْصَةَ رَشَحَ الْبَاطِلُ مِنْ بَاطِنِهِ إِلَى
ظَاهِرِهِ (۳۹) زیرا که از کوزه همان بیرون تراود که در اوست .

دوم اینکه باید از مجادله او ساکت باشد زیرا که
مجادله در تکلمات برانگیزاننده آتش فتنه است ، علاوه بر این
مفاسد دیگر هم دارد ، تفصیل آن در آداب المتعلمین شهید
رحمة الله علیه و غیره مضبوط است .

سیم از حق متعلق به لسان ایضاً چند قسم است :
اولاً مَهْمَا أَمَكْنَ * اظهار محبت خود را نسبت به او
بنماید ، چه اینکه این از اسباب ثبوت اخوت است ، و ثانیاً
افشاء محامد او را بکند ، چه در حضور چه در غیاب اگرچه
در اخبار مدح حضوری منع است لکن در بعضی موارد ، برای
الفت شاید مضر نباشد ، و روایت قرائن دارد ، که به اِطْلَاقِهَا
مهما امکن : به هر اندازه که ممکن است .

منع نکرده ، وَاللَّهُ الْعَالِمُ . و متشکر بر نعم او باشد به زبان اگر حقی بر این پیدا کرده باشد ، و ثالثاً اگر حاجت به تعلیم دارد ، از تعلیم او مضایقه نکند ، به نحوی که آداب معلم باید ملاحظه شود که از جمله آن اینست که اگر صاحب يك علم مخصوصی است ، علوم دیگر را تخطئه نکند ، اگر فقیه است نگوید حکمت چه کار آید ، مشحون بر شبهات باطله است یا حکیم است نگوید فقه چه کار آید ، مطالب خون حیض و نفاس کجا ، معرفت الهی کجا و هكذا تمام این مذمت ها منشأ ندارد ، جز جهل بر آن علم ، زیرا که هر يك از علوم را فایده ایست در محل خود مگر اینکه شرعاً بخصوص نهی داشته باشد یاد گرفتن آن ، غرض بیان این ادب مخصوص بود ، و الا آداب بسیار است در محل خود ، زیرا که حاجت به علم آشد از مال است ، و نصیحت کند او را و ارشاد کند به امورات دینیه اگر حال طلبی در او دیده باشد و تحسین کند پیش او مُحَسِّنَات را و تقبیح کند قبايح را لکن مَهْمَا آمَنَ در حُفَّيَه او را تعلیم نماید تا مردم به جهل او ملتفت نشوند ، تا خجل شود ، یا مفتضح گردد .

زیرا که از علامات فارقه میان نصیحت و افتضاح کردن اعلان و اسرار است . باید برفق و مدارا او را بر عیوب او مطلع بگرداند ، زیرا که عیب نشان دادن از قبیل مار مهلك

نشان داد نست، اگر دیدی کسی را ماری یا عقربی می‌خواهد بزند، اگر او را به رفق و لطایف حیل نشان بدهی بسیار از تو ممنون خواهد بود و اگر مُتَحَاشِياً* به او گفتی صدمه از تو می‌خورد امتنان چندان ندارد، و اگر عیبی را در او مطلع شدی، دیدی از تو مخفی میدارد، دیگر او را اظهار مکن و اگر دیدی طبیعت بر او غالب است نمیتواند ترك کند باز سکوت اولی است.

و اما اگر دیدی در حق تو تقصیر می‌کند تحمل کن عفو فرما، تَجَاهُلُ نما اگر دیدی به درجه ای رسیده که باعث قطع میان شماست در خفا عتاب کنی اولی است از علانیه* . کنایه بگوئی بهتر است از تصریح و لذا رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله اگر خلافی از کسی می‌دیدند، می‌فرمودند مَا بَالُ أَقْوَامٍ که چنین و چنان می‌کنند و مَهْمَا أَمَّكَنَ متحمل شدن اولی از همه است، چه اینکه به نظرم می‌آید در حدیث قدسی فرموده باشند: ما رضای خودمان را در جفای مخلوق پنهان کرده ایم، هرکس رضای ما را طالب است باید متحمل شود جفای خلق را.

و اگر دیدی عیب او از قبیل اِصْرَارِ بر معاصی است - نَعُوذُ بِاللّٰهِ - قَبِيلَ وَجَبَ انْقِطَاعُهُ*

متحاشياً: یکدفعه و بی مقدمه. علانیه: آشکارا.

نعوذ بالله قیل وجب انقطاعه: پناه میبرم بخدا - گفته شده که جدائی از او واجب است.

زیرا که بنا بوده حبّ و بغض بینهما لِّله (۴۰) بعضی از بزرگان فرموده اند باز قطع مکن، چه اینکه طبع انسان گاهی مُعَوَج می‌شود، و گاهی به استقامت می‌آید، وانگهی الحال بیشتر احتیاج به تو دارد که دلسوزی کنی و دست او را بگیری و به لطف او را از گودال معصیت بیرون آری اجر «مَنْ أَحْيَا نَفْسًا» (۴۱) را ببری زیرا که شرم حضور حاصل از مصاحبت مطلبی است بزرگ، علاوه بر این آیه شریفه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا» (۴۲) به این جاها هم جاریست زیرا که قرابت با تو پیدا کرده و لُحْمِه* او مثل لحمه* نسب گردیده به دلالت قَوْلِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ حَيْثُ يَقُولُ: «مَوَدَّةُ يَوْمٍ مِئْلَةٌ وَ مَوَدَّةُ شَهْرِ قَرَابَةٌ وَ مَوَدَّةُ سَنَةٍ رَحِمٌ مَأْسَةٌ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعَهُ اللَّهُ» (۴۳)

از مجموع آنچه عرض شد معلوم می‌شود که مؤاخات فاسق ابتداءً خوب نیست لیکن استدامت خوب است، از قبیل ترك نكاح و طلاق است .

نفل است دو نفر با هم رفیق بودند یکی مبتلا شد به مرض عشق، رفیق مبتلا به دیگری گفت: برادر تا حال با من رفیق بودی حالا قلب من مبتلا به این علت گردیده، اگر خواسته باشی که عقد اخوت را تحمل نکنی من حرفی لحمه: نزدیکی و خویشاوندی.

ندارم، در جواب گفتم: من بجهت اینکه تو مبتلا به خطیئه* شده ای شما را از دست نخواهم داد بعد بنا گذاشت که نخورد و نیاشامد و استراحت نکند تا خداوند عالم رفیق او را از این بلیه خلاص گرداند چند اربعین* به این نحو مشغول شد تا او را خلاص کرد .

الرَّابِع: اینکه از دعا و زیارات و قُرْبَات* برای او مضایقه نداشته باشد زیرا که دعا به او در واقع دعا به خودش است، چه در حیات او و چه در ممات او حدیث نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است که برای هر کس دعا کنی ملك می گوید: وَلَكَ مِثْلُ ذَلِكَ* پس نباید از این کار کوتاهی ورزد .

الخامس: اینکه با وفا باشد ، که از جملهء علامات وفا آنست که بعد از موت صدیق باید قائم به حوائج اهل و عیال و اولاد و صدیق او باشد ، و دوستان او را اکرام نماید وَ لَذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يُكْرِمُ عَجُوزًا كَانَتْ تَأْتِيهِ أَيَّامَ خَدِيجَةَ (۴۴) و همچنین از آثار وفا آنکه اگر شأنش مرتفع شد و جاهش عظیم گردید حالت تواضع را نسبت به او تغییر ندهد ، بل به طریق سلوک اولیه باقی باشد وَ مِنْ كَمَالِ الْوَفَاءِ أَيْضًا الْجَزَعُ مِنْ فِرَاقِهِ ، و این بود که مجتبی سلام الله علیه گریه می کردند خطیئه: گناه، کار ناشایست .

اربعین: عدد چهل است، چند اربعین: چند تا چهل روز .

قربات: طاعتها و کارهای نیکی که موجب نزدیکی به خداوند می شود .

لك مثل ذلك: برای تو هم بمانند آن خواهد بود .

در حال شهادت از وجه آن سؤال شد ، فرمودند ما حصلش
 مِنْ فُرْقَةٍ الْأَحِبَّةِ وَ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ. (۴۵)

السادس: اینکه امر را بر او سهل بگیرد و او را به کلفت
 نیندازد مَهْمَا أَمَكْنُ که اگر توقعات فوق العاده از وی نمود
 هم او به خلاف می افتد هم این، بَلْ يَكُونُ الْقَصْدُ مِنْ مَحَبَّتِهِ هُوَ
 آلَةٌ بِالتَّبَرُّكِ بِدُعَائِهِ وَالْإِسْتِيْنَاْسِ مِنْ لِقَائِهِ وَالْإِسْتِعَانَةَ عَلَى دِيْنِهِ
 وَالتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ تَعَالَى يَتَحَمَّلُ أَعْيَابَهُ وَقَضَاءَ حَوَائِجِهِ وَ أَمْثَالِ ذَلِكَ
 مِنَ الْأُمُورِ الْمُسْتَحْسَنَةِ شَرْعًا. (۴۶)

و از اینجاست که گفته شده: إِذَا وَقَعَتِ الْكُلْفَةُ بَطَلَّتِ
 الْأُلْفَةُ (۴۷) پس مُحَصَّلُ مجموع این کلمات آنکه باید همیشه
 طرف خود را اصلاح کنی و عیب را به طرف خود ببری، نه
 بالای دیگری بگذاری، و از او توقع خوبی کنی و خود را
 فراموش نمائی، مرد آنست که حیا او غالب بر شهوتش
 باشد، و مهربانی او بالنسبه به مردم غالب بر حسدش باشد
 و عفو او غالب بر کینه اش باشد، باری (ترسم آزرده شوی ورنه
 سخن بسیار است)۔

اگر موفق شوم می نویسم کیفیت سلوک با اهل و عیال و
 اولاد و خدام و عبید را انشاء الله وَلَوْ عَلَى سَبِيلِ الْاِخْتِصَارِ .

مَن تَبَيَّنَ طَلَبِي اَز عَارِي مَشْرُوكِ سِي
 بَر رَزَارِ دَعَائِلِ تَارِيخِ مَشْرُوكِ سِي
 وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِوَلَدِ آيَاتِ اَنْزَلِ كَلِمِ
 لَقَدْ كَرَّمْنَا رُوحَ الْوَاوِي حَقِيْقِي دَاوِي
 سَهْلًا دَاوِي وَكَلِمِ سِي مِغْيَابِ اِنَّا
 كَلِمِ سِي مِغْيَابِ اِنَّا كَلِمِ سِي
 كَلِمِ سِي مِغْيَابِ اِنَّا كَلِمِ سِي

۴- آداب سلوک با زن و عیال

واما دربارهٔ سلوک با زن و عیال خود، اولاً باید بدانند که این طایفه حیوانی* هستند ناقصات العقول، و تو مردی، و مرد بالنسبه به زن اشکالی ندارد که کامل العقل است و خداوند عالم جلّ شأنه العظیم مدّاقه با مردم دارد به قدر عقولشان، پس بعد از آن که عقل تو اتمّ است، مؤاخذه از تو بیش از او خواهد بود.

* موجودات این عالم بر سه نوعند: جماد، نبات، حیوان. و حیوان نیز خود بر دو نوع میباشد: ناطق و غیر ناطق. اطلاق کلمه ناطق بر جنس انسان، مشترک میان زن و مرد هر دو میباشد و منظور مؤلف گرانقدر از ذکر جمله: این طایفه... اشاره به چنین جنسیتی است.

۹. پس باید تو اذیت او را تحمل کنی ، اگر او مخالفت نماید ، باید تو عفو کنی و کظم غیظ نمائی ، او بد کند ، جفا کند تو وفا کنی ، او اسائن کند ، تو احسان و مهربانی کنی ، اگر او از روی جهل لجاجت کند ، باید تو به حسن خلق رفع نمائی ، معذک کله در هیچ مورد خود را بی تقصیر ندانی ، اگر چه واقعاً حق با تو باشد ، نظر به اینکه چون تو عاقلی و باید تحمل نمائی و باید بدانی ، چونکه تو تمام تسلط را بر او داری ، او در دست تو اسیر است .

وَالْأَسِيرُ أَوْلَىٰ بِالْمُرَاعَاتِ وَ أَحَقُّ بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْغَيْرِ
فَيَجِبُ عَلَيْكَ إِكْرَامُهَا وَإِعْطَاءُ النَّفَقَةِ وَالْكَسْوَةَ عَلَيْهَا عَلَىٰ مَا بَيَّنَّ
فِي الْكُتُبِ الْفِقْهِيَّةِ وَأَنْ تَعَزَّزَهَا عِنْدَ أَقْرِبَائِكَ وَغَيْرِهِمْ . (۴۸)

و باید کاری نکنی که سلطنت تو بآلَمَرّه از او زایل گردد ، و خود را مختار در امورات بداند ، و مهمما ممکن او را منع کنی از مجالس و محافل حتی اینکه شارع مقدس نهی از حمایات هم کرده ، فضلاً از عروسیها و غیره .
حضرت امیر صلوات الله علیه در وصایای خود به حضرت مجتبی علیه السلام می فرماید :

وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ مِنَ الرِّجَالِ فَافْعَلْ
تا آنجا که می فرماید : فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ . (۵۰)

فضلاً از عروسیها : چه رسد به عروسیها و غیره که نهی شارع از آنها شدیدتر است .

عالم سرد
علاء الدین واد
و یا عیبه
ما فی عیبه
منه هد

باری غرض اینکه مؤمن باید غیور باشد .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :
سعد غیور است ، و من از او غیورترم وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَغْيَرُ مِنِّيْ وَ
مَنْ غَيَّرْتَهُ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ (۵۱)

و باید این را هم دانست که بالمره هم حبس نباید
بکند او را لاسیما* در مواردی که جای غیرت نیست مثل
نشستن با محارم خود و نحو ذلك* مثلاً. و اما کیفیت محشور
بودن با او خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا ، اگرچه در اخبار با مطلق زن
نشستن مذموم است ، الا اینکه عیال شخص يك مقداری حق
دارد .

الحاصل عمدهٔ مطالب اینکه شخص چه در امر اولاد ،
چه در امر زن ، چه رفیق ، چه در امر سایر مسلمانان ، باید
نظر او نظر طبیب مشفق باشد ، ببیند چه نحو اصلح به دین
و دنیای اوست ، آن نحو سلوک نماید ، والا آداب معاشرت
در کتب اخلاق مسطور است به آنجا رجوع شود .

اگرچه این اوراق را حقیر دستور العمل برای شخص
عامی می نوشتم ، ولكن کسان دیگر هم اگر مراجعه نمایند شاید
بی فایده نباشند .

لاسیما: خصوصاً .

و نحو ذلك: و مانند آن .

۵- آداب تربیت اولاد

پس بدان ای کسی که خداوند عزّ شأنه و جلّ جلاله این نعمت اولاد را به تو ارزانی داشته ، این امانتی است که از جانب او به تو سپرده شده ، و شما را ولی نعمت او قرار داده در این امانت باید خیانتی از تو بالنسبه به او سرزنزد ، و تفریطی در این باب نکرده باشی ، که حقی ضایع شده باشد آنوقت مؤاخذه از تو بکند صاحب امانت که چرا او را حفظ و ضبط نکرده ای از اول به سبب تربیتی که من به تو دستورالعمل داده بودم ، تا به من رد گئی ، و اجر جزیل از من بگیری . کیفیت تربیت اطفال آنکه اگر طفل را با حیا دیدی ، این دلیل بر عقل اوست ، جد و جهد بکن در تحفظ

او تا مهمل نشود ، زیرا که در نفس بچه هنوز ناملايمات منقش نشده ، ساده است و رأی و عزیمتی از خود ندارد ، و صاحب مشربی نگردیده .

اولاً باید او را بر آداب شرعیه ترغیب و تحریرص نمائی ، و ملزم کنی او را بر سنن نبویّه صلی الله علیه و آله .
و ثانیاً مدح خوبان را پیش او ذکر کنی ، و اگر کار خوبی از او سرزد ، بسیار او را مدح کنی ، و اگر ادنی قبیحی از او سرزد ، او را بسیار تقبیح کنی ، تا دوباره مرتکب آن قبیح نگردد ، و مؤاخذه کنی او را به جهت اشتها زیاد در مأکل و مشرب و ملبس* و جلوه دهی پیش او احترام از حرص در خوراک و مطلق تلذذات را و تحبیب* کنی پیش او ایثار غیر را بر نفس خود در مأکل و حالی کنی به او که اولی الناس بلباس منقش و الوان* زنها هستند .

الحاصل اینکه طفل در اول امرش غالباً قبیح الافعال است ، دروغگو است ، و دزدی کن است ، حسود است ، نمام است و لجاج است ، صاحب ملکات ردیله است ، پر خور و پر خواب و پرگو است ، ماشاء الله .

ادنی قبیحی : کوچکترین عمل زشتی .
مأکل و مشرب و ملبس : خوردن و نوشیدن و پوشیدن .
تحبیب کنی : محبوب سازی و جلوه دهی .
منقش و الوان : نقشه دار و رنگارنگ .

اولاً باید نهی کنی او را از مخالطه کسانیکه ضد قول تو را از آنان میشوند، وثانیاً مراقبت داشته باشی تا منتقل شود از حالی به حالی، چون هنوز ملکه او نگردیده و بهترین چیزها برای اطفال یاد دادن اوست محاسن اخبار اهل بیت علیهم السلام را و اشعاری را که سبب تأدیب او گردد و نگذاری ممارست کند از اشعار هوائیه* مشتمله بر مطالب عشق مجازی و تشبیهات فإِنَّهَا مَفْسَدَةٌ لِلْأَحْدَاثِ جِدًّا* محرر او را قلم از حرکت عرض می نماید: چون به اسم مبارک عشق رسیدم، قلم از حرکت افتاد و به نوشتن این کلمات متحرک گردید: قِيلَ لَا فَلَاطُونَ الْحَكِيمِ عَشِقَ ابْنُكَ قَالَ الْآنَ تَمَّ فِي الْإِنْسَانِيَّةِ. (۵۲)

عشق گناهی بود که در صف محشر

منفعل است هر که این گناه ندارد

باز رفتیم سر مطلب، اگر دیدی نهی کردی از چیزی مخالفت کرد، توبیح مکن او را چندان، خصوصاً اگر دیدی از تو پنهان می کند و تعلیم کن بر او غرض از خوردن و خوراک هُوَ الصِّحَّةُ لَا اللَّذَّةُ فَإِنَّ الْأَغْذِيَّةَ كَالْأَدْوِيَّةِ خُلِقَتْ لِتَكُونَ أَدْوِيَّةً لِلصِّحَّةِ وَ دَافِعَةً أَلَمِ الْجُوعِ وَ مَانِعَةً مِنَ الْمَرَضِ وَالْغَرَضُ تَحْقِيرُ أَمْرِ الطَّعَامِ عِنْدَهُ. (۵۳)

و خوبست عادت دهی او را به اکتفا کردن به يك رنگ

هوائیه: دلخواه، آنچه که با هوی و هوس آدمی سازگار است.

فإنها مفسده للاحداث جدا: که اینها جدا جوانان را فاسد میکند

از طعام و آنهم خوبست گوشت باشد، زیرا که گوشت انفع به حال طفل است، و منع کنی او را از اطعمه گوناگون، و آداب وارده درباره طعام را که فقهاء رضوان الله علیهم در کتب فقهیه متعرضند، کم کم به او حالی نمائی تا از بچه گی به آداب شرعی غذا خور شود، مثلاً تعجیل بر طعام نکند، چشمش پیش خودش باشد، از جلوی خودش بخورد، تند تند نخورد، لقمه را بزرگ برندارد، خوب بچود، اِلَى غَيْرِ ذَٰلِكَ مِّنَ الْاَدَابِ الْمُؤَظَّفَةِ فِي مَحَلِّهَا* خوبست مهما امکن او را به نان خالی عادت دهند، و شب را غذای سیر به او بدهند، و روز او را گرسنه بدارند تا مادامی که طفل است، تا روزها به واسطه غذا کسل نشود، محتاج به خواب گردد، بَلِيدُ الْفَهْمِ* شود، بلکه از خواب بین الطلوعین هم او را منع کند لِيَكُونَ نَافِعاً فِي لَوْنِهِ وَ مِزَاجِهِ وَ ذَكَوَتِهِ وَ رِزْقِهِ. (۵۴)

وَعَلَىٰ أَيِّ حَالٍ او را از پر خوابی منع کند، چه اینکه خواب بسیار او را قبیح المنظر و بلید می گرداند، در روز خوب است نخوابد و نباید او را بر جای نرم و سبیل نازک کاری ها عادت بدهد، تا بدن صلب گردد و خشن شود و او را حتی الامکان عادت به حلویات و میوه های خوب الی غیر ذلک من آداب الموظفة فی محلها: و دیگر آدابی که هر کدام در جای خود وظیفه و دستور است.
بلید الفهم: کند ذهن، کم هوش.
صلب: محکم، استوار.

ندهد، مگر قدر قلیلی .

بعضی از بزرگان فرموده اند: اینگونه اغذیه در بدن مورث مرض می‌گردد. و او را نرم و لطیف عمل نیاورد، که باندک سرما و گرمائی کسل شود، خلاصهٔ ماذکر* اینکه عادت دهد او را به ریاضات شاقّه در جمیع امور و همچنین عادت دهد او را به اکرام غیر چه پیر باشد چه جوان و تعلیم او کند آداب مجالس را که در مجالس مؤدّب بنشینند و آب دهن و دماغ را نیندازد، روبروی کسی خمیازه نکشد و خنده نکند و پارا روی پا نگذارد، تا نپرسند نگوید و بقدر حاجت بگوید همه را گوش باشد - الی غیر ذلک .

و همچنین عادت دهد او را به راستگویی و به عدم وعده خلافی و قسم نخوردن نه از روی صدق و نه از روی کذب، و او را به سکوت عادت بدهد، به طوری که صمت ملکهٔ او گردد، تا اینکه در مجالس و غیر مجالس حرف نزنند، الا در جواب و استماع کند حرف بزرگتر از خود را و منع کند او را از خبیث کلام و سب و لعن و لغو و تغنی، بَلَّ یُعْوَدُهُ بِحُسْنِ الْكَلَامِ وَ جَمِیلِهِ* و تعلیم کند خدمت خودش را و خدمت معلمش را و بزرگتر از او را اگر شغل اهمی خود طفل ندارد ماذکر: آنچه گفته شد. بل یعوده بحسن الکلام و جمیله: بلکه او را به گفتار خوب و زیبا عادت دهد.

و نگذارد اطفال دیگر را اذیت نماید و بترساند، بلکه وادارد با آنها به رفق و مدارا راه رود، به آنها بذل نماید و نگذارد از اصدقاء چیزی را قبول کند، تا طماع نگردد، و نگذارد با کودکان بی ادب و بدآموز و پست فطرت افت و خیز کند، مجالست مؤثر است و او را تحذیر نماید از دوستی دراهم و دنانیر* اکثر از تحذیر از سیبَاع و حَیَّات و عقارب، ضُرُورَةٌ أَنْ حُبِّ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ مِنَ السُّمُومَاتِ الْمُهْلِكَةِ. (۵۵)

و باید بعض اوقات او را بازگذارد به بازی کردن بی ضرر تا از تعب تأدیب قدری راحت گردد، و همچنین عادتش دهد به احترام پدر و مادر و معلم و اطاعتشان، و توقع عقل پنجاه ساله خودش را که به تجربه ها حاصل نموده از اطفال نداشته باشد، و زیاد او را اذیت و آزار ننماید و بطریق مدارا و محبت با او پیش آید.

اینها که عرض شد غیر چیزهایی است که در فقه مسطور است که اسمش را خوب بگذارد، او را ختنه کند، عقیقه نماید، به مکتب بگذارد، در نفقه بر او تنگ نگیرد اِلَى غَیْرِ ذَٰلِكَ مِنَ الْآدَابِ الشَّرْعِیَّةِ. باری جمیع آنچه عرض شد، اگرچه عنوان تربیت اولاد بود، لیکن شخص باید عاقل باشد بداند اکثر اینها در حق خودش و سایر عیالاتش هم جاریست خصوصاً زنها. وَاللَّهُ الْعَالِمُ.

دراهم و دنانیر: جمع درهم و دینار است.

۶- آداب زیارت

باری چون قصد زیارت اولیاء حقیقی سلام الله علیهم را بنماید ، اولاً باید بداند که نفوس مقدسه طایفه طاهره چون از ابدان جسمانیه مفارقت نمود ، و متصل به عالم قدس و مجردات گردید غلبه و احاطه ایشان به این عالم آقوی گردد ، و تصرفاتشان در این نشأت بیش از سابق می شود ، و اطلاعاتشان به زائرین اتم و اکمل گردد .

«فَهُمْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (۵۶)

پس نسیم الطافشان و رَشحات* انوار آن بزرگواران بر زوار و قاصدین ایشان می رسد خُصُوصاً لِلْخُلَّصِ مِنْ

رشحات : تراوشات .

قاصِدِ بِهِمْ^(۵۷) پس خوبست زوار به قصد تجدید عهد با آنها و اعلاء کلمه ایشان و رَغْمًا لِأَنفِ أَعْدَاءِ* آنها و قصد زیارت مؤمن خالص الایمان و به امید استشفاع از برای بخشش گناهان و رجاء وصول بر فیوضات عظیمه روبه آن بزرگواران کند با مراعات آن آدابی که در کتب مزار ثبت است، و باید بداند که آنها مطلع بر حرکات و سکنات این شخص بلکه مطلع به خطورات قلبیه این هستند، و لذا باید کمال سعی در تضرع و ذلّ و انکسار بنماید خصوصاً در حین دخول به مرقد های شریفه ایشان و حواس خود را به تمامه و کماله جمع نماید، که تفرقه حواس و تشتت افکار باطله بمنزله پشت کردن به امام است، مبادا با کسی صحبت خارجه بکند، چه جای اینکه در حرم مطهر نَسْتَجِیرُ بِاللَّهِ غیبت کند یا گوش به غیبت دهد، و یا دروغ گوید یا به سایر معاصی مرتکب شود، بلکه صدا هم نباید بلند کند، «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»^(۵۸) در اینجا هم جاری است، خصوصاً در حرم امیر سلام الله علیه که بمنزله نفس رسول خدا صَلَّى اللهُ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، چهار گوشه قبر مطهر را ببوسد، و به زبان خود عرض حال کند و حاجاتش را از آن بزرگوار بخواهد، بگوید: ای بزرگ بر همه رَغْمًا لِأَنفِ أَعْدَاءِ: علی رغم دشمنان، بجهت سرکوبی و خوار ساختن آنان.

کس :

یا من بازمانده را نزد خود از وفا طلب
یا تو که پاکدامنی مرگ من از خدا طلب
و در وقت عَتَبَه* بوسی هم این شعر مناسب است:
من ارچه هیچ نیم هرچه هستم آن توأم
مرا مران که سگی سر بر آستان توأم
و ایمان خود را به ایشان بعد از عرضه بسپار
امانتاً که عند الحاحه رد نمایند ، و شیطان نتواند در حین
مردن از وی بستاند ، و مصائب وارده بر آن بزرگواران را
خصوصاً در حرم مطهر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه
السلام یاد بیاورد یکی یکی تفصیلاً و بر آنها گریه کند .
اگر بتواند يك توبهء درستی با جمیع مقررات معلومه
در محل خود در خدمت امام علیه السلام بجا آورد آن بزرگوار
را شاهد* و شفیع* قرار بدهد ، و بنا بگذارد عند المراجعة*
دهنی را که به آن آستانه شریفه رسیده ، و اعضای که بر
آنجاها مالیده شده ، و از برکت آنها اکتساب نور کرده
دوباره به لوث معاصی مَلُوْث نگرداند ، بلکه از لغویات بی فایده
هم اجتناب نماید . باید حالش با حال وقتی که مشرف نشده
عتبه : ضریح و بارگاه . شاهد : حاضر ، آگاه ، گواهی دهنده .
شفیع : شفاعت کننده ، واسطه . عند المراجعة : بوقت بازگشت .

بود تفاوت بین داشته باشد و مهما امکن خدّام و مجاورین را مراعات نماید به عطا و بخشش و احسان و آنها را اکرام نماید و در نظرش وقعی داشته باشند ، هر چه از آنها جفا ببیند ، به شیرینی متحمل شود ، بداند از که کشیده ، در راه که بوده ، در بذل مال به آنها مضایقه نکند و مشایخ و اهل علمشان را بیشتر از همه تکریم و توقیر نماید ، و در سختی و شداید سفر از عمل خود منضجر و پشیمان نگردد ، خصوصاً در مقام خوف از اعداء که خودشان فرموده اند : « *الْاَتْجِبُونَ اَنْ تُخَافُوا فِیْنَا* » (۵۹) و استعجال در مراجعت از مشاهد مشرفه ننماید ، مهما امکن توقف کند ، و سوسه خیالی که کارم معوّق مانده ، خانه ام تنها است ، خرجی ندارم ، رفیق می رود و غیر ذلک از آن فکرهائی که اگر خودش تأمل کند می داند که شیطان او را اغوا می نماید تا از زیارت باز ماند ، به خود راه ندهد ، خصوصاً اگر جمعه یا یکی از زیارت های مخصوصه قریب باشد ، زیرا که چهل یا پنجاه یا بیشتر از عمرش گذشته یک دفعه موفق به زیارت شده هیسات که دیگر برگردد ، دوباره موفق بر مراجعت شود ، مادامی که آنجا هست خیالش می رسد که برگشتن و آمدن حتی سالی یک مرتبه سهل کاریست ، اما نخواهد شد ، تجربه شده .

باری باقی ماند کلام در اینکه مادامی که در مشاهد

است، آیا زیارت امام و داخل حرم زیاده برود یا نه، پس صبح و شام مشرف شود .

گفته اند بزرگان: هر چه بیشتر بهتر، لیکن حق در مسأله تفصیل است، بِإِطْلَاقِهِ درست نیست، اجمالش اینست که با این شرایط مقررۀ مزبوره در سابق، اِكْثَارُش به غایت مطلوب است، و به غیر آن باز تفصیل دیگر دارد، و رَقْمَهُ را گنجایش این مطالب نیست، وَاللَّهُ الْعَالِمُ بِالصَّوَابِ .

۷- آداب حج

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ أَشْرَفِ
الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ .
و بعد فَاعْلَمْ أَيُّهَا الطَّالِبُ لِلْوُضُوءِ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ
الْحَرَامِ (۶۰) اینکه حضرت احدیت را جَلَّ شَأْنُهُ الْعَظِيمُ
بُيُوتَاتِ* مختلفه می باشد ، یکی را کعبه ظاهری گویند که تو
قاصد او هستی ، دیگری را بیت المقدس و دیگری را بیت -
المعمور و دیگری را عرش و هكذا تا برسد به جائی که خانه
حقیقی اصلی است که او را قلب نامند که اعظم از همه این
خانه هاست وَلَا شَكَّ وَلَا رَيْبَ فِي أَنَّهُ لِكُلِّ بَيْتٍ مِنَ الْبُيُوتِ
بُيُوتَاتِ: خانه های اشرف و بزرگان .

لِطَالِبِهِ رُسُومٌ وَآدَابٌ (۶۱) اما معنی خانه او چه باشد از بابت تشریف است این اضافه، یا طور دیگر است، مقصود بیان آن نیست غرض در این رساله مخصوص به آداب کعبه ظاهرست، غیر آن آدابی که در مناسک مسطور است، ضمناً شاید اشاره به آداب کعبه حقیقی هم فی الجمله بشود.

اولاً بدان غرض از تشریح این عمل شریف لَعَلَّ این باشد که مقصود اصلی از خلقت انسان مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَالْوُصُولُ إِلَى دَرَجَةِ حَيْهِ وَالْأَنْسِ بِهِ وَلَا يُمْكِنُ حُصُولُ هَذَيْنِ إِلَّا بِتَصْفِيَةِ الْقَلْبِ (۶۲) و آنها ممکن نبود که (كَفُّ النَّفْسِ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَالْإِنْقِطَاعُ مِنَ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ وَإِقَاعُهَا عَلَى الْمَشَاقِّ مِنَ الْعِبَادَاتِ ظَاهِرِيَّةٍ وَبَاطِنِيَّةٍ) (۶۳) از اینجا بوده که شارع مقدس عبادات را يك نسخ نگردانیده، بلکه مختلف جعل کرده، زیرا که به هر يك از آنها رذیله ای از رذائل از مکلف زایل می‌گردد تا به اشتغال به آنها تصفیه تمام عیار گردد، چنانچه صدقات حقوق مالیه و اداء آنها قطع میل کند از حُطَامٌ دنیویه کما اینکه صوم قطع می‌کند انسان را از مشتیهات نفسانیه و صلوة نهی می‌کند از هر فحشا و منکری و هکذا سایر عبادات و چون عمل حج مجمع العناوین بود با زیادی، چه اینکه مشتمل است بر جمله ای از مشاق اعمال که هر يك بنفسه حطام دنیویه: کالاها و دارائی‌های بی‌ارزش دنیا.

صلاحیت تصفیه نفس را دارد مثل انفاق المال الكثير والقطع
 عن الأهل والأولاد والوطن والحشر مع النفوس الشريرة وطي
 المنازل البعيدة مع الابتلاء بالعطش في الحر الشديد في بعض
 الأوان والوقوع على أعمال غير مأنوسة لا يقبلها الطباغ من الرمي
 والطواف والسعي والأحرام وغير ذلك (۶۴) با اینکه دارای
 فضایل بسیاری است ایضاً از قبیل تذکر باحوال آخرت به رؤیت
 اصناف خلق و اجتماع کثیر فی صقع واحد علی نهج واحد
 لاسیما فی الاحرام والوقوفین. (۶۵) و رسیدن به محل وحی و
 نزول ملائکه بر انبیاء از آدم تا خاتم صلوات الله علیهم اجمعین
 و تشرف به محل اقدام آن بزرگواران مضافاً بر تشرف بر حرم
 خدا و خانه او علاوه به حصول رقت که مورث اصغاء قلب است،
 به دیدن این امکانه* شریفه با امکانه شریفه اخری که رساله
 گنجایش تفصیل آنها را ندارد، الحاصل چون حج دارای
 جمله ای از مشاق* و فضائل کثیره ای از اعمال بود و رسول
 خدا (ص) فرمود: مبدل کردم رهبانیت را به جهاد و حج- الحدیث
 و انسان نمی رسد به این کرامت عظمی الا به ملاحظه آداب
 و رسوم حقیقی آن وَ هِيَ أُمُورٌ:

الاول اینکه هر عبادتی از عبادات باید به نیت

صادقه باشد، و به قصد امتثال امر شارع بجا آورده شود تا

امکنه: مکانها. مشاق: مشقتها، رنجها.

عبادت شود . کسی که اراده حج دارد ، اولاً باید قدری تأمل در نیت خود بنماید ، هوای نفس را کنارگذارد ، ببیند غرضش از این سفر امتثال امر الهی و رسیدن به ثواب و فرار از عقاب اوست ، یا نه ، نستجیر بالله غرضش تحصیل اعتبار یا خوف از مذمت مردم یا تفسیق آنها یا از ترس فقیر شدن بنا بر اینکه معروفست هر که ترك حج کند او مبتلا به فقر خواهد شد ، یا امور دیگر از قبیل تجارت و تَكَيُّف و سیر در بلاد و غیر ذلك . اگر درست تأمل کند خودش می فهمد که قصدش چطور است ، ولو به آثار اگر معلوم گردید که غرض خدا نیست ، باید سعی در اصلاح قصد خود نماید لا اقل ملتفت باشد به قباحت این عمل که قصد حریم ملك الملوك را کرده برای اینگونه مطالب بی فایده لا اقل به نحو خجالت وارد شود نه به طرز غرور و عجب .

الثانی اینکه تهیه حضور ببیند از برای مجلس روحانین یا بجا آوردن يك توبه درستی با جمیع مقدمات که از جمله آنهاست رد حقوق چه از قبیل مالیه باشد مثل خمس و رد مظالم و کفارات و غیرها یا از غیر مالیه باشد مثل غیبت و اذیت و هتك عرض و سایر جنایات بر غیر که باید استحلال از صاحبانش بنماید به آن تفصیلی که در محل خود مذکور است و خوبست بعد از این مقدمات آن عمل توبه روز

یکشنبه را که در منهای العارفین مسطور است بجا بیاورد، و اگر پدر یا مادری دارد، مهما امکن آنها را هم از خود راضی کند تا پاک و پاکیزه از منزل درآید، بلکه تمام علایق خود را جمع آوری نموده شغل قلبی خود را از پشت سرش قطع نماید تا به تمام قلب رو به خدای خود کند، همچنین فرض کند که دیگر بر نمی‌گردد.

پس بِنَاءَ عَلٰی هَذَا باید وصیت تام و تمامی بکند به اطلاع اشخاص خیر و دانا تا بیان کنند که کیفیت وصیت باید چگونه باشد، کار را بروسی تنگ نگیرد، بلکه به نحو توسعه در امر ثلث خود وصیت کند که مسلمانی بعد از فوت او در حرج نیفتد و مَعْدَلِكِ اهل و عیالش را به کفیل حقیقی واگذارد

فَاِنَّهُ خَيْرٌ مَّعِيْنٍ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ .

الحاصل کاری کند که اگر برنگردد هیچ جزئی از جزئیات کار او معوق نماند، بلکه دائماً باید چنین باشد شخصی که اطلاع تام به وقت مردن خود ندارد.

الثالث اینکه اسباب مشغله قلبی در سفر برای خود فراهم نیاورد، تا او را در حرکات و سکناش که باید به یاد محبوب خود باشد باز دارد چه از قبیل عیال و اولاد باشد یا رفیق ناملایم الطبع باشد یا مال التجاره باشد یا غیر آن مقصود اینست که خودش به دست خود اسبابی فراهم

نیارود که تمام همتش در سفر مصروف آن باشد بلکه اگر بتواند با اشخاصی همسفر شود که تذکر ایشان بر این غالب باشد یا همیشه اگر غفلت ورزید آنها این راه یاد خدا بیندازند. قصه سید بن طاووس قُدّس سِرُّه با همسفران معروف است .

الرابع اینکه مهما امکن سعی در حَلِّیت* خرجی خود بنماید و زیاد بردارد و از انفاق مضایقه ننماید زیرا که انفاق در حج انفاق در راه خدا است چرا باید انسان دلگیر باشد از زیادی خرج، بهترین توشه ها را بردارد و زیاد بذل نماید که درهمی از او در احادیث اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین به هفتاد درهم است اَزْهَدُ زُهَّادُ اَعْنَى سید سجاد سلام الله علیه وقتی که حج می فرمودند از قبیل بادام و شکر و حلویات و سَوِیق* برمی داشتند .

باری از جمله سعادت شخص است اگر در این سفر چیزی از او بشکند یا تلف شود یا دزد ببرد یا مصارف او زیاد شود باید کمال ممنونیت را داشته بلکه شاد باشد زیرا که همه اینها بر میزبان است در دیوان اعلی ثبت است به اضعاف مضاعف تلافی خواهند کرد ، نمی بینی اگر کسی تو را به میهمانی به خانه خود بطلبد و در اثناء راه صدمه بر تو وارد آمده باشد اگر میزبان بتواند مهما امکن جبران حَلِّیت: حلال و پاکیزه بودن . سَوِیق: قلاووت .

آن را متحمل می‌شود چونکه خود طلبیده با اینکه لئیم است و عاجز فکیف ظنک یاقد القادرین و اگریم الاکرمین (۶۶) حاشا و کلاً از کرم او که کمتر از عرب بادیه نشین باشد نعوذ بالله من سوء الظن بالخالق (۶۷).

و صدق این مقاله بر کسی واضح است که میان اعراب

بادیه نشین گردیده و دیده باشد .

الخامس این که باید خوش خلق باشد و تواضع بورزد از رفیق و مکاری و غیره کوچکی بنماید ، و از لغو و فحش و درشتگوئی و ناملائم در حذر باشد نه حسن خلق تنها آنست که ادیتش به کسی نرسد بلکه از جمله اخلاق حسنه آنست که از غیر تحمل ادیت بنماید بل نه تنها متحمل شود بلکه در ازای او خفض جناح* کند اِلَىٰ ذَٰلِكَ يُشِيرُ قَوْلُهُ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ که حاصل آن اینکه رضایت خود را در جفای مخلوق پنهان کرده ام هر که در صد رضا جوئی از ما است باید ایذاء غیر را متحمل شود .

السادس اینکه نه تنها قصد حج کند و بس بلکه در این ضمن باید چندین عبادت را قاصد باشد که یکی از آنها حج است از قبیل زیارت قبور مطهره شهداء و اولیاء و سعی در حواجی مؤمنین و تعلیم و تعلم احکام دینیّه و ترویج مذهب خفض جناح: خواباندن بال که کنایه از تواضع و فروتنی است .

اثنا عشریه و تعظیم شعائر الله و امر به معروف و نهی از منکر و غیر ذلك .

السابع اسباب تجمع و تکبر برای خود فراهم نیارود، بل شکسته دل و غبار آلوده رو به حریم الهی رود همچنانکه در مناسک هم اشاره به آن شده، در باب احرام .
الثامن اینکه از خانه خود حرکت نکند مگر اینکه نفس خودش را در هرچه با خودش برداشته با جمیع رفقای خود و اهل خانه و هرچه تعلق به او دارد امانتاً به خالق خود جل شأنه بسپارد، با کمال اطمینان دل از خانه بیرون رود
فَانَهُ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ نِعَمَ الْحَفِیْظُ وَ نِعَمَ الْوَكِیْلِ وَ نِعَمَ الْمَوْلَى وَ نِعَمَ النَّصِیْرِ (۶۸)

آدابی دیگر هم دارد آن را در مناسک نوشته اند بلی اهتمام تام به صدقه دادن داشته باشد به این معنی که صحت خود را بخرد از خالق خود به این وجه صدقه .

التاسع اینکه اعتمادش به کیسه خود و قوه و جوانی خود نباشد، بلکه در همه حال بالنسبه به همه چیز بآید اعتماد او به صاحب بیت باشد . مقدمات بیش از اینهاست لیکن غرض تطویل در رساله نویسی نیست (در خانه اگر کس است، يك حرف بس است)

باید تأمل کند و بداند که این سفر جسمانی الی الله

است و يك سفر ديگري هم روحانی الی الله هم باید بکنند به دنیا نیامده برای خوردن و آشامیدن ، بلکه خلق شده از برای معرفت و تکمیل نفس آنهم سفر ديگريست کما اینکه در این سفر حج زاد و راحله و همسفر و امیرحاج و دلیل و خدام و غیره لازم دارد که اگر هر کدام نباشد کارلنگ است و به منزل نخواهد رسید، بل به هلاکت خواهد افتاد در آن سفر هم بعینه به اینها محتاج است و الا قدم از قدم نخواهد برداشت، و اگر بدون اینها خیال کرده راه برود قطعاً رو به ترکستان است کعبه حقیقی نیست، اما راحله او در این سفر بدن اوست باید به نحو اعتدال از خدمت آن مضایقه نکند، و نه چنان سیرش بکند که جلو او را نتواند بگیرد و یاغی و طاعی شود نه چنان گرسنگی به آن بدهد که ضعف بر او مستولی شود و از کار عبادت بازماند خَيْرَ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا افراط و تفریط آن مذموم است .

اما زاد او اعمال خارجیّه اوست که تعبیر از آن به تقوی می شود از فعل واجبات و ترك محرمات و مکروهات و ایتیان* به مستحبات و اصل معنی تقوی پرهیز است که اول درجه آن پرهیز از محرمات است و آخر درجه آن پرهیز از مَاسِوَى اللّهِ جَلَّ جَلَالُهُ* وَ بَيْنَهُمَا مَتَوَسِّطَاتٌ* فَحَاصِلُ الْكَلَامِ ایتیان: بجا آوردن.

ماسوی الله جل جلاله: آنچه که غیر خدای جلیل است.

بینهما متوسّطات: و بین این دو، درجات دیگری هم هست.

اینکه هر يك از ترك محرمات و اتیان به واجبات به منزلهٔ زادبست که هر يك را در منازل اخرویه احتیاج افتد بدرجت الحاحه که اگر همراه خود نیاورده باشی مبتلا خواهی بود
 نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْبَلَوِ الْعَظِيمَةِ. (۶۹)

و اما همسفر، مؤمنین هستند که به همت همدیگر و اتحاد قلوب شخص این منازل بعیده را طیران خواهد نمود
 وَ إِلَيْهِ يُشِيرُ قَوْلُهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: (تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى). (۷۰)
 و لعل بدون اجتماع کار انجام نگیرد و شاید از این جهت رهبانیت در این امت منع شده باشد.

استاد ما رضوان الله علیه می فرمود: خیلی کار از اتحاد قلوب ساخته گردد که از متفرد بر نمی آید اهتمام تامی در این مطلب داشت همینطورهاست همهٔ مفاسد، زیر سر اختلاف قلوب است که شرح آن به طول انجامد شاید اگر موفق شدم اشاره کنم که همسفر و رفیق چه در حضر و چه در سفر باید به چه نحو باشد و تو با او به چه نحو باید سلوک کنی.

و اما امیر حاج در این سفرنامهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین هستند که باید سایهٔ بلند پایهٔ آن بزرگواران بر سر تو باشد و متمسک به حبل المتین* و لای آنها باشی
 حبل المتین: ریسمان محکم.

به کمال التجاه به آن خانواده، عصمت و طهارت تا بتوانی چند قدمی راه بروی و آلا شیاطین جن و انس در قدم اول تو را خواهند ربود مثل چاپیدن و غارت کردن عرب بدوی حجاج را بی امیر حجاج کَمَا هُوَ وَاَصْحٰکُ خصوصاً هر چه به حرم نزدیک شود بلی اگر خود را به حرم رسانید دیگر ایمن است از هر خوف «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» (۷) اما هیئات که بتواند سرخودی به آن جا رسد ، این نخواهد شد ، واللّٰه العالم .

و اما دلیل این راه اگرچه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اَدْلَاءٌ عَلَى اللَّهِ هستند و دلیلند لِكِنَّهُ مَعْدُكَ مَاهَا از آن پستی تربیت و منزلت که داریم از آن بزرگواران هم اخذ فیوضات بلا واسطه نمی توانیم بکنیم محتاجیم در دلالات جزئیه و مفصله به علماء آخرت و اهل تقوی تا به یمن قدوم ایشان و به تعلیم آنها درك فیوضات بنمائیم که بی وساطت آنها درك فیض در کمال عُسرت و تعذُّر است و لذا محتاج به علماء هستیم پیش خود کار درست نمی شود .

باری چون به میقات رسد لباس خود را در آورد در ظاهر و ثوب احرام بپوشد و در باطن قصدش این باشد که از خودش خلع کرده لباس معصیت و کفر و ریا و نفاق را حلیت: حلال و پاکیزه بودن

ادلاء علی الله: راهنمایان بسوی خداوند .

و پوشیده ثوب طاعت و بندگی را و همچنین ملتفت باشد که همچنانکه درد نیاخدا ی خود شرا بغير ثوب زی خود و عادت خود غبار آلوده سربرهنه و پا برهنه ملاقات میکند، همچنین بعد از مردن خواهد ملاقات کرد عمال خدای خود را بکمال ذل و انکسار و عریان، و در حال تنظیف باید قصدش تنظیف روح باشد از شرك معاصی و به قصد احرام هم عقد توبه صحیح بیند یعنی حرام کند بر خود به عزم و اراده صادقه کل چیزهایی را که خداوند عالم حرام نموده بر او که دیگر بعد از مراجعت از مکه معظمه پیرامون معاصی نگردد، و در حین لبیک گفتن باید ملتفت باشد که این اجابت ندائیسست که به این متوجه شده.

اولاً قاصد باشد که قبول کردم کل طاعتی که از برای خداوند متعال است.

و ثانیاً مردد باشد که این عمل از این قبول خواهد شد یا نه، قضیه سید الساجدین سلام الله علیه را به نظر بیاورد که در احرام نمی توانستند لبیک بگویند و غش می کردند از راحله خود می افتادند، سؤال می شد جواب می فرمودند می ترسم خدای من بفرماید لالبیک و هم به نظر بیاورد از این کیفیت یوم محشر را که تمام مردم به این شکل از قبر خود بیرون می آیند عوراند* و سربرهنه و ازدحام آورنده بعضی در عوراند: عریان و برهنه اند.

زمره^{۷۳} مقتولین و برخی در نمره^{۷۴} مردودین ، بعضی متنعم بعضی معذب ، بعضی متحیر در امر ، بعد از آن که جمیعاً در ورطه اولی متردد بودند چون داخل حرم شود باید حالش حال رجاء و امن باشد ، از سخط و غضب الهی مثل حال مقصری که به بستخانه^{۷۵} رسیده باشد به مفاد آیه^{۷۶} شریفه: *وَمَنْ دَخَلَ كَانًا آمِنًا* (۷۲) جای زیادی رجاء و امیدواری همین جاست چه اینکه شرف بیت عظیم و صاحب آن براجی خود کریم، جا دارد توسعه^{۷۷} رحمت زیرا که تو در آنجا میهمان خاص *اَكْرَمِ الْاَكْرَمِينَ* هستی پی بهانه می‌گشت که تو را یکمرتبه در عمرت به خانه خود دعوت کرده باشد ، اگرچه همیشه میهمان او بودهای حالا میسر شده حاشا و کلاً از کرم او که هرچه خواهش داشته باشی و از او هم برآید مضایقه داشته باشد ، *مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِه جَلَّتْ عَظَمَتَه* (۷۳) این چنین گمانی را به بعضی از اسخیا^{۷۸} عرب نباید برد *فَضْلًا عَنِ الْجَوَادِ الْمُطْلَقِ* (۷۴) دیگر حالاً تو نتوانی بیاوری یا بیاوری نتوانی نگهداری یا از اصل ندانی چه باید بخواهی یا کاری کنی به دست خود که مقتضی بذل به تو نباشد تقصیر کسی نیست گدائی با کاهلی نمی‌سازد ، بلی عیب در اینجاست که غالب مردم که مشرف به مکه شدند اعظم همشان اینست که زود صورت این اعمال را از سر واکند علی سبیل بستخانه: محلی که در آنجا بست نشینند.

الْإِسْتِعْجَالُ* آنوقت آسوده در فکر خرید خود باشند اما حواس به قدر ذره پیش معنی این اعمال باشد نه با این که همه حواس میهمان باید پیش میزبان باشد و چشمش بدست او و حرکات و سکناش به میسل او، حتی روزه مند و ب* بی اذن او مذموم است، چه جای اینکه در خانه او هتک عرض او را بکنی، و هتک عرض سلطان السلاطین اشتغال به مناهی اوست، کدام حاجی از حجاج متعارفه که وارد حرم الهی شود درآید و اقلأ صد معصیت از او سرزنند از دروغ و غیبت و اذیت به غیر و سخن چینی و تعطیل حق غیر و فحش به عکام* و حمله دار و غیره که ورقه گنجایش تفصیل آنها را ندارد واللّه اعلم.

چون شروع به طواف نماید باید هیبت عظمت و خوف و خشیت و رجاء عفو و رحمت شراشر* وجود او را بگیرد اگر جوارح خارجی نلرزد اقلأ دلش بلرزد، مثل آن ملائکه که حول عرش دائماً باین نحو طواف می کنند اگر بخواد متشبه به آنها باشد چنان که در اخبار است و باید ملتفت باشد که طواف منحصر به طواف جسمانی نیست بلکه یک طواف دیگری هم هست که اصل طواف حقیقی اوست و آن را طواف قلبش علی سبیل الاستعجال: با عجله. مندوب: مستحب. عکام: چاروادار. شراشر: سرتاسر.

گویند به ذکر ربّ البیت و اصیل بودن آن برای اینست که اعمال جسمانیه را امثله آنها قرار داده اند که انسان از اینها پی به آنها ببرد چنانکه مضمون روایت است و اَیضاً باید بداند که همچنانکه بی قطع علاقه از اشغال دنیویه و زن و فرزند و غیره نمی شود به این خانه آمد آن کعبه حقیقی هم چنانست که عمده حجب علقه است و در بوسیدن حجر و مُلصَق به مُسْتَجَار* و اِسْتِلَام* حَطِیم* و دامن کعبه را گرفتن باید حال او حال مقصری باشد که از اذیت و داغ و کشتن فرار کرده به خود آن بزرگ ملتجی شده که او از تقصیراتش بگذرد ، این است که گاهی دست و پایش را می بوسد گاهی دامن او را می گیرد ، گاهی خود را به او می چسباند ، گاهی مثل سگ تَبْصُص* می کند ، گاهی گریه می کند ، گاهی او را به اَعَز* اشخاص پیش او قسم می دهد ، گاهی تَضَرُّع می نماید که بلکه او را از این مهلکه نجات دهد ، خصوصاً اگر کسی باشد که انسان بداند غیر از او ملجأ و پناهی نیست ، ببین تا فرمان استخلاص نگرفته از خدمت او برمی گردد؟ لا وَرَبِّ الْكَعْبَةِ* در امورات دنیویه انسان چنین است ، و اما بالنسبه به عذاب اخروی چون نسیه است هیچ در فکر این مستجاز محلی است در کنار کعبه معظمه استلام: بوسیدن و دست مالیدن . حطیم: محلی است در کنار کعبه تبصص: دم چنانیدن و تملق کردن . اعز: عزیزترین . لا ورب الكعبه: نه ، بخدای کعبه سوگند .

مطالب نیست ، حجاج دروغی قدری می‌دوند دور کعبه بعد می‌روند به تماشای سنگ‌ها و بازارها و دیوارها .

باری چون به سعی آید باید سعی این باشد که این سعی را به منزله تردد در درخانه سلطان قرار دهد . به رجاء عطا و بخشش و اما در عرفات از این ازدحام خلق و بلند کردن صداهاى خودشان به انواع تضرع و زاری و التماس به اختلاف زبان‌ها و افتادن هر گروهی پی ائمه خودشان و نظر به شفاعت او داشتن حکایت محشر را یاد آورد، اینجا کمال تضرع و الحاح* را بکند تا آنجا مبتلا نشود و بسیار ظن قوی داشته باشد بر حصول مرادش زیرا که روز شریف موقوف* عظیم و نفوس مجتمع و قلوب به سوی الهی منقطع* و دستهای اولیاء و غیرهم به سوی او جَلَّ شَأْنُهُ بلند شده و گردنها بسوی او کشیده شده چشمها از خوف او گریان و بندها از ترس او لرزان و روز ، روز احسان، و ابدال و اوتاد در محضر حاضر، بنای سلطان بر بخشش و انعام و همچنین روز خلعت پوشی صدر اعظم دولت علیه* عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَهُ . در چنین روزی استبعاد ندارد حصول فیض به اعلا مدارج بالنسبه به کافه ناس و خلایق. آیا گمان به خالق خود داری الحاح: اصرار و پافشاری در حاجت خواستن . موقف: روز قیامت . منقطع: بریده (متوجه) . دولت علیه: دولت برتر و والا مقام .

که سعی تو را ضایع گرداند ، با اینکه منقطع شده ای از اهل و اولاد و وطن آیا رحم نمی‌کند غربت تو را ما هَكَذَا الظَّنُّ بِهِ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِهِ (۷۵) و از اینجاست در حدیث وارد شده مِنْ أَعْظَمِ الذُّنُوبِ أَنْ يَحْضُرَ الْعَرَفَاتِ وَيَظُنَّ أَنَّهُ لَا يُغْفَرُ لَهُ (اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا) . (۷۶) چون از عرفات کوچ کند رو به حرم آید از این اذن ثانوی به دخول حرم تَعَالُ * زند به قبولی حَجَّش و قُرْبَش * به خدای خود و مأمون بودن او از عذاب الهی . چون به منی رسد رَمِي جِمَار * کند ملتفت باشد که روح این عمل در باطن دورکردن شیطان است فَإِنْ كَانَ كَالْخَلِيلِ فَكَالْخَلِيلِ وَالْآفَلَا . (۷۷)

باری چون حرم را وداع کند، باید در کمال تضرع و مُشَوَّش الحال باشد که هر کس او را ببیند ملتفت شود که این شخص عزیزی را گذاشته و می‌رود ، مثل گذاشتن ابراهیم اسماعیل علیهما السلام و هاجر را . بنای او بر این باشد که اول زمان تَمَكَّن بازعود * به این مکان شریف بنماید و بایست ملتفت میزبان باشد در همه حال میباید به پی ادبی او را وداع نماید که دیگر او خوش نداشته باشد ، این میهمان ابدالآباد به خانه او قدم گذارد اگرچه این میزبان جَلَّ تَعَالُ : فال زندن . قریش نزدیکیش . عود : بازگشت .

رمی جمار : پرتاب کردن سنگ در حج .

جَلَّالُهُ سَرِيعُ الرِّضَا سَتَ لِيَكُنْ مِرَاعَاتُ اَدَبٍ مَهْمَا امْكُنْ بَايَدُ اَز اَيْنِ طَرَفٍ بَشُوْدُ ، اِگَر بَتَوَانَدُ حَتَّى الْعَقْدُ وَّرَآنَ بُقْعَه هَائِي * كِه رَسُوْلُ خُدَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ عِبَادَتُ كَرْدَه دَر اَنَهَا مَثَلِ كُوْهِيْهَيِ مَكَّهٖ مُعْظَمَهٗ بَه قَصْدِ تَشْرُفٍ اَز مَحَلِّ اَقْدَامِ مَبَارَكِهٖ نَه بَه قَصْدِ تَمَاشَا وَّ تَفَرُّجٍ حَاضِرْ گَرْدَدُ ، وَّ بَلَكِهٖ بِقَصْدِ قَرِيْبَتِ مُطْلَقِهٖ دُو رَكَعَتِ دَر اَنَجَا هَا نِمَازِ بِيْخَوَانَدُ ، بَلَكِهٖ اِگَر مُمْكِنٌ بَاشَدِ قَدْرِيْ دَر اَنَجَا هَا زِيَادَهٗ اَز مُتَعَارِفِ تَوْقِفِ كِنْدُ ، وَاِگَر حَجَّ اَوْلَى اَوْسَتِ ، الْبَيْتَهٗ دَاخِلِ خَانَهٗ كَعْبَهٗ شَدْنِ رَا تَرْكُ نَكُنْدُ بَا اَنَ اَدَابِ مَأْثُوْرَهٗ دَر شَرَعِ مُطَهَّرِكِهٖ دَر كَتَبِ مُسْطُوْرَا سَتُ .

دوم :

شامل چهار بخش در افشای پایه ای حقایق

جهت تئبه ساکت

در صفات علمای حقّه

باری شمه ای از صفات علماء آخرت که مقابل علماء سوء هستند و اهل دنیا، ذکر می شود تا هرکسی خود را مریبی و اهل علم آخرت نداند و آن چند چیز است:

الاول اینکه باید زاهد در دنیا باشد، معنای زهد رفع علقه* قلبیه است که لازمه آن رفع علاقه ظاهریه افتاده است زیرا که اقلّ مراتب علم، علم به حقارت دنیا است و کدورت آن و فناء آن و علم به جلالت آخرت است و صفای آن و بقای آن و همچنین باید فهمیده باشد که دنیا و آخرت صرّتان* هستند، جمعشان نشاید، پس اگر مطلب اولی را نفهمیده باشد و احمقانه عالم یعنی چه، و اگر بزرگی ثانی را علقه: علاقه، دل بستگی. صرّتان: زن شوهر، هوو.

نفهمیده و اعتقاد ندارد، واکفراه* و اگر جمع نشدن این دورا
 نفهمیده ایضاً وازندقتاه* و اگر همه را فهمیده، اعتقاد هم
 دارد، لیکن از عهدهء نفس خود بیرمی آید. فَهَوَ أَسِيرُ الشَّهْوَةِ
 وَمِثْلُ هَذِهِ النَّفُوسِ غَيْرُ قَابِلَةٍ مِنْ أَنْ تُعَدَّ فِي دَرَجَةِ
 الْعُلَمَاءِ. (۷۸)

شاعر عرب فرموده:

وَرَاعِيَ الشَّاهَ يَحْمِي الذَّنْبَ عَنْهَا
 فَكَيْفَ إِذَا الرَّعَاءُ لَهَا ذِيَابٌ (۷۹)

باری علامت بودن این ملکه شریفه در قلب: اولاً اجتناب
 از علوم دنیویه است، مگر به مقدار توقف علم اخروی بر آنها .
 و ثانیاً گریزان بودن از امراء و حکام است، لِأَسِيْمًا
 السَّلَاطِينِ نباید با آنها مخالطه داشته باشد، به جهت
 توسل به مال یا جاه .

بلی، اگر بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ مِنْ دُونِ اشْتِبَاهٍ* این خلطه را
 انداخته باشد با آنها برای اقامهء نظام نوع و اعلاء کلمهء شرع
 مبین و قلع و قمع مُبَدِّعِينَ* و امر به معروف و نهی از منکر
 همچنانکه بعض از اصحاب ائمهء هدی سلام الله علیهم
 واکفراه: چقدر بکفر نزدیک است. وازندقتاه: چقدر به بیدینی نزدیک است.

من دون اشتباه: بدون اشتباه. خلطه: آمیزش.

اعلاء: بلند کردن، برتر نمودن.

مبدعین: بدعت گزاران، نوآوران در دین.

بوده اند ، این بهترین اعمال است .

لیکن برای کسی که از خودش مطمئن باشد که آنها در روی تصرفشان مؤثر نخواهد بود ، اخبار هم شهادت می دهد بر این به اَعْلَى صَوْتِهَا* و مشی بزرگان هم بر این بوده .

الثالث اینکه باید فعل او موافق قولش باشد چه اینکه از صادق آل محمد سلام الله علیه روایت شده در تفسیر آیه شریفه *«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ»* بِأَعْلَى صَوْتِهَا* بِأَعْلَى صَوْتِهَا* وَمَنْ لَمْ يَصِدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ. (۸۰)

الرابع اینکه باید از فتوی دادن فرار داشته باشد ، مثل فرار او از شیر و افعی .

در روایت است کسی که وارد بر مسجد نبی صلی الله علیه و آله و سلم می شد ، جمعی از صحابه نشسته بودند چیزی از احکام سؤال می کرد همه آنها منتظر بودند که دیگری جواب دهد *خَوْفًا عَنِ الْوُقُوعِ فِي الْخِلَافِ* (۸۱) اینجا وجه تأمل خیلی است .

باری و همچنین باید از مجادله و مناظره در مجالس و محافل اجتناب کند زیرا که مصدر فتنه و خباثت اوست ، شاهد وی در اخبار بسیار است .

به اعلی صوتها: به بلندترین صدایش

الخامس اینکه باید شکسته و حزین* و ساکت و سر پائین باشد و آثار خوف و خشیت و خضوع و خشوع در وی نمایان باشد، که هر که او را ببیند متذکر به الوهیت* گردد، سیمای او دلالت بر علم او بکند، شاهد بر مدعا روایت حضرت امیر سلام الله علیه است، درباره علم که فرموده: إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ (۸۲) تا آخر حدیث که طولانی است، فَعَلَيْكَ بِالتَّامُّلِ فِيهَا لِيَنْفَعَكَ إِِنْشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى (۸۳) و همچنین اخبار دیگر بسیار هست.

السادس اینکه باید اهتمام او به علم باطن و مراقبه قلب و شناختن طریق سلوک اخروی پیش از همه کار باشد، زیرا که علوم دو قسمند: يك قسم از آن کتابی است و در کتب عنوان شده و قسم دیگر آن نوشتنی نیست و هر کس هم در آن چیزی نوشته ولیکن اصل آن را به دست نداده، اگر حقیقتاً معرفتی داشته از قبیل تشریف بوده فی الجمله اشاره کرده وَاللَّهِ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ* آن نحو مطالب بیان لفظی ندارد و پر واضح است که فیوضات غیبیه از قسم آخر خواهد بود و معارف حقه از آن منکشف* خواهد شد و اصل انسانیت از آن حاصل و شخص انسان از این نحو از علم کامل خواهد شد، اَللَّهُمَّ حَزِينٌ: غمگین. الوهیت: مقام و منزلت خداوندی.

علی ما هو علیه: بطور واقعی. منکشف: روشن، آشکار.

ارزقنا .

السابع اینکه باید تحصیل قوه ای در فهم اخبار کرده باشد حتی اینکه اعتمادش در مطالب بر آن چیزی باشد که میان خود و خدا ، خودش فهمیده باشد از آیات و اخبار نه اینکه تکیه گاهش سماع* از غیر باشد تقلیداً یا کتب غیر باشد زیرا که نه کلام غیر حجّیت* دارد، نه فعل غیر، ضروره آنکه لَا عِبْرَةَ بِكَلَامٍ غَيْرٍ مِّنْ عَصَمَةِ اللَّهِ عَنِ الزَّلَلِ وَ لَعَلَّ إِلَى جُمْلَةِ مَا ذَكَرَ أَشَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَعْدَ تِلَاوَتِهِ قَوْلَهُ تَعَالَى :

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ بَعْدَ مَا سُئِلَ عَنْ هَذَا الشَّرْحِ بِقَوْلِهِ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْعُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزُولِهِ . (۸۴)

فَإِنْ قُلْتَ تَوْهَمَ كَيْفَ أَيْنِهَارًا مِينُوسِي عَامِلَ نَيْسْتِي قُلْتَ نَعَمْ ، حَقٌّ وَ صَدَقَ . (۸۵)

آئین تقوی دانسته ام من

اما چه چاره با بخت گمراه

أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شَرِّ النَّفْسِ وَ جَمَاهِمَا وَ وَقَفْنَا لَهَا فِيهِ خَيْرُهَا وَ صَلَاحُهَا . (۸۶)

چه اینکه حق تلخ و دوام بر آن تلخ تر و طریق تحصیل آن صعب* و دریافتن آن صعب تر و طبیعت مایل به سوی سماع: شنیدن حجیت بودن، دلیل بی اشکال . صعب: سخت ، مشکل

اسهل* و آنچه که ملائم* خودش است و بدن نازیرور.
مشهور است که :

نازیرورده تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه مردان بلاکش باشد

باری از اینجا وصف علماء سوء به قرینه مقابله واضح گردید
و همچنین احوالات آنهایی که اسمشان را مرشد و مربی
گذاشته اند فی الجمله معلوم گردید وَ نَزِيدُ تَوْضِيحًا* حال
طایفه اخیره را که عِنْدَ الْحَاجَةِ* بکار آید انشاء الله تعالی .

اسهل : آسانتر . ملائم : سازگار .

نزید توضیحاً : بجهت توضیح اضافه میکنیم .

عند الحاجة : بوقت حاجت و نیاز .

واضاف مغرورین

فَنَقُولُ اعْلَمَنَّ أَنَّ فِرْقَ الْمُغْتَرِّينَ كُلَّهَا غَيْرَ مَحْصُورَةٍ. (۸۷) و

جهات غرور هم مختلف و معنی غرور اشتباهکاری نفس است
به درآوردن آن امر را به صورت خیر و حال آنکه واقع آن شر
است و داعی بر آن هوی پس اشخاصی که شغلشان از این
قسم است متشکّث هستند .

بعض از مغرورین کفارند که نقد دنیوی را به نسیهء
اخروی نفروشدند از قَلَّتْ* اعتمادی که به خدا و رسول دارند
زیرا که اگر ایمان به خدا بوده نه چنین بود بدلیل اینکه قول
قَلَّتْ: کمی .

هر صاحب صنعتی را که شخص بالنسبه به او جاهل است مسموع می‌دارند عقلاً و عمل به قول انبیاء نشده حقیقتاً و بعضی از تعبیرات کاذبه و همیه* هم پیش خودشان دارند و آن اینست که می‌بینند ابتلاء مؤمنین را تَارَةً لِلْفَقْرِ وَ أُخْرَى^(۸۸) از جهت دیگر در امور دنیویه و می‌بینند حسن حال دنیوی خودشان را از اینجا مغرور می‌شوند که اگر مؤمن را قدری و حظی* پیش خداوند عالم بود چنین نبود، و اگر خدا ما را دوست نمی‌داشت، آنقدر نعمت و احسان به ما روا نمی‌داشت، پس باید در آخرت هم چنین باشد كَذَبَ وَاللَّهِ الْعَظِيمِ* .

چه اینکه نعمت دنیوی دلیل بر تقرب نیست از فراغه* سابقه معلوم شده حَسَاءً، بَلْ نِعْمَتِ دُنْيَا يُهْلِكُكُمْ وَ مُبَعَدٌ عَنِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ^(۸۹)

و از اینجاست که آن اطباء نفوس پرهیز دادند اولیاء خود را از التذادات* دنیویه، همچنانکه پدر مهربان طفل عزیز خود را پرهیز دهد در حین مرض از اطعمه لذیذ به جهت تحصیل صحت او حُبًّا لِلْوَلَدِ^(۹۰)

پس اگر کسی که دو بنده داشته باشد یکی را به حال

کاذبه و اهمیه دروغین که با گمان همراه است. حظی بهره‌ای، صبی

کذب واللہ العظیم: بحدای بزرگ سوگند دروغ گفته است.

فراغه: فرعون‌ها، مستکبرین هر زمان. التذادات: لذت بری‌ها

خود واگذارد. و مهمل، دیگری را متعرض شود به انواع ریاضات* و امورات شاقه به جهت تحصیل صحت او از امراض و رفع معایب او این دلیل بر محبت مولی است.

لِأَخِيرٍ فَقَطُّ دُونَ الْعَكْسِ وَقَدْ كَانَ السَّلْفُ يَحْزَنُونَ
 مِنْ أَقْبَالِ الدُّنْيَا وَيَقُولُونَ ذَنْبٌ عَجَلَتْ عُقُوبَتُهُ وَيَفْرَحُونَ
 بِإِذَا بَارَهَا وَيَقُولُونَ مَرَحَبًا بِشَعَارِ الصَّالِحِينَ وَالْمَغْرُورِ عَلَى الْعَكْسِ
 بِيْظُنِّ الْأَوَّلِ كِرَامَةً وَالثَّانِي إِهَانَةً وَإِلَيْهِ يُشِيرُ قَوْلُهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ:
 أَيَحْسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي
 الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ
 فَتَحْنَاهُمْ عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ
 بَغْتَةً فَاذًا هُمْ مُبْلِسُونَ . (۹۱)

و بعضی از مغرورین فسقه* از اهل حقند تبارۀ از جهت حلم الهی و عفو او و فضلش و آخری از جهت مدحی که در رجاء وارد شده و بعضی از آنها به جهت نسبی که دارد مثل ذریۀ علویۀ سلام الله علیه همین قدر که سید است، مغرور به سیادت است بیچاره دیگر نمی داند، که اگر مسئلهء رجاء است، رجاء بی عمل غلط محض است، زیرا که اگر فقط رجاء کافی بود حضرات علیهم السلام ابدان مقدسهء خودشان را اینقدر به تعب و مشقت نمی انداختند و در ریاضات: ریاضت‌ها، کارهای همراه با مشقت. فسقه: فاسقان، ناپکاران.

عمل نمی‌کوشیدند و استراحت را بر خود حرام نمی‌کردند و شب و روز هی تضرع و زاری و ابتهال* نمی‌نمودند.

توبه پیغمبر چه می‌مانی بگو

شیر را بچه همی ماند بدو

و مخفی نماند که اقوال انبیاء و ائمه هدی علیهم‌السلام قابل تأویل هست ولیکن افعال ایشان تأویل بردار نیست، فَافْهَمْ وَاعْتَنِمْ (۹۲) باری و اگر باعث غرور او صرف نسب است إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (۹۳).

و ایضاً می‌فرماید:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۹۴) کسی که گمان کند خلاصی خود را به سبب خلاصی پدرش مثل کسیست که گمان کند سیری خود را بواسطه غذا خوردن پدرش یا پدرش یا عالم شدن خود را بواسطه درس خواندن پدرش، هیهات، هیهات، بلکه تقوی واجب عینی* است بر هر مکلفی بخصوصه وَلَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ بَلْ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۹۵) شفاعت نیست مگر با حصول شرایط آن، وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى (۹۶).

ابتهال: گریه و زاری.

واجب عینی: کاری که بر همه واجب است.

و بعضی از مغرورین علماء اعلامند ، و غرور اینها تارة
 مِنْ حَيْثُ عِلْمٌ* است و أُخْرَى مِنْ حَيْثُ عَمَلٌ ، أَمَّا الْمُعْتَرُونَ
 مِنَ الْجَهَةِ الْأُولَى فَيَفْرَقُ^(۹۷) فرقه ای هستند که اکتفا به چند
 کلمه ای از کلام جدال که در مجالس و محافل بکار آید کرده اند
 و از عقاید حقه یا از مطالب مرتبطه به فقه و عمل بهره ندارند،
 اینها مثل خیطی* مانند که در هوا آویزان شده باشد بهر
 طرف باد او را حرکت دهد رو به آن طرف برود، و احوال
 اینها معلوم است و فرقه دیگر هستند، اکتفا کرده اند ببعضی
 از علوم ادبیه به خیال اینکه این از مقدمات علوم شرعیه است،
 عمر خود را فانی در این کار کرده و حال آنکه از چیزی که برای
 آن خلق شده از معارف و غیره ذره ای بهره ندارد و فرقه
 دیگر عمری تلف کرده در فقه تنها یا با مقدمات آن که اصول
 فقه باشد و هنوز ملتفت نشده که فقه مقدمه عمل است و عمل
 مقدمه تهذیب اخلاق است، و اخلاق مقدمه توحید است،
 و این بیچاره در مقدمه اولی گیر کرده، تا آخر عمر خود
 هنوز چند مقدمه می ماند تا به نتیجه برسد، انشاء الله تعالی
 در عالم برزخ و الآمالی دیگر نیست و طایفه ای اکتفا به اینها
 نکرده تعمق کرده در جمیع علوم الا اینکه قوه عملیه را مهمل
 من حیث علم: از روی آگاهی و دانش.
 خیطی: یک نخ.

گذاشته و اعراض* کرده از تزکیه نفس خود از رذائل خلقیه و بعضی هم عمل در واضحات اخلاق و سمعیه* آن کرده اند. و اما در مکنونات قلبیه و امورات غامضه* خفیه* چندان دقتی نکرده چنین شخصی تکبر می‌کند اسم آن را اعزاز دین می‌گذارد و ریا می‌کند اسم آن را ارشاد جاهلین می‌گذارد. و همچنین کُلُّ هَذَا تَعَزِيزٌ لِنَفْسِهِ وَاللَّهُ تَعَالَى مُطَّلِعٌ عَلَى سَرِيرَتِهِ لَا سِيَّمَا بَعْضِهِمْ اِنَّهُ يَخُوضُ فِي اَمْوَالِ الْيَتَامَى وَ الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَ يَصْرِفُهَا فِي شَهْوَاتِهِ وَ فِيمَنْ يَخْتَلِفُ اِلَيْهِ مِنَ الْاَنْصَارِ وَالْمُرِيدِينَ ظَنًّا مِنْهُ اِنَّهُ يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ جَزِيلَ الْاَجْرِ وَالْمُثَوَّبَةِ بِاَعَانَةِ الْفُقَرَاءِ وَ تَخْلِيصِ الْاَغْنِيَاءِ عَنِ اشْتِغَالِ الدِّمَةِ بِالْحُقُوقِ الْوَاجِبَةِ وَ تَرْوِيجِ الْعِلْمِ بِاَعَانَةِ الطَّلَبَةِ وَاللَّهُ الْعَالِمُ بِالصَّمَائِرِ . (۹۸)

باری فرقه دیگر و عاظ هستند، متکلمند در شرایف ملکات و مرغبند مردم را در فضایل صفات و مَحَذَّرند از ذمائم و آفات و حال آنکه خود آن مسکین پراست از رذائل و خالیست از فضائل، گمان کرده محض قول و عارف شدن بر اصطلاحات و فهمیدن معنی الفاظ و عبارات او را داخل در سالکین الی‌الله می‌کند، یا حرف اصلاح خلق و هدایتشان اعراض: رو گرداندن . سمعیه: شنیدنی . غامضه: خفیه: مشکل و پنهان .

به سوی حق او را مستحق جزای رب العالمین می‌نماید .

خبر ندارد از حسرت روز قیامت و واقع شدن او بر تأسف و ندامت نخوانده آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۹۹) را و به سمع مبارك وی نرسیده خطاب الهی جَلَّ شَأْنُهُ عِظُ نَفْسِكَ ثُمَّ عِظِ النَّاسَ وَالْإِنْسَانِيَّةَ مِنْ يَدِي . (۱۰۰)

و همچنین آن را که فرمود مَا حَصَلَّش * اینکه به فلان بگو چون عامل به این کتابی که نوشته ای نیستی قَدْ مَلَأْتِ الْخَافِقِينَ كُفْرًا وَ نِفَاقًا (۱۰۱) یا تنها نفاقاً دارد باری الا جهل و غرور چیزی نیست، لا سیمما بعضی که صنعت ترکیب کلمات دارند در تشبیهات و استعارات و تزئین الفاظ استادند از برای تکثیر رغبت مردم و تحصیل مریدین از عوام کالانعام* و به جهت این مطلب می‌زنند اخبار و آیات را بعضی به بعضی و مداخله می‌دهند کلمات خارجه از قوانین شرع و عقل را باک ندارند از نقل دروغ و حکایات عجیبه و غریبه حِرْصًا فِيهِ مِنْ حُصُولِ وَقَعِ كَلِمَاتِهِ وَ مَقَالَتِهِ فِي الصُّدُورِ (۱۰۲) و نقل شبیهاتی را می‌کنند که جایز نیست نقل آنها، و از اذهان نمی‌توانند به آسانی رفع کنند، و غرور عوام را زیاد می‌کنند، از جهت رجاء و جرئتشان بر معاصی کَلَّا وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ ماحصلش: خلاصه و نتیجهاش.

عوام کالانعام: مردم عامی که چون چهار پایانند.

اینکه چنین اشخاصی سالک مسلک هدایت باشند و ایقاز یکی از جهالت کرده باشند چه اینکه ضررشان اَبْقَى وَ اَدْوَم * است و فسادشان اَکْثَر و اَعْظَم بَلْ هُمْ اَشْرَانُ النَّاسِ وَ اَخْزِیْهِمْ مِنَ الْخَنَاسِ (۱۰۳)

و فرقه دیگر هستند تهذیب اخلاق کرده و تصفیه نفس از لوث کدورات نموده و نفس را از شواغل و علائق دنیویه استخلاص فرموده و طمع خود را از خلق بسوی حق گردانیده و رحمت و شفقت بر عباد، او را بـ هـدایت و ارشاد واداشته الا اینکه بعد از همه اینها شیطان براو راه پیدا کرده و دعوت خفیه نموده، کم کم این مطلب را در او نموده تا قوی گردیده فَصَارَ مَتَصَنِّعًا لَهُمْ فِی الْاَلْفَاظِ وَالْعِبَارَاتِ وَالْحَرَکَاتِ . (۱۰۴)

عوام الناس هم او را تَلَقَّى به قبول نموده اند بطوری که اختیار اموال و انفس را به او واگذار نموده و خودشان را از جمله خَدَم و عبید او می دانند در این هنگام لذت شهوات براو غالب شود از سر شروع به تلذذات ترک کرده می نماید بخیاال اینکه شیطان را دیگر براو راهی نیست، هیهات، هیهات اگر سالک مسلک نجات بود از کید شیطان مأمون نمی شد فی حالٍ مِنَ الْحَالَاتِ بَلْ كَانَ مُوَاطِبًا عَلَی التَّضَرُّعِ وَ اَبْقَى و ادوم: باقی تر و بادوام تر.

الْإِبْتِهَالِ وَمُسْتَعِينًا فِي دَفْعِهِ عَنِ الْكَرِيمِ الْمَتَّعَالِ وَخَائِفًا عَنِ
نَفْسِهِ مِنْ سَبَبِ عَقِيدَتِهِ وَمِنْ خَطَرِ سُوءِ الْخَاتِمَةِ نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْهُ. (۱۰۵)

گفته اند بزرگی را يك نفس از عمرش باقی مانده بود ،
شیطان بر او ظاهر گردید، گفت از کید من خلاص شدی ،
جواب داد: هنوز نه . باری غرض بیان احوال مدعین بعضی
مقامات بود ، و بیان اشتباه آنها که از جمله آنها طایفه
قَلَنْدَرِيَّة است که خیال کرده اند تارك دنیا و لذات آن
هستند ، و حال آن که لَوْ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا بَغْتَةً
لَمَاتُوا مِنَ الْفَرَجِ أَنَّى لَهُمْ وَتَرَكَ الدُّنْيَا. (۱۰۶)

سَلَمْنَا (۱۰۷) لیکن این مقدار کفایت نمیکند در تقرب الهی جل
شأنه العظیم بل باید عقیده اهل ایمان تحصیل شود و شعار
اسلام ترك نشود ، و جاهل به حلال و حرام نباشد و تَكْدِي
و ایذاء مسلمانان و کَلِّ بر آنها نباشد .

و از جمله آنها طایفه ایست که خود را عارف میدانند
از عرفان اکتفا کرده به پوشاک و خَفَضِ الصَّوْتِ* و سرپائین
انداختن و آه سرد کشیدن و شبیه گریه بجا آوردن لاسیما اگر
بشنود کلامی را در عشق و محبت و توحید و فقر مَعَ عَدَمِ
مَعْرِفَةٍ* مَعْنَاهُمَا بل بعضی تجاوز کرده بشَهِيْق* و نَهِيْق* و اختراع
خفض الصوت: آهسته کردن صدا .

مع عدم معرفه معناهما: با نشناختن معنای آنها .

شهیق و نهیق: بانگ و فریاد .

بعضی از اذکار و التَّغَنِّي بِالْأَشْعَارِ* و سایر حرکات شَنِيعَه به گمان اینکه این اَطْوَار* شخص را به مقامی می‌رساند ، نه چنین است، بل اسبابِ سَخَط* و غضب الهی است .

بعضی تعدی از این مقام کرده اند، بساط شرع و سنّت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را پیچیده ، کنار گذاشته اند و اَقْعَنْد غالباً در شبهات و محرمات و ترک مستحبات بل واجبات به دعوی اینکه إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى غَنِيٌّ عَنِ الطَّاعَاتِ (۱۰۸)

و اینکه اعتماد به عمل جوارح نیست بلکه مَنَاط* قلب است و او واصل به مطلوب است و والِه* در نزد مشاهده محبوب .

فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخُوضُ فِي الشَّهَوَاتِ الدُّنْيَوِيَّةِ زَعْمًا أَنَّهُمْ لَا تَصُدُّ عَنِ الْمَعَارِفِ الْحَقِيقِيَّةِ مَعَ قُوَّةِ النَّفُوسِ وَثَبَاتِ الْأَقْدَامِ (۱۰۹)

و اینکه محتاج به ریاضت بدن است، ضعفاء نفوس از عوام است، به عبارت خودشان مبتدی از سُلَاك است، دیگر فکر نکرده اگر چنین بود، چرا انبیاء مرسلین و ائمه طاهریں و سایر اولیاء متقین با آنکه مقصود، آنها بوده اند، از خلقت سماوات و ارضین با بود نشان از لَوْث سیئات و معاصی التَّغَنِّي بِالْأَشْعَارِ: اشعار را با آوازه خواندن . . . اَطْوَار: شکلها . سَخَط: خشم . مَنَاط: قاعده و میزان . والِه: حیران و از خود بیخود شده .

طیبین و طاهرین و معصومین گریه می‌کرده اند بر اشتغال به امر مباح مثل آکل و شرب* و نکاح متوالی در سنین، به جهت اینکه مانع نباشد این اشتغال از رسیدن به درجات عالیه فی جوار رب العالمین* و نیندازد آنها را از رتبه مقربین پس این طایفه اضعف ناس اند عقلاً و هم جهلاً و حُفماً. (۱۱۰)

و بعضی از اینها ایضاً توهمات بزرگ بزرگ کرده اند به گمان اینکه بغایت معرفت و یقین رسیده اند، و درجات مراتب مقربین را طی کرده اند، وَالْآنَ هُوَ فِي مُشَاهَدَةِ الْمَعْبُودِ وَ مُجَاوِرَةِ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَالْمَلَازِمَةِ فِي عَيْنِ الشُّهُودِ مَلْفِقًا مِنَ الطَّامَاتِ. (۱۱۱) و کلمات مزخرفات به توهم اینکه او دیگر مطلع در ملك و ملکوت است، و قدم زننده ساحت قدس و جبروت است، آن وقت لازمه این وهم افتاده نگاه کردن به صلحاء و فقهاء و محدثین و سایر علماء به نظر حقارت و اهانت مُدَّعِيًا لِنَفْسِهِ مِنْ خَوَارِقِ الْعَادَاتِ (۱۱۲) چیزهایی را که لم يَدَّعِ لِنَفْسِهِ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ. (۱۱۳) چه اینکه مزنون اینست که خوارق مختص بوده به جهت انبیاء سلف، نه اینکه همه جور تصرف برای همه میسر بوده، بیش از این از اخبار مستفاد نمی‌شود، و با وجود این این شخص قشری از قشور* خود اکل و شرب: خوردن و آشامیدن. مختص: ویژه. سلف: گذشته. فی جوار رب العالمین: در همسایگی پروردگار عالمیان. قشری از قشور: پوستی از پوستها، لایه‌ای از لایه‌ها.

را هنوز طی نکرده، منشأی ندارد این ادعاها به جز جهل. دلیل او ارتکاب بعضی از قبايح اعمال و شنايع* از افعال است، که از آنها سربزند برای کسر نفس و ازاله؛ ملکات رذيله، دیگر نمی‌داند که اینها بِنَفْسِهَا مِنْ ذَمَائِمِ الصِّفَاتِ وَ هَلْ يُدْفَعُ الرِّذِيلَةُ بِالرِّذِيلَةِ وَالذَّمِيمَةُ بِالذَّمِيمَةِ. (۱۱۴)

مگر ریاضات شرعیه قحط است از برای رام کردن نفس، مثل بیداری شب و گرسنگی روز و پیاده راه رفتن در اسفار* عبادتیه و غیر ذلك الا باید بخلاف شرع درست شود، باری فرقه ای هستند که حقیقتاً ریاضت کشیده اند به ریاضات شرعیه و طی بعضی مراحل و مقامات هم نموده اند .
حقیقت و علامتی هم در آنها واقعاً ظاهر گردیده
الا اینکه از بزرگی مطلب اشتباه کرده اند، و در آن مقام توقف
نموده اند .

ظَنَّا مِنْهُمْ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَالسَّرُّ فِي ذَلِكَ
الِإِشْتِبَاهُ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى سَبْعِينَ حِجَابًا مِنْ نُورٍ وَ لَا يَصِلُ السَّالِكُ
إِلَى وَاحِدٍ مِنْهَا إِلَّا وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ لَا مَجَالَ لِلتَّعَدُّى عَنْهَا وَ
كَعَلِّ إِلَى ذَلِكَ الْإِشَارَةَ قِصَّةَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكُوكَبِ
وَ الْقَمَرِ وَالشَّمْسِ وَ أَفْوَلْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا . (۱۱۵) وَالْأَشْأَنَ أَنْ

شنايع : زشتیها .

اسفار : سفرها .

بزرگوار اجلّ از این بوده که شبههء جسمانیت در حق باری
جَلَّتْ عَظْمَتُهُ بنماید، از جملهء حُجُبِ خود قلب است، وقتی که
نورانیت پیدا کرد، بعد از آنکه از خود شخص محجوب بوده
مدت مدیدی، نخوانده ای در دعا قَلْبِي مَحْجُوبٌ، وَعَقْلِي
مَعْيُوبٌ* بعد از تنوّر اشتباه پیدا می شود .

حَيْثُ إِنَّهُ بَعْدَ مَا رَأَى أَنَّهُ أَشْرَقَ وَصَارَ جَمِيلًا فَأَثَقًا فَح
يَدْهَشُ وَرُبَّمَا يَسْبِقُ إِلَى لِسَانِهِ كَلِمَةٌ أَنَا الْحَقُّ أَوْلَيْسَ فِي جَبْتِي
سَوَى اللَّهِ أَوْ أَبِي كَعْبَةَ إِلَّا طُوفُوا حَوْلِي وَنَحْوُ هَذِهِ الْخُرَافَاتِ . (۱۱۶)

اگر هرآینه بعد از این واضح نشود بر او مسئله ای
حجابیه، اَبَدَ الْآبَادِ در ضلالت خواهد ماند، و به سوی این
مطلب اشاره است قوله :

رَقُّ الزُّجَاجِ وَرَقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا وَتَشَاكَلِ الْأَمْرُ
فَكَانَ خَمْرٌ وَلَا قَدْحٌ فَكَانَ قَدْحٌ وَلَا خَمْرٌ (۱۱۷)

و به این نظر دربارهء مسیح علیه السلام بعضی از
نصاری اشتباهات کرده اند . فَعَلِطُوا فِيهِ وَقَالُوا مَا قَالُوا . (۱۱۸)
وَكَيْفَ كَانَ* اینجاییان بیش از این لازم دارد، زیرا که از مزالّ
اقدام سالکین است غالب مفسد ردّ و ایراد و تکفیرات و غیره
از این مرحله برخاسته .

قلبی محجوب و عقلی معیوب : قلبم در پرده و عقلم عینناک است .
و کیف کان : در هر صورت .

لیکن بیان بیش از این شغل مصنف نیست، مِنْ وَجْهِ
 لکن استاد حقیر رضوان اللہ علیہ به اصحاب خود شان همیشه
 می فرمودند برای کسی هیچوقت اشتباه نشود ممکن واجب
 نخواهد شد محال است وَاللَّهُ الْهَادِيّ اِزْ جَمِيعِ مَا ذَكَرَ مَعْلُوم
 شد معنی وَالْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ. (۱۱۹)

پس بدان ای برادر من آنکه كُنْ تَخْرُجَ مِنْ ظُلُمَاتِ
 الْغُرُورِ وَالتَّمَنِّيِ الْاِبَالِ تَضْرَعُ التَّامِّ وَبِصَدْقِ الْاِنَابَةِ اِلَى اللّٰهِ وَ
 الْاِحْبَابِ لَهُ وَمَعْرِفَةِ عِيُوبِ نَفْسِكَ مِنْ حَيْثُ لَا يُوَافِقُ الْعِلْمَ
 وَالْعَقْلَ وَلَا يَحْمِلُهُ الدِّينُ وَالشَّرِيعَةُ وَ سُنَنُ الْقُدْوَةِ اَئِمَّةِ الْهُدٰى
 سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ. (۱۲۰)

محمد البهاری الهمدانی

دستور العمل ها

آنچه به جناب آقا شیخ احمد لازم است این است
که تأمل درستی نماید ببیند بنده است یا آزاد، اگر دید
آزاد است خودش می داند، که هرکاری بخواهد بکند و اگر
دانست بنده است، و مولی دارد، سر خود نیست، هرکاری
بکند، ولو دستی حرکت دهد از وی جهت آن سؤال خواهد
شد، جواب درستی باید بگوید .

پس بنابراین باید سعیش در تحصیل رضای مولا یش باشد، اگرچه دیگران راضی بر آن کار نباشند، ابداً، و تحصیل رضای مولای حقیقی جلّ شأنه نیست، مگر در تحصیل تقویّ .

غرض اصلی از خلقت حاصل نخواهد شد بجز اینکه معرفت و محبت میان عبد و مولا باشد و تحصیل تقویّ محتاج به چند چیز است که چاره ندارد از آنها. یکی پرهیز از معاصی است، باید معاصی را تفصیلاً یاد بگیرد، هر يك را در مقام خود ترك نماید، که از جمله معاصی است ترك واجبات، پس باید واجبات خود را هم به مقدار وسع و ابتلاء به آنها یاد گرفته عمل نماید، و این واضح است که با معصیت کاری اسباب محبت و معرفت نخواهد شد، اگر اسباب عداوت نباشد، اگر شیخ احمد بگوید: من نمی‌توانم ترك معصیت بِالْمَرَّةِ بکنم، لابد واقع می‌شوم .

جواب اینست که بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ می‌توانی که توبه کنی، کسی که توبه کرد از گناه مثل کسی است که نکرده، پس مایوس از این در خانه نباید شد، اگرچه هفتاد پیغمبر را سر بریده باشد، باز توبه اش ممکن است قبول باشد، مولای او قادر است که خُصَمَائِ* او را راضی کند از معدن جود خودش جَلَّتْ قُدْرَتُهُ .

بالمرة: یک مرتبه . خصماء: دشمنان .

دوم اینکه مهما امکن پرهیز از مکروهات هم داشته باشد، به مستحبات بپردازد، حتی المقدور چیز مکروه به نظرش حقیر نیاید، بگوید کُلُّ مَكْرُوهٍ جَائِزٌ * بسا می شود يك ترك مکروهی پیش مولی از همه چیز مُقَرَّبتر واقع خواهد بود، یا اِتِیَانٌ * مستحب کوچکی و این به تأمل در عرفیات ظاهر خواهد شد. سیم ترك مباحات است در غیر مقدار لزوم و ضرورت اگرچه شارع مقدس خیلی چیزها را مباح کرده برای اغنیاء اما چون در باطن میل ندارد بنده او مشغول به غیر او باشد از امورات دنیویه و لذا خویست بنده هم نظراً به میل مولی این مزخرفات را تماماً یا بعضها ترك نماید، اگرچه حرام نباشد ارتکاب به آنها اِقْتِدَاءٌ بِالنَّبِیِّیْنَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ تَأْسِیاً بِالْأَنْعَمِ الطَّاهِرِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِیْنَ. (۱۷۱) چهارم ترك کند ماسوی الله را که در دل خود غیر او را راه ندهد چطور گفت خواجه:

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار

چکنم حرف دگر یاد نداد استادم

اگر جناب شیخ احمد بگوید با این ابتلاء به معاش و زن و بچه و رفیق و دوست چطور می شود آدم ترك ماسوی الله بکند و در قلبش غیر یاد او چیزی نباشد، این فرض بحسب کل مکروه جایز: هر مکروهی انجام آن جایز است، اتیان: بجا آوردن.

متعارف بعید است و شدنی نیست .

می‌گوئیم آن مقداری که تو باید ترك کنی ، آن هرکس است که تو را از یاد او جَلَّ شَأْنُهُ نگاه دارد با آن شخص باید به مقدار واجب و ضرورت بیشتر محشور نباشی .

و اما هرکس که خدا را به یاد تو بیاندازد ترك

مجالست او صحیح نیست .

حضرت عیسیٰ عَلَی نَبِیِّنَا وَ آلِهِ وَعَلِیْهِ السَّلَام فرمودند:

معاشرت کنید با کسانی که رؤیت آنها خدا را به یاد شما می‌اندازد .

الحاصل طالب خدا اگر صادق باشد، باید انس

خود را یواش یواش از همه چیز ببرد، و همواره در یاد او

باشد، مگر اشخاصی را که در این جهت مطلوب به کارش

بیاید و آنها به مقدار لازمه آن کار، پس با آنها بودن

منافاتی با یاد خدا بودن ندارد، و محبت این اشخاص هم

از فروع محبت الهی است جَلَّ شَأْنُهُ منافات با محبت الهی ندارد.

اگر شیخ احمد بگوید اینها حق است، ولیکن من با

این حال نمی‌توانم بجای آورم، زیرا که شیاطین انس و جن

به دور ما احاطه کرده متصل و سوسه می‌کنند، همیشه مانعند و

ما هم کناره بِالْمَرَّة نمی‌توانیم بکشیم .

امر معاش اختلال پیدا می‌کند از عهدۀ خود مان

هم بر نمی آئیم، تا کار به کار کسی نداشته مشغول خودمان باشیم، ما کجا این حرفها کجا، جواب می گوئیم اگر امورات آنی باشد همین طور است که می گوئی، از اینهم بزرگتر مثل کوه بدواً به نظر آدم می آید کوچک نیست.

لیکن اشکال در اینست که تکلیف شاق نکرده اند امورات تدریجی است پس همین قدر که تدریجی شد دیگر کار درست می شود، مردم به تدریج باز و شاهین و سایر مرغهای صیدی را رام کرده، به دست گرفته اند.

پس ملخص کلام اینک در هر مرتبه که هستی آن نیم رمق که داری آنقدر را که به سهولت می توانی به عمل آوری اگر در آن مسامحه نکردی، آن را بجا آوردی یک چنین هم بر قوت تو می افزاید، بلکه زیاده، زیرا که فرمود: *تویک وجب بیا، من یک ذراع، و اگر نه، مسامحه کردی، آن مقدار قوتت هم در معرض زوالست.*

مثلاً شب را تا صبح خوابیدی بنای بیداری داشتی، نشد، حالا که اول صبحست، تا ملتفت شدی، پاشو، بین الطلوعین را بیدار بودن این خودش هم فیض علیحده و توفیقی است از جانب حضرت *إله جلّ جلاله* اینرا به مسامحه بر خودت تفویت مکن، به شیطان گوش مده که می گوید: حالا به وقت نماز صبح زیاد است، قدری بخواب، غرض او معلوم

است .

و همچنین در مجلسی نشستی ، خیلی لغو و بیهوده
گفتی ، دلت سیاه شد ، اما می توانی نیم ساعت زود تر پاشوی ،
به تدبیر و حیل* پس این نیم ساعت را از دست مده ، پاشو
بسر ، و مگو چه فایده ای دارد ، من از صبح به خرابی مشغولم
باز می توانی به این جزئی خیلی از کارها پیش ببری انشاء الله
تعالی .

پس بر شیخ احمد لازم آمد ، عمل کردن این ترتیب که
می نویسم :

اولاً هر کاری دارد باید اوقات خود را ضایع نکند
بعضی از وقت او مهمل در برود ، باید برای هر چیزی وقتی
قرار دهد ، اوقات او منقسم گردد ، وقتی را باید وقت عبادت
قرار دهد ، هیچ کاری در آن وقت غیر از عبادت نکند ، وقتی
را وقت کسب و تحصیل معاش خود قرار دهد ، و وقتی را
رسیدگی به امورا هل و عیال خود ، و وقتی را برای خور و خواب
خود قرار دهد ، ترتیب اینها را بهم نزند ، تا همه اوقات او
ضایع گردد ، مهما امکن اول شب را وقت خواب قرار دهد ،
بیخود ننشیند ، آخر شب از افوت شود ، و مُتَدَكِّرًا او را خواب ببرد
با طهارت بخوابد ، ادعیه مأثوره* را بخواند ، خصوص تسبیح
حیل : حیلها ، چارهها .
ادعیه مأثوره : دعاهائی که از امامان (ع) رسیده .

حضرت صدیقہ طاهرہ سلام اللہ علیہا را، و در سیری شکم هیچ وقت خود را جنب نکند، و پیش از صبح بیدار شود تا بیدار شد سجده شکر بجا آورد، اگر خودش هم بیدار نمی‌شود اسباب بیداری فراهم بیاورد .

بعد از بیدار شدن به اطراف آسمان نگاه کرده، به تأمل چند آیه مبارکه که اول آنها :
 إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اسْتِ، تَا أَنْكَ لَا تُخْلِفُ
 الْمِيعَادَ (۱۲۲) را بخواند، بعد تطهیر کرده، وضو گرفته، مسواک نموده، و عطری استعمال کرده، سر سجاده خود بنشیند، دعای الٰهی غَارَتْ نُجُومُ سَمَائِكَ را بخواند .

پس شروع به نماز شب نماید، به آن ترتیب که فقهاء رضوان الله علیهم نوشته اند .
 مثل شیخ بهاء الدین علیه الرحمة در مفتاح الفلاح، و دیگران در مصابیح و غیرها نوشته اند، به مقدار وقتش ملاحظه عمل و تفصیل و اختصار آن را بنماید .

الحاصل تا اول آفتاب را وقت عبادت قرار دهد، هیچ شغلی بجا نیاورد، غیر از عبادت کارهای دیگر را به آن وقت نیندازد، همه را در آذکار* و اوراد* مشروعه مشغول باشد، اگر هنوز اهل فکر نشده باشد، و اما اگر مرورش به اذکار و اوراد: ذکرها و وردها .

مجلس علمیه
 قم
 دفتر نشر و توزیع
 کتب و مطبوعات
 مسجد اعظم
 قم
 ۱۳۸۲

ساحت* فکرافتاده، هر رشته فکری که در دست داشته، در خلال این اوقات اعمال نماید، اگر دید به سهولت فکر جاری است، پی فکر برود، عوض اوراد و تعقیبات، و اگر دید فکر جامد است، آن را ول کرده، پی ذکر برود، و ملاحظه نماید هر عملی را که بیشتر در وی تأثیر دارد، آن را بر همهء اوراد مقدم دارد، چه قرائت قرآن، چه مناجات، چه دعاء، چه ذکر، چه نماز، چه سجده.

باری بعد از آن ترتیبات امور خانه را دستور داده، به مقدار ضرورت با اهل خانه محشور شده به بازار برود و هر کس را که دید غیر از سلام چیزی مگوید، مشغول ذکر خودش باشد، تا وارد بازار شود، ذکر مخصوصی در ورود بازار وارد شده، آن را بخواند، بساط خود را پهن نماید، متذکراً به کار خود مشغول باشد، ذکر کردن در بازار ثواب خیلی دارد، شخص ذاکر در بازار به منزلهء چراغی است در خانهء ظلمانی خود را بیخود در امور دنیویهء مردم داخل نکند، مردم را دور خود جمع نکند، حتی موعظه هم نکند.

بلی اگر منگری دید از کسی، به طریق خوش اگر بتواند آن را رفع نماید، و اما اگر دید تأثیر نخواهد کرد، یا گفتم بد ترمی کنند، نباید دست بزند، کار نداشته باشد، و ساحت: پیشگاه، آستان.

اوقات مخصوصه نمازها را مراعات نماید .

و مهما امکن غالباً با طهارت باشد، بعد از نماز صبح صد مرتبه استغفار و صد مرتبه کلمه توحید و یازده مرتبه سوره توحید و صد مرتبه اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ را ترک نکند، و استغفارات خاصه بعد از نماز عصر را بخواند با ده مرتبه سوره قدر، و مهما امکن روزه را ترک نکند، خصوص سه روز از هر ماه را که پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه وسط هر ماه است، اگر مزاج او مساعد باشد، و الا مراعات مزاج اولی است .

زیرا که بدن مرکوب* انسان است، اگر صدمه ای خورد از پا می افتد، لذا نباید خیلی هم به هوای آن بچرخد تا اینکه یاغی شود که او را دیگر اطاعت نکند .

خَيْرَ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا در همه چیز جاری است افراط و تفریط، هیچ کدام صحیح نیست، در هیچ مرتبه، این است که فرموده اند عَلَيْكُمْ بِالْحَسَنَةِ بَيْنَ السَّيِّئَتَيْنِ. (۱۲۴) و در هر وقت از شب که بتواند خوب است، که يك سجده طولانی هم بجا بیاورد، به قدری که بدن خسته شود و ذکر مبارك آن را هم سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَرِحْمَتِهِ قرار دهد، و مهما امکن هر چه می خواند باید با مرکوب: وسیله سواری.

قلب حاضر باشد، حواسش جای دیگر نباشد و مداومت هم
 بکند، عمل، ملکه و عادت او شود، تا اینکه ترك نگردد.
 فعلاً محل، بیش از این گنجایش ندارد، این چند
 کلمه علی سبیل الاختصار* قلمی گردید، و اگر مطالبی دیگر هم
 لازم شد، شاید بعد نوشته شود انشاء الله تعالی.

حَرَّرَهُ مُحَمَّدُ الْبِهَارِيُّ الْهَمْدَانِي

علی سبیل الاختصار: بطور مختصر.
 قلمی گردید: نوشته شد.

مراسله اول

تعلیقہ ایست کہ بہ حاجی سید آقا سلمہ اللہ تعالیٰ
مرقوم فرمودہ ، در وقت عازم شدن او بہ بمبئی :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ماہ کنعانی من مسندِ مصر آن تو شد

وقت آنست کہ بدرود کنسی زندان را

لیکن بہ شروط چندی :

الاول آنکہ طمع ہر چیز را لایسّما راحت نفس خود را

از سر بیرون کردہ باشی ، غرضی نداشتہ باشی از حرکت خود

بجز اصلاح عباد و خیرخواہی مسلمین و تحمل جفای مخلوق

والآ اگر مقصود مال و جاه و عزت باشد، به مقصود نمی‌رسد و به مقصد هم نخواهد رسید .

اگر همواره مرگ در نظرت مجسم شد، آنی از آن غافل نشدی و به حقیقت قلب گفتی :

هر کرا خوابگه آخر زد و مستی خاکست

گو چه حاصل که بر افلاک کشی ایوان را

یُمکن* این ملکه حاصل گردد .

الثانی آنکه به تأمل و مشورت کار کنند، به عجله و بدو نظری نه، فَإِنَّ الْعَجُولَ خُود رَأَى تَقَعُ عَلَى الْهَلَكَةِ بِكَثِيرٍ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ. (۱۲۵) مهلکه ای که اگر تمام عقلا جمع شوند نتوانند او را خلاص کنند و هو واضح* .

الثالث اینکه باید قوه غضبیه را تحت قوه عاقله کشیده باشد، تا غضب بی محل از او صادر نشود، صَرُورَةٌ أَنْ غُبَارَ الْغَضَبِ يَسْتُرُ وَجْهَ الْعَقْلِ وَيُعْمِيهِ بِتَحَجُّبٍ عَنِ الْحَقِّ بِعَرَا جَلِّ شَتَّى. (۱۲۶)

ولذا باید در آن حال متعرض کسی نشود، ولو به موعظه و حق گوئی تا قوه غضب ساکن گردد .

الرابع اینکه باید کتوم الاسرار باشد، سرّ خود را

یُمکن: ممکن است.

و هو واضح و آن روشن است.

پنهان دارد، و مراد از سرّ، آن مطلبی است که طایفه ای آن را ندانند، که اگر به آنها القاء کنی یا لغو باشد یا باعث فساد عقیده آنها گردد وَكَلِّ بِالْمَالِ* و این بحسب اشخاص و بلاد متفاوت است .

الخامس اینکه هیچ آنی نفس خود را شفیق و ناصح نداند، بلکه او را متهم و خائن بداند، لاسیما اگر دید در مطلبی خیلی اصرار دارد، بداند که غرض در بین هست، اغفال گردد .

السادس کارهای او باید نظم و ترتیب داشته باشد هر چیز را وقتی قرار دهد تا مجال خلوت با نفس و خود - پردازی را از دست ندهد، طوری باشد که تخلف نداشته باشد، هر چیز را در محل خود به جا آورد، هر چه هر وقت شد نکند، مفسده زیاد دارد .

السابع اینکه در هیچ امری مُتَكِلٌ* به حَوْلٍ و قُوَّةٍ نباشد، بَلْ يَكُونُ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ مُتَكِلًا عَلَى صَانِعِهِ وَ خَالِقِهِ جَلَّ شَأْنُهُ (۱۲۷) بیش از این مجال نیست .

حرره محمد البهاری

ولو بالمآل: اگر چه در آینده باشد .

متکل: توکل کننده، متکی .

مراسله دوم

شَيْخُنَا جَعَلَكَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مِمَّنْ تَنَالَهُ الرَّحْمَةُ مِنْ
فَرْقِهِ إِلَى قَدَمِهِ .

وَصَلَّنِي كِتَابُكَ ، وَكَشَفَ عَنِّي صِحَّةَ مِزَاجِكَ خِطَابُكَ
وَ قَدْ اِسْتَكَيْتَ مِنْ سُوءِ حَالِكَ وَ تَفَرَّقَ اِخْوَانِكَ وَ قَلَّ اَعْوَانِكَ لِأَنَّ
تَخَفَ وَ لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى نِعَمَ الرَّبِّ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نِعَمَ الرَّسُولِ ، وَ أَنَّ عَلِيًّا وَ اَحَدَ عَشَرَ مِنْ
اَوْلَادِهِ نِعَمَ الْاِئِمَّةِ (۱۲۸)

که اگر دست توسل هر ضعیفی به دامن جلالتشان
بند شد، او را کشان کشان غضباً علیه بحظیره قدس (۱۲۹) -
خواهند افکند .

بنابراین نبوده که هر کوچکی را در مرتبه خود گذاشته
از حَضِيض* به اوجش نکشند، لاسیما کوچکی که اِسْتَعَانَ
بِالتَّوَكُّلِ لِذُنْيَاهُ وَ بِالتَّقْوَى لِاٰخِرِيهِ وَ اِسْتَصْحَبَ الْوَقْرَ وَ الْعِفَّةَ وَ
اِتَّخَذَ الْقِنَاعَةَ هِيَ الْحِرْفَةَ وَ زَيْنَ فَقْرِهِ بِصَبْرِهِ وَ غِنَاهُ بِشُكْرِهِ وَ اَوْجَزَ
فِي كَلَامِهِ وَ طَعَامِهِ وَ مَنَامِهِ لِأَنِّي سَلَامَهُ وَ اَنِيْسَامَهُ وَ اِنْعَامَهُ وَ نَسِي
حَطَّ نَفْسِهِ وَ حَفِظَ سَيِّئَةَ اَمْسِهِ وَ شَاوَرَ اِخْوَانَهُ وَ دَارَى اَعْوَانَهُ وَ
كَانَ فِي حَوَائِجِهِمْ مِنَ السَّاعِيْنَ وَلَهُمْ بِاِجْمَعِهِمْ مِنَ الدَّاعِيْنَ
حَضِيض: پستی .

وَوَظَّفَ أَوْقَاتَهُ وَلَا يُضَيِّعُ بِالْمَلَاهِي وَالْتَأْخِيرِ صَلَوَتَهُ خُصُوصًا
 صَلَوَةَ اللَّيْلِ وَأَمَرَ نَفْسَهُ بِالْمَعْرُوفِ بَعْدَ مَا نَهَيْهَا عَنِ
 الْمُنْكَرِ (۱۳۰)

و خود را چیزی نداند اگرچه صفات حسنه بسیار
 در خود ببیند، چه اینکه آنها از کس دیگر است، تو تحصیل
 نکرده ای و هُوَ جَلَّ شَأْنُهُ وَلِيَّ التَّوْفِيقِ نَعَمَ وَ أَرْجُو أَنْ يَجْعَلَ
 لَكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَالْعِزَّ بَعْدَ الذُّلِّ وَالْغِنَى بَعْدَ الْفَقَاةِ فَلَعَلَّ
 تَكُونُ مِنَ الْمُفْلِحِينَ انشاء الله تعالی (۱۳۱)

ندانم سبب پریشانی حواس چه بوده، آیا شست و شوئی
 کرده بودی به خرابات راحت ندادند، و یا از در صدق
 داخل شدی بیرون نمودند؟

مَا ذَا التَّوَانِي وَمَا ذَا التَّحْيِيرِ أَيْسَ بَابُهُ لِلذُّخْلِ مَفْتُوحًا
 وَ خَيْرُهُ لِلطَّلَبِينَ مَبْدُ وَلَا (۱۳۲)

آیا نفرموده:

مَنْ تَقَدَّمَ إِلَى شَيْءٍ أَدَّاهُ إِلَيْهِ ذُرَاعًا (۱۳۳)

آیا کلام او نیست:

لَوْ عَلِمَ الْمُدِيرُونَ كَيْفَ اشْتِيَاقِي بِهِمْ لَمَاتُوا شَوْقًا (۱۳۴)

آیا نشنیده ای اِنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْهِ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ (۱۳۵)

از زبان حال گفته نشده؟!

بازابازا هرآنچه هستی بازا گر کافر و گبر و بت پرستی بازا

این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز
 وَهُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ. (۱۳۶) پس یأس چرا،
 سستی برای چه، تحیر چه معنی دارد؟

لنك و لوك و خفته شكل و بی ادب

سوی او میغیز و او را می طلب

تکلیف شاقی به تو کرده؟ عبادت مالا یتحمل* از تو خواسته؟
 عَلَى رُؤْسِ الْأَشْهَادِ* از تو مؤاخذه فرموده؟ از انعام و احسان
 تو کاهیده و مضایقه شده؟ برای چه ناز می کنی؟

ناز را روئی بیاید همچو ورد

تو نداری گرد بد خوئی مگرد

عیب باشد چشم نابینا و باز

زشت باشد روی نازبیا و ناز

فَتَبْصَبْصُ إِلَيْهِ جَلَّ جَلَالُهُ تَبْصَبْصُ الْكَلْبِ الْجَائِعِ فَلَعَلَّهُ
 يَنْظُرُ إِلَيْكَ نَظْرَةَ الرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ أَنْشَاءُ اللَّهِ. (۱۳۷)

نمی دانم بیش از این چه بنویسم.

إِنْ كُنْتَ عَطْشَانًا يَكْفِيكَ قَلِيلٌ مِنَ الْمَاءِ. (۱۳۸)

در خانه اگر کس است، يك حرف بس است.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

محمد البهاری

علی رؤوس الاشهاد: در نظر همه شاهدان و بینندگان.

مالا یتحمل: غیر قابل تحمل.

مراسله سوم

این تعلیقه را به سفیر بغداد مرقوم فرموده :

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا مَحْمُودَ الْخِصَالِ وَحَسَنَ الْفِعَالِ (۱۳۹)

می بینم جسته جسته در ضمن مراسله دیگران یاد ی از
این بنده بی مقدار می فرمائی ، اگر شما را کاغذی نیست ، از
همسایه ات وام گیر .

یا مکن با خرسواران تاخت و تاز

یا که پرکن خانه را از لوت و آز

اگرچه مدت ها است از چگونگی حالات شریفه اطلاع
تامی ندارم ، الا اینکه حقیر هم جسته جسته می شنوم که میل
به عرفان نموده با زمره عرفاء و دراویش محشوری ، اولاً باید
دانسته باشید که :

نقد صوفی نه همه صافی و بی غش باشد

ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

و ثانیاً از برای طالب معرفت شُرُوطٌ لِأَبْدَدٍ مِنْ
مُرَاعَاتِهَا. (۱۴۰)

اول باید صحیح المزاج باشد ، اگر علتی در مزاج هست

باید به معالجه آن بپردازد، چه اینکه اگر سودا غالب آید، پاره ای از حرکات سوداویه را شورعشق پنداشته مغرور گردد، و اگر صفراء و حرارت غلبه کند، خشکی دماغ و خفقان قلب و سوءالخلق فوق العاده حاصل گردد، اگر بلغم زیاده باشد، تصور در فهم معانی دقیقه پیدا خواهد کرد .

فَلَابِدٌ مِّنْ اَعْتِدَالِ الْمِزَاجِ وَ اَنْ يَكُونَ مُتَادِبًا بِسَادَابِ الشَّرْعِ وَ مُتَأَلِّمًا لِلْمَعَاصِي وَ تَارِكًا لَهَا وَ اَنْ يَكُونَ عَفِيفًا صَدُوقًا مُّعْرِضًا عَنِ الْفِسْقِ وَ الْفُجُورِ وَ الْعَدْرِ وَ الْخِيَانَةِ وَ الْمَكْرِ وَ الْحِيلَةِ . (۱۴۱)

زیرا که تمام اخلاق مقدمه معارف است، بعد علم الفقه هیچ رکنی از ارکان شریعت نباید در زمین بماند و تأویل در ظواهر آن بشود، و وظایف آنها هر کدام در محل خود باید ایتیان* شود، تارك الصلوة را بل تارك النوافل را دم از عرفان زدن غلط اندر غلط است .

بَارِي وَ اَنْ يَكُونَ فَاْرِغَ الْبَالِ مِّنْ اَمْرِ الْمَعَاشِ اِمَّا بِالْتَمَوْلِ اَوْ بِالْقَنَاعَةِ وَ التَّوَكُّلِ . (۱۴۲)

کسی که حواس او پیش سنگ است، باید در فکر نان باشد، خریزه او را آب خواهد بود لاینبغی اَنْ يَدْخُلَ مِنْ بَابِ الْمَعَارِفِ فَضْلًا مِّنْ اَنْ يَجْعَلَهَا اَلَةً لِتَحْصِيلِ مَعَاشِهِ . (۱۴۳)

ایتیان: انجام دادن.

ابدأ همچو شخصی نوری نخواهد پیدا کرد.

الْجِرْفَةُ غَيْرُ الْمَعْرِفَةِ وَالْحَيْلُ إِلَى الشَّهْوَةِ وَالطَّبِيعَةُ غَيْرُ
الرَّغْبَةِ إِلَى الْآخِرَةِ وَهُمَا صَرَّتَانِ مُتْبَايِنَتَانِ وَلَا تَجْتَمِعَانِ. (۱۴۴)
باری وَاَنْ يَكُونَ مُعْظَمًا لِلْعِلْمِ وَالْعُلَمَاءِ. (۱۴۵) بندگان

خدا را حقیر نشمارد، اول عیبی که سالت پیدا کند، آنست
که علماء ظاهر پیش او حقیر و کوچک گردد.

وَ أَنْ يَكُونَ حَزِينًا دَائِمَ الْحُزْنِ بِشْرِهِ فِي وَجْهِهِ وَحُزْنُهُ فِي
قَلْبِهِ. (۱۴۶) اگر قلب شاد و خندان باشد، هم او را بهره ای
از معارف نخواهد بود.

وَ أَنْ يَكُونَ كَتُومًا لِلْأَسْرَارِ إِنْ حَصَلَتْ لَهُ. (۱۴۷)

الحاصل:

هزاران نکته می باید بغیر از حسن و زیبائی

ورقه گنجایش ندارد، اگر این شرایط را که قطره ایست از

یحار* و مشتى است از خروار، درکسى دیدى موافقت کن،
وَالْأَبْهَ لِسَانِ فَصِيحٍ وَبَيَانَ مَلِيحٍ قُلْ يَا أَيُّهَا السَّالِكُونَ لَا أَسْأَلُكُمْ
مَاتَسْلُكُونَ وَلَا أَنْتُمْ سَأَلْتُمْ مَا أَسْأَلُكُمْ وَلَا أَنَا سَأَلْتُكُمْ مَا سَأَلْتُمْ
لَكُمْ سَلِكُكُمْ وَلِي سَلِكِي. (۱۴۸)

باری نه خیال و عظم داشتیم، تا موعظه وافى و شافى

بیان کرده باشم، نه خیال عریضه نگاری داشتیم، تا بر سبیل

بحار: دریاها.

عبارات خود مطلب بنویسم، آناً دو کلمه به نظر آمد، بی ربط
نوشتم.

گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را
محمد البهاری

مراسله چهارم

این تعلیقه را به یکی از علمای آذربایجان

مرقوم فرموده :

بسم الله الرحمن الرحيم

أَيُّهَا الْعَالِمُ الْمُجَاهِدُ الَّذِي اجْتَهَدَ لَيْلًا وَنَهَارًا حَتَّى
أَدْخَلَ نَفْسَهُ فِي زُمَرَةِ الْعُلَمَاءِ الرَّاشِدِينَ وَالْفُقَهَاءِ الْمُجْتَهِدِينَ
حَفِظْتَ شَيْئًا وَغَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءٌ تَبْقِظُ مِنْ رَقْدَتِكَ وَسُنَّتِكَ وَ
نَوْمِكَ كَيْ تَرَى أَنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ أُمُورٌ مِنْ جَهَةِ تَحْصِيلِ شَرَائِطِ
الْعِلْمِ وَآدَابِهَا وَالْمُواظَبَةِ عَلَيْهَا. (۱۴۹)

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام چو تو دیوانه زدند

أَعْلَمَ أَنَّهُ قَدْ وَرَدَ أَنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ لِأَشْكَ وَلَارَيْبَ
أَنَّ الْمُرَادَ مِنْ هَذَا الْأَرْثِ لَيْسَ هُوَ الْوَالِدُ رَاهِمَ وَالِدِ تَانِيرِ بَلِ الْمُرَادُ

هُوَ حَيْثُ النُّبُوَّةِ وَتَبْلِيغِ الْأَحْكَامِ وَارْجَاعِ الْعَامَّةِ مِنَ الطُّرُقِ
 الْمَعْوَجَّةِ إِلَى الْجَادَّةِ الْمُسْتَقِيمَةِ وَصَوْنِهِمْ فِيهَا مَهْمًا أَمْكَنَ فَعَلَى
 هَذَا لِأَبَدٍ لِلْعَالَمِ مِنْ مُرَاعَاةِ أُمُورِكُمْ يَتَحَقَّقُ هَذِهِ الْوَرَاثَةُ وَأَنْتَى
 لَكَ مُرَاعَاتُهَا. مِنْهَا أَنْ لَا يَقْعُدَ فِي بَيْتِهِ مَعَ مَا يَرَى مِنْ مُوَاطَبَةِ
 النَّاسِ عَلَى الْمُنْكَرَاتِ الْوَاضِحَةِ إِنْ كَانَ قَادِرًا لِذَفْعِهَا بِاجْتِمَاعِ
 شَرَائِطِهَا وَتَرْتِيبِ ذَلِكَ أَنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ أَوْلًا أَنْ يَبْدَأَ بِإِصْلَاحِ
 نَفْسِهِ بِالْمُوَاطَبَةِ عَلَى فِعْلِ الطَّاعَاتِ وَتَرْكِ الْمَحْرَمَاتِ ثُمَّ بِتَعْلِيمِ
 أَهْلِهِ وَأَقَارِبِهِ ثُمَّ جِيرَانِهِ وَهَمْسَائِيَّتِهِ ثُمَّ أَهْلِ سُوقِهِ وَبَازَارِهِ بِحَيْثُ
 أَنْ لَا يُصِيبَ عَلَى أَحَدٍ أَدِيَّتَهُ وَأَزَارُهُ ثُمَّ أَهْلَ مَحَلِّهِ وَبَلَدَتِهِ ثُمَّ
 السَّوَادِ الْمَكْشِفِ لَهُ ثُمَّ أَهْلَ الْقُرَى وَالْبَوَادِي وَهَكَذَا إِلَى أَقْصَى
 الْعَالَمِ بِعُقْدَارِ مَا يَسَعُهُ ذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ مِنْ بِيهِ الْكِفَايَةُ قَائِمًا وَ
 لَيْسَ شَيْءٌ عَلَيْهِ مِمَّا فُرِضَ عَيْنًا أَوْ كِفَايَةً أَهَمَّ مِنْ ذَلِكَ أَيْنَ أَنْتَ
 أَيُّهَا الْمُدَاهِنُ وَالْمُسَامِحُ مِنْ مُرَاعَاةِ هَذَا الشَّرْطِ . (۱۵۰)

تو همین یکی را می دانی که مال الله را دست بیاوری
 قدری خودت بخوری، کخوردن ابل نبتة الربيع * و قدری به
 اولادت بخورانی والسلام . گفت من از طباحی، آش خوردن
 را بلدم .

باری و منها آن يكون صابراً محتسباً كما كانوا صابرين
 في جفاء المخلوق . (۱۵۱)

نبتة الربيع : گیاه بهاری .

ابل : شتر .

پس محتسب باید صفتش این باشد هر قدر اذیت و آزارش کنند، متحمل شود، و به خوشی قبول کند و بگوید:

إِهْدِ قَوْمِي أَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۵۲)

نه اینکه مردم از او در حذر باشند، که آزارش به آنها نرسد کم فرقی و منها آن یکنون ملجأ و ملاذاً للمسلمین حقیقه فی موارد حاجاتهم و ابتلااتهم. (۱۵۳)

هر کس که دادرسی مردم شد، او ملجأ الانام و ملاذ الاسلام* است، نه آنکه بر در گرما به می‌کشد نقاش. و همچنین حجة الاسلام آنست که اقوال و افعال او مسلمین را حجت باشد. و گرنه حجت خالی از وجه خواهد بود.

و منها أن لا یكون له هم و غرض فی جمیع حرکاته و سکناته الا اهتداء الناس و تشیر عنهم بای سبب حصل و بای حیلۀ تحقق و بید کُل من جزی هذا الامر صغیراً کان او کبیراً و ضیعاً کان او شریفاً و ان کان فی الباطن هو السبب لکن الامر یتیم باسم غیره فی الظاهر. (۱۵۴) باشد مطلبی نیست غرض حاصل است.

بین اگر یک اعرابی تمام مردم را در ظاهر متشرع می‌کرد، و به اسم او تمام می‌شد، و در باطن سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود هیچ اوقات تلخی داشت؟ غرض ملجأ الانام و ملاذ الاسلام: پناهگاه مردم و اسلام.

حاصل بود، من و تو در اصل فهمیدن این مطلب گیریم،
 فَضْلًا عَنِ اِعْمَالِهِ فِي مَحَلِّ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، وَمِنْهَا اَنْ
 يَكُونَ مُتَوَاضِعًا لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فِي ذَاتِهِ مِنْ دُونِ اَنْ يَكُونَ لِاجْلِ
 غَرَضٍ مِنَ الْاَغْرَاضِ لِلطَّمَعِ الْمَرْكُوزِ اَوْ غَيْرِهِ وَلَا يَسْلَمُ الشَّرْفُ التَّامُّ اِلَّا
 لِلتَّوَاضِعِ فِي ذَاتِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَاَمَّا مَا شَاعَ فِي زَمَانِنَا هَذَا
 مِنْ شِدَّةِ الْخُضُوعِ وَالتَّذَلُّلِ بِالنِّسْبَةِ اِلَى الْاَعْيَانِ وَالْاَغْنِيَاءِ وَغَيْرِهِمْ
 مِنْ اَهْلِ الدُّنْيَا وَتَسْمِيَّتِهَا تَوَاضِعًا غَلَطٌ وَتَدْلِيسٌ وَمَكْرُوتٌ تَلْبِيسٌ
 وَتَمَلُّقٌ وَتَدَلُّلٌ مَذْمُومٌ فَشَاعَ مِنْ طَرَفِ التَّفْرِيطِ مِنْ فَضِيلَةِ التَّوَاضِعِ
 اللَّهُمَّ احْفَظْنَا مِنْهُ. (۱۵۵)

بلی چیزی که هست اینست که تواضع را مراتبی
 و اندازه ایست بِالنِّسْبَةِ اِلَى التَّوَاضِعِينَ وَالتَّخَشُّعِينَ لَهُمْ. (۱۵۶)
 تواضع هر کسی بالنسبه بغير خود نحوی است وَالْعَدْلُ
 الْحَقِيقِيُّ فِيهِ هُوَ اِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ. (۱۵۷)
 تواضع عالم للعالم* نحوی است و لِلسُّوقَى* نَحْوُ آخِر*
 اگر افراط کرد تَدَلُّلٌ* مذموم خواهد بود.

بیان تفصیل بیش از این مَوْكُولٌ اِلَى مَحَلِّهِ* .
 (۱۵۸) وَمِنْهَا اَنْ لَا يَكُونَ غَافِلًا عَنِ مَوْلَاهُ فِي اَنْ مِنَ الْاَنَاتِ .
 همواره باید کرده خود را به او عرضه دارد، تا رد و
 للعالم: برای عالم للِسُّوقَى نحو آخر: و برای بازاری نوع دیگری است
 تَدَلُّلٌ: خاکساری. مَوْكُولٌ اِلَى مَحَلِّهِ: در جای خود مذکور است.

قبول وی معلوم گردد، نمی دانم الْمُفْتَى لَا يَسْتَفْتِي إِلَّا مِنَ اللَّهِ* را چه معنی کرده ای، دل باید همیشه با او باشد، نمی بینی که حُكَّام عرف در هر نقطه ای که هستند، دلشان دائماً در پایتخت است، وَمِنْهَا أَنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ الْعَالَمُ مَنْصُوراً بِالرُّعْبِ بَعْدَ قَطْعِ طَمَعِهِ عَنِ حُكَّامِ الدُّنْيَا وَتَمَكِينِ الْخَوْفِ إِلَيْهِ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ فِي مَكُونِ سَرِيرَتِهِ. (۱۵۹)

والا از زید و عمرو برای او فایده نخواهد بود، اگر تحصیل این مرتبه را نموده باشد، فَافْهَمْ .

حَرَّرَهُ مُحَمَّدُ الْبِهَارِيُّ

مراسله پنجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آقا جان در وقت شبی رأيتك كَسِلاً* اما حكمت آنرا ندانستم، از چه جهت عارضه رخ نموده ماذَ التَّوَانِي وَ مَاذَا التَّكَاسُلِ وَ التَّحْزُنِ. (۱۶۰)

اگر از جهت واماندن از علم است، کسی علمِ سِلْمِ

المفتی لایستفتی الا من الله: فتوا دهنده جز از خدا فتوا نطلبید. رأيتك كَسِلاً: تو را با حالت کسالت دیدم.

ن فروخته، و اگر از قَلت جاه است، کسی آقائی سلم فروخته
و اگر از کمی مداخل است، کسی بیش از قوت شبانه کیسه
زر ندوخته، گفت دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم.

اگرچه آقای آقاسید عبدالمجید طاب ثراه می فرمودند
این معامله از چند جهت باطل است، مگر اینکه در جواب
بگویم:

مذهب عاشق ز مذهبها جداست

و اگر از جهت امورات اخروی است، آن بسیار
بی وجه است، زیرا که به اندک بهانه ای رو به آن طرف
می توان یافت فَاِنَّ الرَّاحِلَ اِلَيْهِ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ* هیچ مایه ندارد
بعد قَوْلِهِ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ كَيْفَ اشْتِيَاقِي بِهِمْ
لَمَاتُوا شَوْقًا. (۱۶۱)

در این صورت سستی و تَكَاَسُل* چرا؟

دَعِ التَّكَاَسُلَ وَاغْنَمِ فَاِنَّمَا مَثَل

که زاد راهروان چستی است و چالاکی

لنك و لوك و خفته شكل و بی ادب

سوی او میغیز و او را می طلب

آیا تکلیف شاقی به تو کرده بود؟ عبادت مَالاً يَتَحَمَّل

فان الراحل اليه قريب المسافة: زیرا کوچ کننده، سوی او راهش نزدیک
است.

تکاسل: کسل بودن، تنبلی کردن مالا يتحمل: غیر قابل تحمل.

از جناب تو خواسته؟ عَلَى رُؤْسِ الْأَشْهَادِ مؤاخذه نموده؟ از انعام و احسان تو کوتاهی شده؟ که ناز می‌کنی؟
 الْعَجَلُ* - دور فلک درنگ ندارد، شتاب کن دیدی
 به عبادت نمی‌توانی پیش ببری، به گدائی و تضرع از او چیز
 بخواه.

هین مگو ما را بر آن در، بار نیست
 با کریمان کارها دشوار نیست
 بهانه طلب است. مجانی دادن و مفت بخشیدن دأب
 و دیدن اوست آماده این کار است.
 (داد او را قابلیت شرط نیست) توجه صرف کافی
 است در این مقام خیال بچند مرتبه توبه شکستن کار دیگر
 وصله بر نمی‌دارد. صد بار اگر توبه شکستی باز
 فَإِنَّهُ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ تَوَابَ غَفُورٍ وَأَوْلِيَاءَهُ الْكِرَامُ أَيْضًا
 مَأْمُورُونَ بِهِ. (۱۶۲)

و اگر دلتنگی و کسالت از جهت فرقت* رفقاء و آحِبِّهِ
 باشد نظرًا به إِنَّ مَوَدَّةَ سَنَةِ رَحِمٍ مَاسَّةٌ وَهِيَ لِحْمَةٌ كُلِّ حَمَوٍ
 النَّسَبِ وَفُرْقَتُهَا نَارٌ مُوقَدَةٌ. (۱۶۳)

و لَذَا قِيلَ*:

العجل: عجله کن، شتاب. لذا قيل: بدین خاطر گفته شده.

فرقت: جدائی. احبه: دوستان.

وَجَدْتُ مُصِيبَاتِ الزَّمَانِ جَمِيعَهَا
سِوَى فُرْقَةِ الْأَحْيَابِ هَيِّنَةَ الْخَطْبِ
وَقَالَ الْأَخْرُ:

يَقُولُونَ إِنَّ الْمَوْتَ صَعَبٌ عَلَى الْفَتَى
مُفَارَقَةُ الْأَحْيَابِ وَاللَّهُ أَصْعَبُ (۱۶۴)

اینجا جهاتی است از کلام که منوط بتشقیقات فی المقام تارة رفیق انس والتذاذات دنیویه* بوده اند و فوت شده از تو این مطلب اینجا علاوه بر اینکه مایه دلتنگی نباید باشد، مایه سرور شما هم باید بشود، زیرا که از شما برکت نشده، مگر يك طغار هرزگی وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكَ لِنَيْلِ هَذِهِ الْمَرْتَبَةِ الْجَلِيلَةِ (۱۶۵) و اگر رفیق لله و فی الله بوده اند، که ترکشان مورث دهشت* گردیده چاره این مطلب اوقات تلخی نیست و کسالت نی، بلکه باید به صد د برآئی به مقدار میسورتلطف و مهربانی خرج دهی هر کس را به حسب حال او انعام و احسان فرمائی فَإِنَّ الْأُخُوَّةَ عَقْدٌ يَجِبُ الْوَفَاءُ بِهِ (۱۶۶) غرض نه بیان اقسام حقوق اخوانست، بلکه مقصود من این است که باید انسان اسباب برانگیزاندن اخوان خود را فراهم بیاورد، تا در اخوت ثبات پیدا کنند و بهره او را دریابد

و ثمره اخوت دینی گویا این باشد که یُعَانُ عَلَى الْخَلَاصِ مِمَّا وَقَعَ فِيهِ مِنَ الْإِبْتِلَاءَاتِ الْآخِرَوِيَّةِ (۱۶۷) زیرا که حوادث اخروی کمتر از حوادث دنیوی خواهد بود، ببین از خلاصی آنها بلامعین می توانی آنوقت زین برادر آن برادر هم بدان اَللّهُمَّ وَفَّقْنَا لِقِيَامِ حُقُوقِ الْاِخْوَانِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ (۱۶۸).

مراسله ششم

ایین تعلیقه را به اولاد ملك التجار تبریز طاب ثراه

مرقوم فرموده اند

بسم الله الرحمن الرحيم

اخوانی ظاهراً همان آس و همان کاسه بوده باشد، نه کاری، نه فکری، نه تقوی، نه درس، ندانم ما هَذَا التَّوَابِي فِي أَمْرِ الْآخِرَةِ وَالتَّكَاثُلُ فِي طَاعَةِ الْعُقُولِ الطَّاهِرَةِ أَنْسِيْتُمْ الْمَوْتَ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ وَالْوَرُودَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَهْدِي فِي آنٍ وَاحِدٍ أَرْكَانَ لَدَائِدِكُمْ وَيُخَرِّبُ بُنْيَانَ غَرَائِيْكُمْ أَلَيْسَ ذِكْرُهُ مُرْتَبِعًا عَنِ الدُّنْيَا وَجَالِبًا إِلَى الْآخِرَةِ أَمَا قَالَ أَصْدَقُ الصَّادِقِينَ إِنَّ مَنْ تَذَكَّرَهُ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ عَشْرِينَ مَرَّةً يُحْشَرُ مَعَ شُهَدَاءِ أَحَدِ أَمَا

وَجَدْتُمْ ذِكْرَهُ فِي غَايَةِ النِّفَعِ وَالتَّأْثِيرِ! وَلَعَلَّ مَا نَعَكَمُ مِنْهُ هُوَ
 اشْتِغَالُ الْقَلْبِ إِلَى مَا سِوَاهُ وَعَدَمُ التَّهَيُّؤِ لِلسَّفَرِ إِلَى الدُّنْيَا الْآخِرَةِ
 وَالْأَلَا رَيْبَ فِي أَنَّ الْمُسَافِرَ لَاهَمُّ لَهُ إِلَّا تَهَيُّئُهُ إِلَّا سَبَابَ
 وَالْإِسْتِعْدَادَ لَهُ فَمَنْ تَفَكَّرَ فِي حَالِ الْفَرَاغَةِ لِابْتِدَاءِ مَنْ أَنْ يَقِلَّ
 سُرُورُهُ بِالدُّنْيَا وَشَهْوَاتِهَا وَهَانَ أَمَلُهُ وَأَنْكَسَرَ قَلْبُهُ عَنْ لَذَاتِهَا
 فَالْعَاقِلُ مَنْ جَرَّدَ نَفْسَهُ لِلْمَنِيَّةِ وَهَيَّأَهَا لِلتَّنْعَمِ وَالتَّحِيَّةِ وَإِنْ
 شِئْتَ حُصُولَ ذَلِكَ فَتَفَكَّرْ فِي حَالِ نُظْرَائِكَ الْمَيِّتِينَ الَّذِينَ
 كَانُوا مِنْهُمْ كَيْفَ فِي الشَّهْوَاتِ بِطُولِ أَمَلِهِمْ وَسُوءِ أَحْوَالِهِمْ
 كَيْفَ انْتَقَلُوا مِنْ أُنْسِ الْعِشْرَةِ إِلَى وَحْشَةِ الْهَجْرَةِ وَمِنْ فُسْحِ
 الْقُصُورِ إِلَى ضَيْقِ الْقُبُورِ وَمِنَ التَّنَاطُفَةِ وَحُسْنِ الصُّورَةِ إِلَى قُبْحِ
 الْمَنْظَرِ وَالسَّيْرِ وَاسْتَلَّ عَنْ قَبْرِهِ ذَلِكَ بِلِسَانِ فَصِيحٍ وَزِيَانِ
 مَلِيحٍ وَبَكَوْا بِاللَّهِ يَا قَبْرَهُ لَ مَا زَالَتْ مَحَاسِنُهُ وَهَلْ تَغَيَّرَ ذَلِكَ الْمَنْظَرُ
 النَّصْرُ حَتَّى يُجِيبَكَ بِأَتَمِّ الْأَجُوبَةِ وَأَكْمَلِ الْبَيَانِ: (١٦٩)

استخوانها بند بند از هم جدا

کرد کرمان لحم و شخمش را فنا

مَعَ مَا كَانَ غَافِلًا عَنْ هَذِهِ الْأَحْوَالِ وَحَرِيصًا فِي تَدْبِيرِ
 الْمَنَازِلِ وَجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَقِسِّ حَسَرَاتِ نَفْسِكَ عَلَيْهِ وَكَيْفَ كَانَ
 فَاعْتَنِمْ يَا حَبِيبِي إِنَّ حَالَةَ النَّاسِ فِي ذِكْرِ الْمَوْتِ وَحَالَاتِهِ عَلَى
 أَقْسَامٍ فَانْتَهَمُ بَيْنَ مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَشَهْوَاتِهَا وَخَائِضٍ فِي
 غَمَرَاتِ لَذَاتِهَا وَبَيْنَ سَائِلِكِ مُبْتَدِيٍّ وَعَارِفٍ مُنْتَهِيٍّ وَالْأَوَّلُ لَا

يَذْكُرُ الْمَوْتَ إِذَا دَمَا لَصَدِّهِ أَيَّاهُ عَنْ مَحْبُوبِهِ وَكَوْنِهِ حَاجِبًا لَهُ عَنْ مَطْلُوبِهِ بَلْ يَفِرُّ مِنْهُ وَيُعَادِيهِ وَإِنْ كَانَ وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُلَاقِيَهُ فَلَا يَسْتَفِيدُ مِنْهُ مَنْ ذَكَرَهُ إِلَّا بَعْدَ وَالثَّانِي يَسْتَعِدُّ بِذِكْرِهِ لِاقْتِنَاءِ الْخَيْرَاتِ وَالْمُسَارَعَةِ إِلَى التَّحْصِيلِ فِضَائِلِ الْمَلَكَاتِ وَ يَكْرَهُهُ خَوْفًا مِنْ أَنْ يَلْقَاهُ قَبْلَ الْوُصُولِ إِلَى هَذِهِ الْكَمَالَاتِ وَهُوَ فِي هَذِهِ الْحَالِ مَعْدُورٌ وَلَا يُعَدُّ مِنْ كِلَابِ دَارِ الْغُرُورِ بَلْ لَا يُحْسَبُ مِنَ الَّذِينَ كَرِهُوا لِقَاءَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَكْرَهُ لِقَائِهِمْ وَعَلَامَتُهُ الْإِسْتِخَالُ بِمَا يَعُدُّهُ لِلْمَمَاتِ وَالتَّهَيُّؤُ فِي زَادٍ مَعَادِهِ قَبْلَ الْفَوَاتِ وَآمَّا الثَّلَاثُ وَإِنْ كَانَ لِأَفَاعِدَةٍ فِي ذِكْرِهِ لَنَا فَهُوَ إِنَّمَا يَذْكُرُهُ وَيَسْتَأْتِي إِلَيْهِ حُبًّا لَهُ وَشَوْقًا مِنْهُ إِلَيْهِ إِذْ فِيهِ لِقَاءُ الْحَبِيبِ وَلِذَا قَالَ سَلَامٌ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَاللَّهُ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ - الْحَدِيثُ .

لِمَا فِيهِ مِنَ الْخَلَاصِ عَنِ سَجْنِ الطَّبِيعَةِ وَ الْوُصُولِ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعَالِيَةِ الرَّفِيعَةِ وَإِلَى ذَلِكَ أَشَارَ بِقَوْلِهِ سَلَامٌ لِلَّهِ عَلَيْهِ فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ وَ لَنَا قِسْمٌ آخَرَ أَعْلَى وَ أَرْفَعُ مِمَّا ذَكَرَ الْآئِنَةَ لِأَمَقَامٍ لِيَذْكُرَهُ. (۱۷۰)

وکیف کان امید وارم خود تا ترا مهمل نگذاشته شبانه روز خود را
 من حیث العمل خصوصاً در ایام مبارکه مشهوره ثلاثه معمور
 کرده باشید. اللَّهُمَّ اعْنِهِمْ عَلَيَّ ذَلِكَ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وبعده
 اگر جویای حال شوید معلوم است :

هر که او از همزبانی شد جدا
 بی نوا شد گر چه دارد صد نوا
 چونکه گل رفت و گلستان درگذشت
 نشنوی دیگر ز بلبل سرگذشت
 حقیقتاً دل سوخته دارم از نجف اشرف دور افتاده ام و آن
 کَانَ فِيهِ مَا فِيهِ* التماس دعا دارم حقیقتاً از همه عالم
 نه تنها از شما .

حرره محمد البهاری فی اطراف الکاظمین
 علیهما السلام وعلیه السلام والسلام

مراسله منضمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 رَوَى عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهِ مَنْ أُبْتُلِيَ بِالْفَقْرِ
 فَقَدْ أُبْتُلِيَ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ : الضَّعْفِ فِي يَقِينِهِ ، وَالنَّقْصَانِ فِي
 عَقْلِهِ ، وَالرِّقَّةِ فِي دِينِهِ ، وَقِلَّةِ الْحَيَاءِ فِي وَجْهِهِ . (۱۷۱)

بلی بنده ای را که فقر رو کرد، اموری را باید رعایت
 کند . الاول اینکه باید فقر را مکروه ندارد به کمال امتنان
 و ان کان فيه مافیه: اگر چه در اینهم حرف است .

بگوید مَرَحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ. ابداً جزعی نداشته باشد (حَيْثُ
 أَنَّ الْعَالَمَ بِالْأَصْلَحِ جَلَّ شَأْنُهُ قَدْرَهُ لَهُ وَ لَازِمٌ ذَلِكَ إِنَّهُ لَوْ كَانَ
 شَاكِيًا أَيْضًا لَا يَشْكُو إِلَّا إِلَيْهِ تَعَالَى شَأْنُهُ فِي ظُلْمِ اللَّيَالِي). (۱۷۲)

پس اگر بغیر او اظهار فقر نمود کشف می کند از اینکه مرضی
 او نشده، مصلحت خود را در غیر آن می داند، خصوصاً
 پیش کسی باشد که می داند فایده ندارد، دیگر حالا این
 اظهار کفر است یا فسق است یا مباح است بحسب الشاکي*
 وَالْمُسْتَكِي إِلَيْهِ* تفاوت می کند اجتهادش با تو.

الثانی اینکه باید قانع به کفاف باشد، بلکه اقتضار

بقدر حاجت فعلی بکند و شکرانه این نعمت عظمی را
 بنماید، که زیادی به او داده نشده (فَإِنَّ الزِّيَادَةَ فِتْنَةٌ
 وَ أَمْتِحَانٌ أَعْطَاهَا اللَّهُ تَعَالَى عَلَى عَبْدِهِ لِيَنْظُرَ مَا يَفْعَلُ بِهَا
 فَإِنَّ عَصَى اللَّهِ بِهَا عَذَابٌ وَالْأَحْسَبَةُ تَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنْهُ). (۱۷۳)

والثالث اینکه (لَأَبْدُ أَنْ يَكُونَ مُتَوَكِّلاً عَلَى مَوْلَاهُ آيِساً

مِعَاً فِي آيَدِي النَّاسِ). (۱۷۴) تعلق احدی از اغنیاء نکند
 اسمش را تواضع بگذارد (فَإِنَّ تَوَاضُعَ الْفَقِيرِ هُوَ التَّكَبُّرُ عَلَيْهِمْ
 مِنْ حَيْثُ أَنَّهُمْ أَغْنِيَاءُ). (۱۷۵)

الرابع أَنْ لَا يُدْأِهُنَّهِمْ فِي الْخَوْضِ عَلَى الْبَاطِلِ طَمَعاً لِمَا

فِي آيَدِيهِمْ مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا). (۱۷۶)

الشاکي: شکایت کننده. المشتكى اليه: آنکه بسوی او شکایت برند.

بهرکاری که آنها داخل باشند اینهم داخل شود، هر صحبتی که آنها بکنند، اینهم گوشه آن را بگیرد، در هر عملی برای آنها تقریر* کند .

الخامس اینکه فقر نباید اسباب سستی او در عبادات بشود، بلکه حال فقر را غنیمت دانسته، بیشتر مواظب بر طاعات بشود، إِذِ الْوُصُولِ إِلَى السَّعَادَةِ الْأَبَدِيَّةِ بِالْفَقْرِ أَيْسَرُ وَأَسْهَلُ (۱۷۷)

السادس اینکه هماره باید چیزی از قوت خود انفاق نماید، فَإِنَّهُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ بَدْلِ الْأَغْنِيَاءِ مِنْ وَجْهِهِ وَلَا مَجَالَ لِتَفْصِيلِهَا وَاللَّهُ الْعَالِمُ (۱۷۸)

السابع إنَّ مَا يُعْطِيهِ غَيْرُهُ مِنَ الْمَالِ إِنْ عَلِمَ أَنَّهُ حَرَامٌ وَجَبَ عَلَيْهِ الْإِمْتِنَاعُ وَإِنْ عَلِمَ أَنَّهُ مُشْتَبَهٌ أَوْ حَلَالٌ فِيهِ مِنْةٌ رَاجِحٌ لَهُ رَدُّهُ وَإِنْ عَلِمَ أَنَّهُ هَدِيَّةٌ مُحَلَّلَةٌ بِغَيْرِ مِنْةٍ اسْتَحَبَّ لَهُ الْقَبُولُ تَأْسِيًا بِالنَّبِيِّ وَالْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَإِنْ كَانَ مِنَ الصَّدَقَاتِ وَهُوَ مُسْتَحِقٌّ فَإِنْ عَلِمَ أَنَّهُ يُعْطَى رِيَاءً وَسَمِعَهُ يُمَكِّنُ أَنْ يَقُولَ بَعْدَ مَا جَوَّزَ الْأَخْذَ إِذَا صَدَقَ أَنَّهُ أَعَانَهُ عَلَى الْإِثْمِ وَيَنْبَغِي لَهُ التَّعَفُّفُ مِنَ السُّئُولِ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنَّهُ فَقَرٌ مُعَجَّلٌ وَحِسَابٌ طَوِيلٌ لِعَدَمِ خُلُوهِ مِنَ الْآفَاتِ غَالِبًا إِذْ هُوَ مُتَضَمِّنٌ عَلَى الشُّكْوَى وَذَهَابِ مَاءِ الْوَجْهِ وَالذُّلِّ عِنْدَ غَيْرِ اللَّهِ

تقریر: امضاء کردن، صحه گذاشتن.

تَعَالَى وَ اِيْذَاءِ الْمَسْئُوْلِ وَ اِعْطَائِهِ اسْتِحْيَاءً اَوْ رِيَاءً اَوْ اِلْجَاءً اَوْ
يُوْرِثُ شَتْمَ السَّائِلِ وَ اِيْذَاءَهُ اِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ الْاَفَاتِ وَ لِيْذَا
رُوِيَ اَنَّ سَالَةَ النَّاسِ مِنَ الْفَوَاحِشِ نَعَمٌ لَوْ كَانَ فِي
مَقَامِ الْاِضْطِرَارِ فَلَهُ ذَلِكَ بَلْ قَدْ يَجِبُ اِلَّا اَنَّ تَشْخِيصَ
دَرَجَاتِ هَذِهِ الْمَقَامَاتِ فِي غَايَةِ الْاَشْكَالِ وَالصُّعُوْبَةِ (۱۷۹)

مراسله، شتم

این تعلیقه شریفه را به مصحح این اوراق مرقوم
فرموده جزاه الله عنی خیراً
بسم الله الرحمن الرحیم

جناب مشهدی فلان را عرض می شود انشاءالله تعالی
موفق بوده و خواهید بود، شنیدم به بعضی از موالیان حقیر
عرضه داشته اید که فلانی کاغذی که مشتمل بر مواعظ و نصایح
باشد برای من بنویسد، اولاً از خود فلانی چه تأثیری دیدی
تا از مرگب نحس او اثر ببینی، و ثانیاً حقیر اهل عمل
نیستم تا برای شما دستور العمل بنویسم، فاسئلوا اهل
الذکر (۱۸۰) هر چیزی را اهلی است .

خَلَقَ اللهُ لِلْحُرُوْبِ رِجَالًا وَ رِجَالًا لِقِصْعَةِ وَ تَرِيْدِ (۱۸۱)

دستور العمل ماها مرغ و فسنجان خوردن است، اگر
 احیانا برخوردی اَنْتَ عَالِمٌ غَيْرٌ مُعَلِّمٌ* مضافاً اینکه در این چند
 روزه هر چه خواستم دو کلمه قربةً الى الله مَصْدِغٌ* شوم هوای
 نفس مانع آمد، اگر چه اشکال باز باقیست، لیکن جواب زمین
 نماند، دو کلمه می نویسم علی الله (از آن گناه که نفعی رسد
 بغیر هم خوب نیست) و آن دو کلمه اینست که اگر با مجاهده
 نفس در مقام عمل راه می روی هَنِئَلُكَ* و اگر خدا نکرده نکبت
 چاک گریبان را گرفته، در عمل تکاسل ورزیدی و نتوانستی
 به عمل پیش بروی، لا اقل گدائی را از دست مده به تضرع و
 زاری بکوش در خلوات به دروغی بیچسب تا راست شود،
 چه اینکه گدا مجانی طلبست، اگر جدی داشته باشد،
 مقصودش حاصلست، اگر در جواب بفرمایند مثل تو بنده،
 مفلسی را لازم نداریم بنحو تذلل عرض کن گدای ره نشین
 سلاطین در عداد بندگان او نخواهد بود، و اگر بفرمایند،
 نافرمانی می کنی، به طریق خوشی عرض کن هر کس شأنی
 دارد، اگر فرمودند قَهَّاریت من پس در کجا ظاهر خواهد
 شد، به شیرینی عرض کن: در آنجا که با سلطنت جناب
 اَقْدست معارضه نماید، اگر فرمودند بیرونش کنید، بالتماس
 انت عالم غیر معلم: تو دانائی بدون آموزش هستی.
 مصدع: وقت گیر. هَنِئَلُكَ: گوارای تو باد.

بگو:

نمی‌روم ز دیار شما به کشور دیگر

برون کنیدم از این درد درآیم از درد دیگر

اگر بفرماید قابلیت استفاضه از من را نداری، جواب
عرض کن به دستگیری اولیاء خودت کرامت فرما، الحاصل
اگر رو ترش نماید، تبسم کنان التماس کن، اگر از تو اعراض
نمود، تبصص کنان از عقب او بدو، اگر از خودش مأیوس
شدی، به امناء دولتش ملتجی شو بگو به اَعْلَى صَوْتٍ:

به واللّه، به باللّه، به تاللّه

به حق آیه نصر من اللّٰه

که مو از دامن دست برندیرم

اگر کشته شوم الحکم للّٰه

اگر بفرماید جرأت این حرف‌ها را از کجا بهم بستی؟

عرض کن: حلم تو اشاره می‌کند، اگر بفرمایند این زبانها را
از کجا یاد گرفتی بگو:

بلبل از فیض گل آموخت سخن، ورنه نبود

اینهمه قول و غزل تعبیه* در منقارش

الحاصل گدائی را گفتند ول مکن تا هیچوقت محتاج

نباشی، از گدائی خیلی کارها ساخته می‌شود، غرض از

تعبیه: فراهم.

مجاهده خود را عاجز دانستن و به معرض گدائی درآوردنست
 وَاللّٰهُ الْعَالِمُ عَرَضَ سَلامَ ما را بِه مَنْ وَجَبَ الْإِبْلَغُ إِلَيْهِمْ*
 انشاءالله از آقایان و خواتین* و غیرهم خواهید رسانید، زیاده
 جز التماس دعا عرض ندارد .

محمد البهاری

مراسله نهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ای دواى نخوت و ناموس من ای توافلاطون و جالینوس من
 توفیق مبارک زیارت گردیده کمال مسرت و فرح حاصل
 شده بوئیده و بوسیده بردیده نهادم، از کثرت شوق و
 التهاب عشق بعد از چندی ملتفت شدم که در طی مطالب
 اشاره به اموری رفته منها اینکه امر به صبرم فرموده بودی که
 بنشینم و صبر پیشه گیرم (نَعَمْ كُلُّ صَبْرٍ جَمِیلٌ إِلَّا أَنْ الصَّبْرَ
 فِیْكَ قَبِیحٌ وَكُلُّ جَزَعٍ قَبِیحٌ إِلَّا أَنْ الْجَزَعُ عَلَیْكَ جَمِیلٌ وَكُلُّ
 مَرَارَةٍ سَهْلٌ إِلَّا أَنْ مَرَارَةَ الْبُعْدِ عَنْكَ فِی نِهَايَةِ الصَّعُوبَةِ وَ

من وجب الابلاغ الیهیم: به هر کس که رساندن باو واجب است.
 خواتین: خانمها.

لِذَا فَلِمِثْلِكَ فَلَيْبِكَ الْبَاكُونَ وَلَيَنْدُبِ النَّادِبُونَ وَيَعِجُّ الْعَاجُونَ
عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى غَيْرَكَ وَلَا تَرَى وَلَا يَنَالُكَ مِنِّي صَاحِبٌ وَلَا
شَكْوَى وَلَعَمْرُكَ إِنَّهُ قَسَمٌ بَسِيَارٍ جَلِيلٍ وَبِزْرِكَ إِنَّ فِرَاقَكَ سَخَتْ فِي
غَايَةِ السَّخْتِ وَالتَّصَبُّرُ بِهِ أَمْرٌ لَا يُطَاقُ . (۱۸۲) والآ :

همه دانند که سودا زده و دلشده را

چاره صبر است، ولیکن چکند قادر نیست

و منها اینکه امر فرموده بودی بعدم ترك معاشرتِ بِالْمَرْءِ*
و مدارای با خلق و تحمل جفای آنها باحسن وجه نظرا به
عَاشِرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ* تصدقت شوم سَمْعاً و طاعةً الآ اینکه بر
حضرت شما مخفی نیست که حال مجالس یا از قبیل قران
نحسین است " یا مدافعهٔ اخبثین یا تعالقُ مفسلین . (۱۸۳)

و منها اینکه فرموده بودی قدری بهتر از این مواظب
طاعات باش اگرچه نفس همین کلام مبارک اسباب تهییج
داعی است، زیرا که بی توجه شما هیچ کاری انجام نگیرد و
بی سهیل روی مبارک هیچ گلی رنگ نپذیرد، اما خوش
داشتم که این فرمایش را مکرر فرموده باشید تا مورث ازدیاد
عمل بوده باشد .

و منها اینکه فرموده بودی غصهٔ روزی مخور إِنَّ اللَّهَ

بِالْمَرْءِ* یکدفعه .

عاشرهم بالمعروف: به نیکی با آنان معاشرت کن .

وَاسِعٌ كَرِيمٌ وَرَزَاقٌ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ هم خوب فرموده اید همینطور است که می‌فرمائید الا اینکه همراه حقیر کسی هست هرچه می‌گویم خدا رزاقست، يُشِيرُ إِلَيَّ بِأَنْ لَا* می‌گوید، اگر بگوئی خدا رزاقست لازم می‌آید استعمال يك لفظ در معانی متعدده و این غلط است رزاق نان است یا لباس یا مخادیم دیگر حالا که شما می‌فرمائید در همه چیز رزاقست استعمال لفظ در دو معنی هم لازم نمی‌آید حقیر تعبداً قبول کردم ایشان هم ساکت شدند.

آفرین — نظر پاك خطاپوشش باد

و منها اشاره به حرکت طرف دیار خودتان فرموده بودید حقیر هم:

میلم این بود که بی دوست نگردم هرگز

پای من لنگ است و منزل بس دراز

دست من کوتاه و خرما بر نخیل

امیدوارم از برکت توجه حضرتعالی به اندک زمانی به تو

برسم و مستفیض و کامیاب گردم انشاء الله تعالی .

محمد البهاری

بشیرالی بان لا: بمن اشاره میکند که اینطور نیست.

مراسله دهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کیست که از من سخن نزد سخندان برد
قطره به عمان کشد، زیره به کرمان برد
باد صبائی کجاست بوی گللی آورد
نالۀ زار مرا سوی هزاران برد
گوید شان در وصال چند بنالید زار
زار بنالد کسی کوغم هجران برد
تصدقتان شدم، شماها را چه می شود که همواره از
کلمات آتش انگیزتان شرار ناله و فغان حسرت احساس میشود.
« أَلَسْتُمْ مِمَّنْ يُؤَيَّدُ بِهِ الدِّينُ وَيُسَيِّدُ بِهِ أَرْكَانُ الشَّرْعِ
الْمُبِينِ. أَلَسْتُمْ مِمَّنْ أَنْعَمَ فِي الطَّاعَاتِ وَالتَّقْوَى وَوَفَّقَ لِلْقُرْبَاتِ
وَالزُّلْفَى. حَاصِلُ السُّتْمِ خَيْرٌ مِنْ رَكِبِ الْمَطَايَا وَانْدَى الْعَالَمِينَ
بِطُولِ رَاحٍ ». (۱۸۴) شما چرا می نالید .

بگذار من بگریم چون ابر در بهاران
زیرا که « أَنَا الْمَتَّخِلِفُ مِنْ أَقْرَانِي أَنَا الضَّعِيفُ فِي عَقْلِي وَ
أَرْكَانِي وَقَدْ فَسَدَتْ طَاعَتِي وَحَسَرْتُ بِضَاعَتِي وَحَسَرْتُ
تِجَارَتِي ذَهَبْتُ أَيَّامِي وَبَقِيَتْ ذُنُوبِي وَأَنَا مِي مَاتَزَوَّدْتُ مِنْ

حَيَوْتِي وَ قَرَبَ حِينُ مَمَاتِي « (۱۸۵) ندانم تدبیر چیست ،
چاره چه باشد .

همانست آسمان دور زمین سخت

نه رفیقی ، نه شفیقی ، نه یاری ، نه یاورى ، نه انیسی ،
نه مونسى ، بهر طرف می غلطم ، جهل اندر جهل است ، بهر
دیار می روم ، ظلمت اندر ظلمت است ، با هر که مجالست
می کنم ، غفلت اندر غفلتست ، آشنائی با غیر را عین زیان
دیدم ، بهر کس دوست گفتم ، دشمن جان دیدم « دائماً
شغل من الاسبیل الاسبیل » (۱۸۶) همواره قول من الاطریق
الاطریق* درس می خوانم ، حیرانم مباحثه می کنم پشیمان .
فَيَا بَرِيدَ الْحَيِّ أَخْبِرْنِي بِمَا قَالَهُ فِي حَقِّنَا أَهْلُ الْحَمِي
هَلْ رَضُوا عَلْنَا وَمَالُوا لِلرَّوْفَا أَمْ عَلَى الْهَجْرِ اسْتَمَرُّوا وَالْجَفَاءُ (۱۸۷)

شما هم که لابد خواهید فرمود:

لَا خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ أَمَّا عَلَيْهِ نَعَمٌ وَأَمَّا مِنْهُ لَا الْعَجَبُ كُلُّ
الْعَجَبِ (۱۸۸) شما هم که چنین بنالید ، ما را چه باید
کرد ؟ و گفت :

به گل بلبل نشسته زار نالد

مو که دور از گلانم چون ننالم

حقیر بهیچوجه نمی توانم حال حضرتعالی را به خود

الاطریق ، الاطریق: آیا راهی هست ، آیا راهی هست .

قیاس کتم لُجُوهٍ مِنَ الْفَارِقِ* که بگویم شما هم از قافله وامانده باشید و دست شما هم از دامن امیر کاروان نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ بریده باشد .

لَا جِلَّ مَيْلِكُمْ إِلَى الدُّنْيَا وَالْإِسْتِغَالِ بِلَهْوِهَا وَ لَعِبِهَا وَ
 يُطَوِّلُ أَمَلِكَ وَاتِّبَاعِكَ لِلْهَوَى وَغَيْرِ ذَلِكَ. (۱۸۹)

الاول اینکه شما صد هزارید و من يك تتم ، و به مقتضای
 عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي (۱۹۰) الخ جمیع قوی و
 نقاط الارض مُعین شماست دون أَنَا* چه خوش گفت :

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

الثانی اینکه تغییر عادت نازپروری بر حقیر اشکل* امور

شده ، و بر جناب شما اسهل* امور بوده .

الثالث اینکه حقیر کمال نظر و هم به اعتبارات دارم و

داشتم ، شما قائل به تالی* باطل نبوده و نخواهید بود .

« لَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَأَيِّمٍ » . (۱۹۱) را خوب یاد گرفته اید .

الرابع اینکه حقیر را ابتلاء به معاش از پا انداخته

برای يك پول سیاه ، هزار حيله و تزویر و نفاق باید بورزم و

جَنَابُكَ فَارِغٌ مِنْهُ* زیرا که طَعَامُكَ عُسْبُ الْقِفَارِ وَ شَرَابُكَ مِنْ

لُجُوهٍ مِنَ الْفَارِقِ: به چند فرق. رُونِ اَنَا: نه من اشکل: مشکلت

اسهل: آسانتر. جنابك فارغ منه: جنابعالی از اینها آسوده اید.

مِيَاهِ الْأَنْهَارِ تَبِيْتُ وَ لَيْسَ لَكَ هَمٌّ وَ تُصِيحُّ وَ لَيْسَ لَكَ
الْبَلْوَى. (۱۹۲)

الخامس الابتلاء به زن و بچه که هیچیک از آنها را
خبر نداری و ششمی اینست که از اول بچگی الی الآن باد
حب و جاه به سر و کلهء حقیر افتاده دماغ را معیوب کرده،
بِالْمَرَّةِ از کار انداخته، معالجه و طبیبی هم در بین نیست،
بعکس آن وجود مکرم مغتنم باری « إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى
اللَّهِ ». (۱۹۳)

کتاب درد دلم قلب کوه را بشکافد

اگر از آن ورقی درفتند به کوه و بیابان

« اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ غُرْبَتِي وَ بَعْدَ دَارِي وَ قَلَّةَ زَادِي
وَ مَعْرِفَتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ». (۱۹۴)

رحم کن بر من مسکین و به فریادم رس

تا بخاک در غیرت نرسد فریادم

من که از جور تو حاشا که بنالم روزی

من از آن روز که در بند توام آزادم

حرره محمد البهاری

« كان غالب قوت كليم الله نبت الارض و اوراق الاشجار فسبحان

الذی بیده ملکوت کل شیء » (۱۹۵)

مراسله یازدهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد

نیت خیر مگردان که مبارک فالیست

مدتی بود مدید و عهدی بغایت بعید، که شعله نار

اشتیاق قلب به لقاء آن وجود مکرم از چاک گریبان سرزده

بود، هیچکس را قدرت بر اطفاء این نایره* نبود، می سوختم

و می ساختم، خود را به عشق روی تو مشغول کرده

فریب خویش می دادم که ایندم یار می آید

بهر آواز پائی خاطر خود شاد می کردم

لیکن در طالع خود ندیده بودم که به این آسانی بتوانم

دامن جلالت را به کف آورم ولی از آنجائی که « مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ

مَا رَأَى » مَضَى الزَّمَانُ وَقَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتِي . (۱۹۶) به ایسن

نیمه احتمال زنده بودم و در این ظرف مدت دهری بر من

گذشت که چگویم :

عقل درآک از فراق دوستان

همچو تیرانداز بشکسته کمان

نایره: آتش.

خودت می‌دانی که هر چه به من وارد آمده همه از
 کشش آن سر بوده، اینهمه آوازاها از شه بود "حَيْثُ أَنَّ
 الْمَعشُوقَ يَجْذِبُ الْعَاشِقَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ وَلَا يَرْجُوهُ وَمَا
 كَانَ يَخْطُرُ بِإِلَيْهِ أَبَدًا وَلَا يَظْهَرُ مِنْ تِلْكَ الْجَذْبَةِ أَثَرٌ فِي الْعَاشِقِ
 إِلَّا الْخَوْفَ الْمَمزُوجَ بِالْيَأْسِ مَعَ دَوَامِ الطَّلَبِ." (۱۹۷) اینست
 که گفته شده :

میل معشوقان نهانست و ستیر*

میل عاشق با دو صد طبل و نفیر*

و بالجمله در خوشترین ساعتی از ساعات و بهترین وقتی
 از اوقات که نه خواب بودم نه بیدار، نه مست بودم، نه
 هشیار، مزده شرف حرکت موبک همایونی داده شد بی
 اختیار گفتم :

یا رب این حرفست یا سحر حلال

هاتف آورد این خبر یا جبرئیل

اینقدر حالم دگرگون شد که از شوق لقاء ندانستم پا را از
 سر، سر را از پا، عمامه به پا بسته، کفش بر سر گذاشته بلند
 شده مترنماً گفتم :

عَنَّ لِي يَا مُنَيَّبِي لِحْنَ الْعِرَاقِ

أُبْرِكِي يَا نَأْقَتِي تَمَّ الْفِرَاقِ

ستیر: پوشیده. نفیر: ناله، فریاد.

إِلْبَعِي يَا أَرْضَ دَمْعِي قَدْ كَفَى
 إِشْرَبِي يَا نَفْسُ وَرَدًا قَدْ صَفَى
 عُدَّتْ يَا عَبْدِي إِلَيْنَا مَرْحَبًا
 نَعْمَ مَا رَوَّحَتْ يَا رَبِّحَ الصَّبَا (۱۹۸)

الحاصل، طاقت و شکیبائی از دست رفته، کار برسوائی کشیده، مردم شهر و دیار ملتفت گردیده، اهل تقوی و دین سرزنشها نموده، به خیالشان می‌رسد که اختیار نیست این کارها دیگر ملتفت نیستند که اولاً ملت عاشق زملت‌ها جداست، و ثانیاً اینکه:

از درد دل چونکه عشق آمد درون

عقل رخت خویش اندازد بیرون

باری هرچه خواستم بلکه حرکتی به آن صوب* نموده باشم، به سر یا به قدم بهیچوجه در خود یارای آن را ندیدم نه پای آمدن دارم، نه صبری بر فراق تو.

قَدْ تَحَيَّرْتُ فِيكَ خُذْ بِيَدِي

يَا دَلِيلًا لِمَنْ تَحَيَّرَ فِيكَ

فَإِنْ قُلْتَ* مثل مشهور «إِنْ كَانَ قَلْبُكَ بَامِنْ فَأَنْتَ بِيَسْ مِنْ وَإِنْ كُنْتَ فِي الْيَمِينِ فَعَلَى هَذَا الْأَمْعَنُ لِلْإِضْطِرَابِ وَ الْإِسْتِعْجَالِ». (۱۹۹)

صوب: دیار - جهت . فان قلت: اگر گوئی .

قُلْتُ* اگرچه همواره دل همراه تو است، لیکن چشم را
از حسن صورتت بهره ای نی، گوش را از لطایف کلامت
حظّی نه اینها بَدَل ندارند .

آن کلام دلکش زیبای تو

وآن تبسمهای روح افزای تو

پرسش حالم نمودن یک به یک

آن نوای الْبِشَارَةِ كُنْتُ لَكَ*

الحاصل، به همین حال نشسته، منتظر قدم میمنت لزوم

آن جان جهان را دارم .

شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد

وَقَدْ تَفَتَّشُ عَيْنِ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ*

زیرا که:

نه پنج روزه عمر است عشق روی تو ما را

وَجَدْتَ رَائِحَةَ الْوَدِّ إِنْ شَمَمْتَ رُفَاتِي*

والسلام، محمدالبهاری

قلت: گویم.

البشارة كنت لك: بشارت باد که من برای تو هستم.

و قد تفتش عين الحياة في الظلمات: و براستی که چشمه آب زندگانی
را در تاریکیها باید جستجو نمود.

وجدت رائحة الود ان شممت رفاتى: بوی دوستی را میبایی اگر خاک
مرا بو کنی.

مراسله دوازدهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قربان از فرق تا قدمت رفتم

گفتی بدهم کامت و جانست بستانم

ترسم بدهی کامم و جانم نستانی

علی الصباح کراماً و مراراً عرض عبودیت و بندگی به مقام

بروز و ظهور پیوسته، ابداً مشمول الطاف غیر متناهیه نگردیده

با اینکه سعه رحمت را در خارج هیچ شرطی نبوده ندانما

چه حادثه رخ نمود که یکباره کار به احتجاج و پسرده داری

انجامید .

گل ز حد برده تنعم ز کرم رخ بنما

سرو می نازد و خوش نیست خدا را بخرام

بلی از آنجائی که این بینوا در خارج دست و پائی

نمی زنم تخیل انقطاع رشته الفت و مودت گردیده، اگر چه

هماره این نزاع و جدل شورانگیز بین المحب والحبیب و بین

العاشق والمعشوق بوده، لیکن علائم صدق هم در کار هست، گفت:

« أَثْرُ الْمَوَدَّةِ سَاطِعُ الْبُرْهَانِ » *

اثر الموده ساطع البرهان: اثر دوستی دلیلی آشکار دارد

در خلوص من اگر هست شکی تجربه کن
 کس عیار زر خالص نشناسد چو محک
 چه عرض کنم، حق اظهار شکوه به حضرت شما ندارم،
 خدای منتقم قهار جَلَّتْ هَيْبَتُهُ وَ قُدْرَتُهُ
 فراق را به فراق تو مبتلا سازد
 چنانکه خون بچکاند ز دیده های فراق

نمی دانم

فراق و هجر که آورد در جهان یا رب
 که روی هجر سیه باد و روزگار فراق
 باری از اینجا ظاهر گردیده که اگر مسامحه هم واقع
 شده، از تصور بوده، نه از تقصیر، چه اینکه مرا هم چیزی
 نمانده

قرار برده ز من آند و سنبل مشکین

خراب کرده مرا آند و نرگس مکحول*

تصدقت شوم، نباید متوقع باشید از کسی که عقل ندارد
 هوش و صبر و آرام و چشم و گوش و دست و پا و بال و پیری
 ندارد، با حيله و تدبير بجائی نمی رسد، دستگیر و دادخواه
 بجهت! او نمانده، خسته مرده از همه کارها و امانده، راهی
 به جائی نبرده، از چشم محبوب خود افتاده، سرزنشها
 مکحول: سرمه کشیده شده.

شنیده نه مالی، نه ملکی، نه عقاری*، نه زوری، نه زری، نه
عزی، نه اعتباری، نالان، ویلان، مسکین و غمگین، مهموم
و مغموم.

گر بیارد یاد از آن کان شکر

اشک ریزد چون جراد منتشر

حالت عجیبی، کیفیت غریبی، هر که ببیند چیزی گوید

آن یکی گوید عجب افسرده است

دیگری گوید برادر مرده است

حقیقتاً عرض می‌کنم:

دلم به غیر تو الفت به کس نمی‌گیرد

چه بلبلی است که جا در قفس نمی‌گیرد

اما چکنم

درد یست درد عشق، که اندر علاج آن

هر چند سعی بیش نمائی بتر شود

اگر موانع خارجی نبود، به هر دیار که بودی، خود را

به آستانه مبارک می‌انداختم اما چکنم مانعهای بزرگ بزرگ

مثل کوه جلو را سد کرده:

الاول، اینکه باید از اشتغال درس و تحصیل دست

بکشم « وَ لَهُ مَفَاسِدُ كَثِيرَةٌ مِنْ وَجْهِ كَثِيرَةٍ* ».

وله مفاسد کثیره من وجوه کثیره: و برای آن از بسیاری جهات مفاسد

بیشماری است. عقار: زمین.

الاول ، اینکه نانم بریده می‌شود .

الثانی ، اینکه دیگر از عوام الناس کسی به من اعتنائی

نمی‌کند .

الثالث ، اینکه همقطارهای من از من جلو می‌افتند .

الرابع، اینکه دیگر بالعیان تحکم نمی‌توانم بکنم ، امورات

شرعیه می‌خواهد .

الخامس ، اینکه ملك داری برایم سخت می‌شود، فَتَأَمَّلْ .

باری ، دوم از موانع اینکه دو سه بچه شیرین زبان

دارم ، عُلقه آنها مانع است .

سوم اینکه ، عادات بدنیه را مشکل است تغییر دادن .

چهارم اینکه ، جماعتی از اهل هند تازه اسلام قبول

کرده اند ، گاهی محتاج به بعضی از فروع فقهیه میشوند میترسم

رجوع به این ولایت بکنند ، اگر من نباشم سایر علماء از عهده

آن مسئله فقهیه برنمایند ، یا اینکه در بلد نباشند یا

عارضه ای برای آنها رخ داده باشد ، یا تأمل درست نکنند

و این مطلب شکست اسلام باشد ، من راضی نمی‌شوم .

باری موانع دیگر را خجالت از اظهارش کشیدم فَقِسْ

عَلَيْهِذَا فَعَلَّ وَ تَفَعَّلْ* .

حرره محمد البهاری

فقس علیهذا فعلل و تفعلل : پس بر همین قاعده قیاس کن مانند فعلل

و تفعلل (که در علم صرف از قیاسیات است) .

مراسله سیزدهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نازنین من :

دل دردمند عاشق ز محبت تو خون شد
نه کشی به تیغ هجرت، نه به وصل میرسانی
سالها شد که بر من بینوا صبحی گذشت و شامی، از
کوی آن دلبر با وفا نه قاصدی، نه سلامی، نه نامه ای، نه
پیامی، ندانم به این قالب بی روح صبر ایوب داده شده، یا
عمر نوح و عده شده، به بیداری انتظار می کشم، خبری
نمی شنوم، می خوابم، اثری نمی بینم، هر طرف می دویم بجائی
نمی رسم، از هر که می پرسم، نشانی نمی یابم، از آن طرف هم
آتش نمردی هجران آناً فآناً در از یاد ،

نَعَمْ مَا قَالَ*

رَأْنَا هَجْرَكَ رِيحَ صَرَصَرَ
فَإِذَا مَا غَبَّتْ عَنِّي سَاعَةٌ
أُرْسِلَتْ فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ
كَانَتْ السَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمْرٌ

باری :

هَلْ سَبِيلٌ لِلتَّلَاقِیْ که چنین طَالِ اشْتِیَاقِیْ

نعم ما قال : چه خوب گفته .

وَسَفَانِي الْبَيْنَ كَأْسًا طَعْمُهُ مَرَّ الْمَذَاقِ
وَدُمُوعِي فَوْقَ حَدِّي فِي النَّكَابِ وَأَنْدِ فَاقِي^(۲۰۱)

عجبم از این که گفتمی که به دل ره است دل را

طرفی سوخته از غم جهتی خرم و خندان
فَإِنْ قُلْتَ الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ* با این قلت تحمل و کمی
صبر و بدی خلق و سوء ادب و خشونت قول و تَحَمُّقُ* در
حرکات و سکنات تو را با عشقبازی چه کار عاشق باید دریادل
باشد، و کمال ادب داشته باشد « طَرَفُ الْعِشْقِ كُلُّهَا
آدَابٌ »* حسن خلق بورزد و لِينِ الْكَلَامِ* و صبور باشد نفرمود
لاف عشق و گله از یار چنین لاف خلاف

عشقبازان چنین مستحق هجرانند
تو در فکر راحت خودی، آسودگی می طلبی به میل خود
می چرخ، برو

نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه مردان بلاکش باشد
باید چند عدد جوزی عصفوری کعابی* تحصیل نموده
با صبیان مشغول لهو و لعب بوده باشی، چه اینکه تا کنون
فان قلت العجب كل العجب: پس اگر گوئی واقعاً چقدر عجیب است.
طرف العشق كلها آداب: جانب عشق را همگی آدابی است.
لین الکلام: نرم سخن. تحمق: نادانی.
جوزی عصفوری کعابی: نام چندی از اسباب بازی است.

نَفْهِمِدْهُ اِی « اِنَّ اَوَّلَ مَا یَبْدُلُ الْعَاشِقُ وَالطَّالِبُ الصَّادِقُ هُوَ
 اَنْسَهُ وَرَاحَتَهُ ثُمَّ مَا یَمْلِكُهُ وَ مَا یَتَعَلَّقُ بِهٖ حَتّٰی عَرْضِهٖ وَ اَخْتِیَارِهٖ
 ثُمَّ یَبْدُلُ رُوْحَهٗ وَ یَصِلُ اِلٰی خِدْمَةِ حَبِیْبِهٖ مَعَ خَطَرٍ عَظِیْمٍ وَ هَوْلٍ
 جَسِیْمٍ فَاتّٰی لَكَ تَحْصِیْلُ هٰذِهِ الْمَرَاتِبِ الْعَالِیَةِ الْمَهْوَلَةِ الصَّعْبَةِ
 هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ قُلْتُ نَعَمْ اَلَا مَرَّ كَمَا زُبْرَانُ كَانَ لَكَ مِیْلٌ اِلٰی
 الزَّامِیِّ وَ اِفْحَامِیِّ » (۲۰۲)

بلی

همه دانند که سودا زده و دلشده را

چاره صبر است ولیکن چکند قادر نیست

حقیر همواره ملتسم

اگر از چشم همه خلق بیفتم سهل است

تو مینداز که مخذول تو را ناصر نیست

والّا اگر جواب واقعی بخواهی « لَیْسَ اَوَّلُ قَارُورَةِ كُسْرَتِ

فِی الْاِسْلَامِ »*.

تنها نه من شکایت محبوب کرده بس

بر هر که بنگرم به همین درد مبتلاست

اگر باور نداری سحرگاهی رخ گلگون نموده ، قدی شمشاد

کرده ز چمن مرور فرما ، تا ناله و زاری عشاق را بالحس دیده

باشی ، تنها نظر به پروانه مکن که وله شوق آرام آنرا گرفته

لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام : این اولین شیشه‌ای نیست که در

اسلام شکسته است .

است به کمال استعجال خود را فدای محبوب نموده ، در
آتش سوزان گداخت ، چه اینکه علی‌التحقیق این مطلب از
کمال ضعف و کوچکی آن ناشی است که نتوانسته به آتش
هجران ساخته جمع بین القشر واللُّب* بنماید و ندانسته

عاشقان را ناله و زاری خوش است
(۲۰۳)
(فَإِنَّهُ الَّذِي عِنْدَ الْمُحِبُّوبِ مِنْ جَمِيعِ الْمَلذَّاتِ).

وانگهی عشق کجا صبوری کجا هیهات هیهات گفته اند:

ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگست
فَإِنْ قُلْتَ آخِرُ نَهْ أَيْنَكَ كِتْمَانُ مَحَبَّةٍ دَرِ شَرَعٍ مُنْوَرٍ
مستحسن است، ثواب شهید دارد، سر حلقهٔ عشاق اصبر
الصابرين بوده ، نشنیده ای:

« إِنَّ الْمَحَبَّةَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ وَجَعَلَ مَحَلَّهُ قَلْبَ
الْإِنْسَانِ كَمَا لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ أَحَدٌ غَيْرُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ
الْمُنْهَجِيَّاتِ ». (۲۰۴)

قُلْتُ اخبار می‌خوانی ، نشنیده ای:

مذهب عاشق زملت ها جداست

عاشقان را مذهب و ملت خداست

اولاً و ثانياً من ترکم اونی بونی بولمرم

القشر و اللب: پوست و مغز .

د نیاده حق سنی منه ویرسون جزاگونی
 قوی ایله سون بهشتده غلمان مضایقه
 من دین و دل نه نوعیله سندن اسیر گیوم
 ترسایه دینین ایتمدی صنعان مضایقه (۲۰۵)
 توضیح کلام به عبارت خودمان اینکه:
 دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را
 حرّره فلان
 صَحَّ عِنْدَ النَّاسِ أَبِي وَالِئِهِ غَيْرَ أَنْ لَمْ يَعْلَمُوا حُبِّي لِمَنْ (۲۰۶)

مراسله چهاردهم

سم الله الرحمن الرحيم

تصدقت شوم

خبرت هست که بی روی تو آرامم نیست
 طاقت بارفراق این همه ایامم نیست

العجب كل العجب از این که گویند عمر دنیا
 هشت هزار سال است و بر من بی‌نوا در این مدت متمادی
 الی کنون هشتاد هزار سال بیشتر گذشته هنوز اول ایام فراق
 من است به دلیل اینکه نوح در هزار سال، يك طوفان دید،
 و من چندین هزار طوفان دیده‌ام، و ابراهیم علیه السلام در
 تمام عمر يك آتش نمرودی مشاهده فرمود، و من صد هزار بار
 آتش نمرودی کشیده‌ام، موسی (ع) يك صعقه بیشتر لمس
 نکرده (وَلَيْ كُلَّ يَوْمٍ صَعَقَةٌ فَوْقَ أُخْرَى) (۲۰۷) مَعَهْدًا كَلِّمَهُ
 شغلم نوحه‌گری. نه از خُلَّتْ* خبری، و نه از مودت اثری در
 کار هست، ملامت مردم يك طرف، فقر و فاقه يك طرف، اعراض
 شما يك طرف، باز آن دو اول سهل است، زیرا که:

نه به زرق آمده‌ام تا به ملامت بروم

بندگی و رزم اگر عزت اکرامم نیست

« لَكِنَّ الَّذِي يُحْرِقُ الْقَلْبَ وَيَقْطَعُ مَا فِي الْأَحْشَاءِ هُوَ
 الْأَخِيرُ ». (۲۰۸)

تلخ‌تر از فرقت تو هیچ نیست

بی‌پناهی غیر پیچاپیچ نیست

چون تو ندهی راه جان خود برده‌گیر

جان که بی‌توزنده ماند مرده‌گیر

معهدا کله: با همه اینها. خلت: دوستی.

باری تفصیل زیاده از اندازه است
گر بگویم شرح های معتبر تا قیامت بس بود آن مختصر
اگر چه گاهی می گویم :
بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر
بار دگر روزگار چون شکر آید
هر سختی را راحتی است، هر نشیبی را فرازی، لابد
سری در این کار خواهد بود، گفت کاتب :
لوح را اول بشوید بی وقوف
وانگهی بروی نویسند او حروف
خون کند دل را ز اشک مستهان
می نویسند بروی اسرار نهان
چون اساس خانه نو افکنند
اولین بنیاد را بر می کنند
از جهالت کودکان گریند زار
چون نمی دانند ایشان سرکار
لیکن طفل از شیر بریده را هزار افسانه خوانی از یاد
پستان بیرون نرود، فان قلت آیا منزلگه دور واقع شده مأوا
و مقصد را بلد نبوده ای حاجب و دربان گذارده اند کسی را
از ساحت قرب دور کرده اند، آیا منادی ها ندا در ندادند
فان قلت: اگر گوئی .

که هر که حاجت دارد بیاید، آیا ملازمان خبر ندادند که از احسان مضایقه نیست، آیا ایلچی‌ها* نرساندند که هر که مخالفت نماید، در عوض کرم ببیند، آیا اطباء اعلان ندادند که هر مریضی را معالجه نمائیم و هر زخمی را مرهم نهیم، آیا حکام جار نزدند که ما دادرس هر مظلوم و دستگیر هر افتاده ایم، آیا دانشمندان نگفتند که هر مجنونی را عاقل گردانیم و هر ناقص را کامل، با این نقل‌ها از سایه خود رمیده، از که گله داری؟ قُلْتُ نَعَمْ أَلَا مَرُّكُمْ تَقُولُ وَفَوْقَ مَا يَقُولُ الْقَائِلُونَ إِلَّا أَنْ نَجِدَ بِهِ أَمْرًا آخَرَ وَهُوَ هَذَا: (۲۰۹)

تا که از جانب معشوقه نباشد کششی

کشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

حصول این مطالب التفاتات خاصه و انعامات مخصوصه لازم دارد، فمان قلت نعم مطلب همین است، ولیکن التفاتات خاصه خدمات مخصوصه و آداب مخصوص هم لازم دارد، آن بیخوابی‌های شب و آن روزه‌های روز و ناله‌های دلسوز، و آن پریدن‌های رنگ و آن طپیدن‌های دل و آن اعتقال* لسان و اضطراب مفاصل و اعضاء و آن تحملات از خلق و آن مراعات جمیع آداب مع المعشوق* و آن بذل مال و جان و ایلچی‌ها: سفیرها. اعتقال: لکت، کنگی.

مع المعشوق: با معشوق.

اختیارِ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِكَ مِنَ الشَّرَاطِیْطِ * کدام يك از اینهارا طی کرده‌ای، که توقع محرمیت اسرار و قابلیت انعامات خاصه را می‌نمائی، تو برو اینگونه توقعات را از خواب نوشین سحر و لقمه چرب سر شب و از بی‌مبالاتی روز و از معاشرت نا اهل و از میل به هوی و هوس داشته باش، کار نازک است، گفته‌اند: تا زر ندهی زورت ندهند، تا سر نسیاری، سرت نسیارند، تا اختیار را وانگذاری، مختار مطلقیت نکنند، تا رشته از کائنات نبری، رشته محبتت نپیوندند، اینست که گفته شده:

نازکان را سفر عشق حرامست حرام

که به هرگام در این ره خطری نیست که نیست

هر که عزت آورد عزت ببرد

هر که قند آورد لوزینه خورد

قُلْتُ وَقَدْ هَيَّجَتَ أَحْزَانِي وَزِدَّتْ فِي دَائِي *

والسلام

الی غیر ذلک من الشرائط: و دیگر شرایط.

لوزینه: شیرینی.

قلت وقد هیجت احزانی و زدت فی دایی: گفتم غم برانگیختی و

بر دردم افزودی.

مراسله پانزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

درد ما را نیست درمان الغیاث

هجر ما را نیست پایان الغیاث

هر چه بودیم ، هر چه کردیم ، هر چه گفتیم ، « وَقَعَ مَا وَقَعَ

كَانَ الَّذِي كَانَ » . (۲۱۰) گذشت آنچه گذشت ، الآن :

ما به مسکینی سلاح انداختیم

الغیاث ای مایه جان الغیاث

ای دادرس همه تومی دانی که (ما در این شهر غریبیم ،

و در این ملک فقیر) ای غَرِيبَ الْحُسْنِ رِفْقًا لِلْغَرِيبِ . (۲۱۱) نظر،

نظر بحث و ایراد نیست (قَدْ مَلَكَتِ الْقَلْبَ مُلْكًا دَائِمًا) . (۲۱۲)

خواهی ایندم عدل کن ، خواهی ستم ، جهت ، جهت

گدائی و التماس است ، شاید درمانده ای را دستگیری

فرمائی چه اینکه این بینوا از همه چیزها وامانده ، نه روی به

دربار جلالت دارد ، نه دست توسلش به دامن کسی می رسد ،

نه حال تضرع و زاری در روی مانده ، که مورد ترحم باشد ،

مات ، متحیر ، سرگردان ، تنها ، بی کس ، ویلان ، شکسته ،

عاجز، نالان، گاهی پس زانو نشیند، گاهی آه سرد ازدل بکشد، گاهی یاد ایام گذشته ها را می نماید، خصوصاً ایامی را که سر را به آستان مبارک میسود، از الطاف گوناگون بهره می برد کجاست .

آن سمیعِ تو و آن اصغای تو

و آن تبسمهای جان افزای تو

و آن نیوشیدن کم و بیش مرا

عشوه جان بد اندیش مرا

قلب های من که آن معلوم تست

بس پذیرفتی تو چون نقد درست

الحاصل آن صفات پسندیده و کمالات غیرمتناهی که

به یاد افتد:

آه از نهاد برآید اما چه کند

دست ما کوتاه و خرما برنخیل

مضافاً الی اینکه موانع بزرگ بزرگ هم پیدا کرده (فَالْيَكُ

الْمُشْتَكِي مِنْ نَفْسِي وَ أَقْرِبَائِي وَ أَصْدِقَائِي وَ جِيرَانِي وَ أَهْلِ

بَلَدْتِي وَ أَهْلِ مِلَّتِي فَإِنَّهُمْ كُلَّهُمْ مُتَّفِقَةٌ الْكَلِمَةُ صَارُوا عَلَيَّ وَ لَيْسَ

أَحَدٌ أَسْتَعِينُ بِهِ فِي أَمْرِي غَيْرَكَ فَإِنْ كُنْتَ مُتْرَحِّمًا فَلَا نَ وَقْتَهُ

وَ أَوَانُهُ فَخُذْ بِيَدِي يَا مُنْقِدَ الْعَرَقِيِّ وَ مُنْجِيَ الْهَلْكَى). (۲۱۳)

فَإِنْ قُلْتَ اِیْ بَدْبَحْتَ كَذَّابٌ، ریش سفید دل سیاه، تا کی از این بافندگی‌ها و دروغ‌زنی‌ها و کج رفتاری‌ها، از که می‌نالی، يك قدم به راستی پیش بنه، تا تمام کائنات را تصرف کنی، به حيله و تزویر کار درست نخواهد شد، بگو ببینم داخل چه صنفی از اصناف می‌باشی، اهل علمی، کاسبی، متعبدی، عارفی، لوطی‌ای، درویشی، چه کاره‌ای، انسان هر کاره باشد، باید شرایط آن را مرعی* دارد، در تو هیچ يك از اینها شرطش محرز نیست، اگر اهل علمی، کو علمت و حلمت، کو تواضعت و تخشعت، کو زهدت، و اگر کاسبی، کو امانت، کو تفقهت، کو تدینت، اگر متعبدی، کو توکلت، کو مناجات در خلوات، کو بیداری شبت، کو صوم* ایام صیفت* کو گریه‌های اطراف لیل و نهارت، اگر عارفی، کو معرفتت، کو تسلیم و رضایت، کو ترك مایسویت، اگر لوطی‌ای، کو مردانگیت، کو گذشتت، کو دستگیری از ضعفایت، کو سبیل‌های کلفتت، که هر مویی از آن قیمت دنیا و مافیهاست، اگر درویشی می‌گویند کلاه درویش باید مشتمل بر چهار ترك باشد، که هر ترکی کاشف باشد از ترك دیگری، اول ترك دنیا، دوم ترك عقبی، سوم ترك مولی، چهارم ترك ترك، کدام یکی از این ترك‌ها را انجام داده‌ای؟

مرعی دارد: رعایت کند. صوم: روزه. صیفت: تابستان.

قُلْتُ:

نه قاضيم ، نه مدرس ، نه محتسب ، نه فقيه .
داخل هيچ يك از اين عناوين مذكوره نيستم ، بيشر عرض
شد كه گدا هستم ، گدائي را شرطى نباشد ، گدا مجانى طلب
است ، خدمتى از او نخواسته اند .

فَإِنْ قُلْتَ لَا أَقْلُ* در طلب بايد صادق باشى ، وحتىى
المقدور جدّ و جهد بكنى ، قُلْتُ:

بارها گفته ام و بار دگر مى گويم :

تا كه از جانب معشوقه نباشد كشى

إِلَى آخِرِهِمَا

حرره الجانى محمد البهارى الهمدانى

مراسله شانزدهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فدايت شوم

گفته بودى كه خبر ده كه ز هجرم چونى

آنچنانم كه ببينى و ندانى بازم

فان قلت لا اقل: پس اگر كوئى دست كم .

چه این که آرزوی وصال از دل و دانش هر دو عاریه‌ام
 نموده (وَلَاكَ الْيَمِينَةُ عَلَيَّ) (۲۱۴) دیوانه وار در کوچه و بازار
 نگران بر رخ هر پیر و جوان می‌غلطم، گاهی دل را به سنگ
 اطفال خوش می‌دارم، گاهی طعنه و تعریض^{*} رقیب و اغیار را
 بر خود می‌خرم، به قول شما من که ملول گشتمی، از نفس
 فرشتگان.

الحاصل، ممنونم، گهی صحراها می‌گردم، گهی دریاها
 می‌نشینم، گهی کوه‌ها بالا روم، گهی گودال‌ها فرو کشم، نه
 دل را آرام، نه قلب را سکون و اطمینانی هست، (فَيَأَلُهُ مِنْ
 عَجَبٍ، كَيْفَ الْعَجَبِ) (۲۱۵) اگر درست بگویم، غلط گفتم،
 زیرا که هماره در قلب من فرو نشسته، و در پیش چشم
 حاضری

به صحرا بنگرم، صحرات بینم

و اگر بگویم نزدیکی، پس من بی دل را چه شده که
 متحیرانه این طرف و آن طرف می‌دوم، «أُنَادِيكَ مِنْ كُلِّ
 مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي» (۲۱۶)

غرض از این مقالات، خلاصی خویش نبوده، بلکه
 استحکام علقه مقصود است، پر معلوم است
 طعنه و تعریض: گوشه و کنایه زدن.

ستم آن نیست که در بند کنی صیدی را

ستم آنست که از قید خود آزاد کنی

لیکن این قدر هست که محل ترجم، رحم فرما، قابلیت حضور ندارم، ذره پروری کن، بال و پر شکسته ام، به فریادم رس، اگر غرض از ابعاد من جزای افعال ناشایسته و سوء ادب نیست، هان دست من و دامان تو، «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوَدَّةِ وَالْقَرَابَةِ أَنْ لَا تَحْمِلَنِي مَا لِطَاقَةِ لِي بِهِ» (۲۱۷) و اگر مقصود، امتحان من است، لاشیء هیچوقت قابل امتحان نبوده، و اگر مراد تکمیل و تطهیر من است که قدر وصال معلوم گردد، کسی که تا پنجاه سال در مزبلهء بعد خوابیده، ملتفت این نکته نشده باشد، بعد هم فایده ای ندارد، و اگر میل شنیدن ناله و زاری مرا داری، که داد و بی داد من بلند شود و بس:

من نه آنم که به جور از تو بنالم حاشا

چاکر معتقد و بندهء دولت خواهم

و اگر نه اینهاست، بل این است:

عهد کردی که بسوزی زغم خویش مرا

هیچ غم نیست تو می ساز که من میسوزم

امید وارم جواب عریضه زود داده شود، تا تکلیف معلوم

گردد، فَإِنْ قُلْتَ أَيُّ بِيْ أَنْصَافِ خُودِ بِخُودِ سَتَمِ مِي كُنِي، وَاللَّ

من در کدام مرحله آنی از تو کوتاهی و غفلت ورزیده ام، و اَمَّا
وَجَدْتُكَ يَتِيمًا فَاَوْيْتُكَ وَوَجَدْتُكَ ضَالًّا فَهَدَيْتُكَ وَوَجَدْتُكَ عَائِلًا
فَاَغْنَيْتُكَ. (۲۱۸) دیدی مریض بودی، چه پرستاری از تو
نمودم، در دست اعداء ذلیل شده بودی، به چه تدبیر تو
را خلاص کردم، در فلان مرحله می خواستند علانیه* تو را
رسوا کنند، بچه نحو آنها را منصرف نمودم و چه اسباب های
خوشی فراهم آوردم، اِلَى کُنُون* چه از من خواسته ای که
نداده ام؟ شبانه روز آنی از مراقبت تو کوتاهی کرده ام؟
نوکرهای تو خوابیده، من کشیک از تو می کشم، حافظ و
دربان تو بیهوش افتاده، من تو را حفظ نموده ام، اولاد و
عیالت به تو اعتنا نکرده، من غذا فراهم آورده ام، مَعْدُذُكَ
باز از من گلايه می کنی؟ « قُلْتُ جَزَاكَ اللهُ خَيْرَ الْجَزَاءِ وَقَدْ
نَبَّهْتَنِي بِشَيْءٍ كُنْتُ غَافِلًا عَنْهُ بِالْمَرَّةِ ». (۲۱۹) مرا گمان این
بود که این نحو امور جاری از اسباب است، و نمی دانستم که
از مسبب الاسباب است، حال که چنین است، پس یکی از
این دو کار بکن:

یا من بازمانده را نزد خود از وفا طلب

یا تو که پاکدامنی مرگ من از خدا طلب

هر کدام را اختیار کردید، اعلام فرمائید . اَمْرُكُمْ مُطَاعٌ .

علانیه: آشکارا . اِلَى کُنُون: تا حال . حرره محمد البهاری

دقتر سوم :

پیام ره یافتگان :

۱- دستورالعملهایی از حضرت آیت الله حاج سید احمد موسوی حائری

۲- موعظاتی از عارف کامل و عالم جامع آخوند حاج ملا حسینقلی همدانی

۳- اندرزها و وصایای

از حکیم و عارف فرزانه آقا محمدتیب آبادی

پیام حاج سید احمد موسوی حائری

دستور العملی است که حضرت حجة الاسلام والمسلمین
آیة الله فی الارضین سید الفقهاء والمجتهدین مولی العرفاء
والمتکلمین جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع و الاصول ،
سیدنا و مولینا الحاج السید احمد الموسوی الحائری ، روحی
له الفداء از برای تلمیذ خود مرقوم و مرحمت فرموده اند :

بسمه تعالی و له الحمد

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
رندی آموز و کرم کن که نه چندین هنر است
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
گوهر پاک ببايد که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

درد مندی که کند درد نهان پیش طیب
 درد او بی سببی قابل درمان نشود
 هر که در پیش بتان از سر و جان می‌لرزد
 بی تکلف تن او لایق قربان نشود

انشاء الله تعالی تمام مواظبت بر اداء واجبات و ترك
 محرمات به کمال دقت و تأمل بِالْوَصِيَّةِ اَوَّلِ الصُّبْحِ اَوَّلًا وَ
 كَمَالِ المُرَاقَبَةِ فِي تَمَامِ النَّهَارِ ثَانِيًا وَالْمَحَاسَبَةِ عِنْدَ اِرَادَةِ النَّوْمِ
 ثَالِثًا وَالتَّدَارُكِ وَالسِّيَاسَةِ بِالْمَجَازَاتِ بِالضِّدِّ عِنْدَ الْمُخَالَفَةِ
 رَابِعًا عَلَى التَّفْصِيلِ المَعْمُودِ فِي كُتُبِ الْاِخْلَاقِ وَ تَمَامِ مواظبت
 انشاء الله تعالی در هر شبانه روزی به ساعت خلوتی از اغیار
 مَعَ اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ بِاِ مَنَاجَاتِ وَالتَّضَرُّعِ وَالتَّبَتُّلِ وَالحُضُوعِ
 وَالحُشُوعِ اِلَيْهِ وَ يَنْبَغِي اَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ بَيْنَ
 صَلَوةِ المَغْرِبِ وَالعِشَاءِ اَوْ بَعْدَ العِشَاءِ فَيَسْجُدُ السَّجْدَةَ
 المَعْمُودَةَ وَ يَذْكُرُ اللّٰهَ بَعْدَهُ بِمَا سَاعَدَ عَلَيْهِ التَّوْفِيقُ مَعَ كَمَالِ
 الحُضُورِ وَالاِقْبَالِ عَلَى اللّٰهِ تَعَالَى بِكُلِّيَّتِهِ وَالأَعْرَاضِ عَمَّا سِوَاهُ
 بِأَسْرِهِمْ كَأَنَّهُ لَمْ يَوْجُودَ سِوَاهُ جَلَّ جَلَالُهُ. (۲۲۰)

و چون از ذکر مانده و خسته شود، سر به گریبان تفکر
 فرو برده، فکر کند که من کیم و کجا، از کجا آمده و به کجا
 می‌روم، و چنان در خود فرو رود، که خود را یافت نماید که
 گویا در عالم وجود کسی نیست، و از حضور باری جل و علا

مسئلت نماید که خداوند خود را به خودم بشناسان ، که
 فضاحت و شناعتی* فوق آن نیست که شخص خود را نشناخته
 باشد و انشاء الله تعالی تمام مواظبت به تَهَجُّد و برخاستن
 سحر و اشتغال به نافله لیل با کمال حضور و اقبال و اشتغال
 به تعقیب و قرائت قرآن تا طلوع آفتاب و انشاء الله هفتاد یا
 صد مرتبه استغفار را صباحاً و مساءً* ترک ننماید ، و صد
 مرتبه تهلیل و اذکار معهوده (سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ
 بِحَمْدِهِ ، اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ) لا اقل ده مرتبه در صبح و شام و کَذَلِكَ
 « لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ - الخ » و « رَبِّي أَعُوذُ بِكَ
 - الخ » و « أَشْهَدُ أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ - الخ »
 و استغفارات منقوله از سید بن طاووس رضوان الله علیه و
 « اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبِّيْ لِاَشْرِيْكَ لَكَ اَصْبَحْنَا وَ اَصْبَحَ الْمَلِكُ لِلّٰهِ يَا
 اَمْسَيْنَا وَ اَمْسَى الْمَلِكُ لِلّٰهِ » و صلوات كبيره « اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
 الْمُصْطَفٰى مُحَمَّدٍ وَ اَلْمُرْتَضٰى عَلِيٍّ - الخ » و انشاء الله تعالی
 در هر شب جمعه و عصر جمعه صد مرتبه سوره قدر را مواظبت
 نموده ، و اهم از همه امور مزبوره اينكه در تمام اوقات « ليلاً و
 نهاراً نوماً وَ يَقْظَةً » (۲۲۱) و در همه احوال و در جميع
 حرکات و سكنات ، حضرت حق جلّ و علا را حاضر و ناظر
 دانسته ، به قسمی که اگر ممکن باشد ، آنی و طرفه العینی* از
 فضاحت و شناعت: پستی وزشتی . صباحاً و مساءً: در صبح و شام .
 طرفه العين: چشم بهم زدن .

حضور آن حضرت جَلَّ سُلْطَانُهُ غافل نشود، و این روسیاه را در جمیع احوال فراموش نفرماید، و این مضمون را مسئلت نماید .

ما را ز جام باده گلگون خراب کن

ز آن پیشتر که عالم فانی شود خراب

و انشاء الله تعالی تمام مواظبت بر دوام توجه و توسل به حضرت حجت عجل الله فرجه که واسطه فیض زمانست ملحوظ داشته بعد از هر نماز دعای غیبت که « اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِيْ نَفْسَكَ - الخ » بوده باشد، و سه سوره توحید هدیه به آن بزرگوار و دعای فرج (اَللّٰهُمَّ عَظْمَ الْبَلَاءِ - الخ) را ترك ننماید و انشاء الله تمام مواظبت در دوام طهارت مَهْمَا اَمَكْنَ و نوم بر طهارت و تسبیح حضرت زهرا علیها سلام را در وقت نوم و بعد از هر نماز واجب و قرائت آیه الكرسی را و مواظبت بر سجده شکر را بعد از بیداری و خواندن آیات معهوده (اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الْخ) را بعد از بیدار شدن برای نافله لیل با کمال توجه به معنی و تفکر در آن و نظر در آسمان و کواکب و آفاق را و دعای صحیفه را بعد از نماز شب ترك ننماید والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته .

فی شهر صیام سنة ۱۳۲۲

نوم: خواب. معبوده: مورد نظر.

و منه ايضاً دام عَزَّه العالی
بسم الله الرحمن الرحيم

طالب حضرت حق جلّ و علا را شایسته آنست که چون
عزم بر خوابیدن نماید محاسبه اعمال و افعال و حرکات و
سکنتات صادره از خود را از بیدار شدن شب سابق تا آن
زمان تماماً و کمالاً نموده ، و از معاصی و اعمال ناشایسته واقعه
از خود را پشیمان شده ، و توبه حقیقی نموده ، و عزم بر آنکه
انشاء الله در مابعد عود ننموده ، بلکه تلافی و تدارک آنرا
در مابعد بنماید ، و متذکر شود که (اَلنَّوْمُ اَحُّ الْمَوْتِ) (۲۲۲)
(۲۲۳) و (اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا) .

تجدید عهد به ایمان و شهادتین و عقاید حقه نموده ، با
طهارت رو به قبله « كَمَا يُجْعَلُ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ » (۲۲۴) بنام
خدا استراحت نموده ، و به مقتضای آیه شریفه در مقام تسلیم
روح خود به حضرت دوست جلّ و علا برآمده ، بگوید :

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

مشغول به توجه به حضرت حق جلّ و علا و تسلیم خود
به او شده ، تا او را خواب بر باید و ملتفت آن باشد که چون

خواب رود، به شراشر وجودش از روح و بدن در قبضه قدرت حضرت حق جلّ و علا خواهد بود، به حدی که حتی از خود غافل و بی شعور می شود، و اگر اعاده روح به بدن نفرماید، موت حقیقی خواهد بود، چنانکه در آیه شریفه می فرماید: (فَيَمْسُكَ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الَّاٰخِرَىٰ اِلَىٰ اَجَلٍ مُّسَمًّى) (۲۲۵) چه بسیار کسانی که خوابیدند و بیدار نشده تا روز قیامت سربرنداشتند، پس امید برگشتن به دنیا دوباره نداشته باشد، مگر به تفضل جدیدی از حضرت حق جلّ و علا به برگردانیدن روح او را به بدن به لسان حال و قال «رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» (۲۲۶) بگوید.

لهذا چون از خواب برخیزد اولاً متذکر نعمت اعاده روح که به منزله حیات تازه ایست از حضرت حق جلّ و علا شده، حمد و شکر الهی بر این نعمت چنانکه فرموده سجده شکری بر این نعمت چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، ادا نموده، ملتفت آن شود که چندین هزارها این خواهش را از او درخواست نموده، و بغیر از «كَلَّا اِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» (۲۲۷) جوابی نشنیده اند، کمال مرحمت از حضرت حق جلّ و علا درباره او شده، که خواهش او را اجابت فرموده، و او را دوباره به دنیا ارجاع فرموده، این حیات تازه را غنیمت شمرده، و کمال همت بر آن گمارد که

انشاء الله تعالی تجارت رابحه نموده که برای دفعه دیگر که به این سفر رود، او را مدد حیات ابدی بوده باشد .

و پوشیده نباد بر طالب حق جلّ و علا که علاوه بر اینکه سایر اشیاء و موجودات غیر از حضرت حق جلّ و علا در معرض فنا و زوال است، و لهذا شایسته مطلوبیت ندارد، ممکن بما هو ممکن* را هیچ موجودی نافع و مفید نیست جز حضرت حق جلّ و علا چه هر آنچه فرض کنی غیر او چون ممکن است، محتاج است من جمیع الجهات به حضرت او جلّ و علا و در قبضه قدرت اوست جلّ و علا و لهذا هیچ موجودی غیر از او نه در زمین و نه در آسمان و نه در دنیا و نه در آخرت شایسته مطلوبیت برای شخص عاقل و دانا ندارد جز حضرت او جلّ و علا. و اگر فرض شود که شخص عاقل چیزی غیر از او طلب نماید، پس بالضرورة والیقین مطلوب بالذات نخواهد بود، بلکه مطلوب بالغیر خواهد بود مانند مطلوبیت دین و ایمان و آخرت و محبت و معرفت او جلّ و علا و دوست او چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام و عبودیت و طاعت نسبت به او و ایشان علیهم السلام و رضا و تسلیم و سایر اخلاق محموده و ملکات پسندیده که محبوبیت و مطلوبیت و مفید بودن آنها به اعتبار ممکن بما هو ممکن: چیز ممکن از آنجهت که ممکن است .

اضافه به حضرت اوست جَلَّ وَ عَلَاَ نَه بِالذَّاتِ وَ فِى نَفْسِهِ
 لِهَذَا شَائِسْتَه بَرَاى عَاقِل چنانست که صرف نظر و همت طلب از
 جميع اشياء غير از او نموده و به مقتضای « قُلِ اللّٰهُ تُمَّ
 ذَرَهُمْ » (۲۲۸) همت طلب را منحصر در او نموده، و او را
 بذاته و بنفسه قرار داده، بگوید:

ما از تو نداریم بغير از تو تَمَّنا

حلوأ به كسى ده كه محبت نجشیده

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

پس غنیمتی در این حیات تازه جز از طلب او جَلَّ وَ عَلَا
 منظور نداشته باشد و در تمام آنات و لحظات و حرکات
 و سکناات نظر به او جَلَّ وَ عَلَا داشته و او را حاضر و ناظر در
 جميع اوقات بدانند، تا وقت خوابیدن در شب آینده و هکذا.
 و از این بیان معلوم شد که قبیح ترین قبائح برای چنین كسى
 صرف همت نمودن است به مشتیهات* و مستلذات* و امور
 معاش خود مانند بطن و فرج و غیر ذلك و لذا شایسته است
 بالمرّة غفلت از امور مزبوره نموده، و به هیچ وجه التفات به
 امورات مذکوره ننماید و اگر من باب ضعف نفس قهراً التفات
 به امورات مزبوره بشود چون نه از او و نه از غیر او جز از
 حضرت حق جَلَّ وَ عَلَا کاری بر نمی آید، پس امورات خود را
 مشتیهات: دوست داشتنی‌ها . مستلذات: لذت بخش‌ها .

تسلیم و تفویض به حضرت او جَلَّ و علا بنماید .

به جد و جهد چو کاری نمی‌رود از پیش

به کردگار رها کرده به مصالح خویش

بر بنده ، بندگیست و روزی و سایر مصالح او برعهده

آقای اوست ، و اَقْبَحُ قَبَائِحُ * دست برداشتن از بندگی و

اهتمام او در امور خویش می‌باشد .

پس لازم و واجب بر طالب حق کمال اهتمام است

در اطاعت و بندگی ، و رفتن به حضور و دربار او جَلَّ و علا

به کمال شوق و تَضَرُّع و تَذَلُّلُ* و اِبْتِهَالُ* و چون توجه به حضرت

او به قلب است ، و حضور و ظهور و جلوه گاه او جَلَّ جلاله

قلب است ، بلکه در تمام موجودات مَظْهَرِ* و مَجْلَائِی* اتم و

اَکْمَلُ* از قلب مؤمن برای او جَلَّ و علا نیست که « لَا یَسْعُنِبِی

أَرْضِی وَلَا سَمَائِی بَلْ یَسْعُنِبِی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِنِ » . (۲۲۹)

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام من دیوانه زدند

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ

أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ . . . » (۲۳۰)

کمال اهتمام طالب بعد از توجه به حضرت حق جَلَّ و

اقبح قبايح: زشت ترین زشتیها . تذلل: خاکساری .

ابتهاال: زاری . مظهر: نمایشگاه . مجلا: جلوه گاه .

علا که تعبیر از آن به ذکر می‌شود، معرفت قلب و نفس است که تعبیر می‌شود به تفکر در نفس که « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ » (۲۳۱) « وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ. وَ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ». (۲۳۲)

لہذا طالب حق را به غیر از دل و دلبرکاری نیست، بلی من باب المقدمه بر او لازم است تطہیر و تنظیف قلب از آرجاس* و آنجاس* کہ مقصود اخلاق رذیلہ بودہ باشد، بلکہ از ماسوای حق جلّ و علا کہ تعبیر از آن می‌شود بہ تخلیہ و آرایش قلب و صیقل دادن آنست بہ اطاعات و عبادات و صفات حسنہ و اخلاق کریمہ تا قابلیت ظہور و حضور حضرت حق جلّ و علا را بیابد کہ تعبیر از آن می‌شود بہ تجلیہ* و تخلیہ*.

« إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ». (۲۳۳)

فدایت، اگر عمل کنی، ہمین قدر بس است، و اگر عاملی نباشد، درد و غصہ در دل باشد، بہتر از آنست کہ عبث* اظہار کند، و کسی گوش بہ درد دل او نکند، امید چنانست کہ در خلوات با حبیب، این روسیاه در گاہ الہ را آرجاس: پلیدی‌ها . آنجاس: کثافتها . تجلیہ: صفا دادن .

تخلیہ: آراستن . عبث: بیہودہ

فراموش نکرده ، و اظهار شوقمندی این روسیاه را به دربار
 مَنیع* او جَلَّ و علا بنماید .

حرره الجانی احمدالموسوی

و منه ایضاً مُدَّ ظَلَّهُ الْعَالِی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برادر ایمانی جناب آقا فلان سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى بدانده
 اگر کسی بعد از دخول* در کار و تنبّه* و استبصار* دست از
 طلب بردارد و به حال سابق خود برگردد، یا سبب وسیله
 تحصیل دنیای خود اَلْعِیَاضُ بِاللَّهِ قَرَار دهد، حال او بمراتب
 بدتر خواهد بود از کسی که بِالْمَرَّةِ داخل در این راه نشده
 باشد، زیرا که به منزله کفر است بعد الایمان و این مطلب
 بمقتضای وعده الهی و تجربه اهل اللّٰه سبب خذلان* در
 دنیا و خسران در آخرت، هر دو خواهد بود، پس امید از
 آن بزرگوار چنانست که بعد از التفات به خرابی و عیوب نفس
 مَنیع: بلند و پر شکوه دخول: داخل شدن. تنبّه: آگاهی.
 استبصار: بینائی. خذلان: خواری.

خویش دست از اشتغال برنداشته ، و از التجاء* به حضرت حق جلّ و علا سستی و تکاهل* نوزد انشاء اللّٰه تعالی و حضرت حق جلّ و علا خلاصی و نجات مرحمت فرماید در دنیا قبل از آخرت و حاشا از کرم او که مایوس و نا امید فرماید .

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ» (۲۳۴)

هر که دری کوبید و دست برداشت ، عاقبت آن در را به روی او باز نمایند «مَنْ دَقَّ بِأَبًا وَ لَجَّ وَ لَجَّ» (۲۳۵)

و طالب حق جلّ و علا را از مرگ خسرانی نرسد که «وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (۲۳۶) بلکه زود تر رسیدن به مطلوب است ، کمالاً یخفی* و اگر العیاذ باللّٰه دست برداشتی اما در دنیا بعد از برگشتن چنان شیطان مسلط می شود که دردت دیگر چاره و مرهم پذیر نمی شود ، و اما بعد از مردن چنان حسرت و ندامت و غصه و افسوس دل و جانست را بسوزاند که آتش جهنم به گردش نمی رسد «نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفَئِدَةِ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ فَبِئْسَ مَمْدَدَةٌ» (۲۳۷)

التجاء: پناهندگی . تکاهل: تنبلی .

کمالاً یخفی: چنانکه پوشیده نیست .

من آنچه شرط بلاغت با تومی گویم
 تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
 این چند کلمه به مقتضای المأمور معذور به عنوان یاد بود
 قلمی* شد، استدعا از آن بزرگوار چنانست که در مَظَانِ*
 استجابت دعوات* و خَلَوَات* با حضرت قاضی الحاجات این
 روسیاه درگاه اله را فراموش نفرموده، و ترحم بر این مسکین و
 محتاج را در حیات و بعد از ممات مضایقه نفرمایند .
 حرره احمد الموسوی الحائری
 فی شهر رمضان المبارک سنة ۱۳۲۶

صورت تعلیقه مبارکه

سیدنا و مولینا الحائری روحی له الفداء

بسمه تعالی

زنده باد حضرت دوست و مرده باد هرچه غیراوست

ای هدهد صبا به سبا می فرستمت

بنگر که از کجا به کجا می فرستمت

قلمی شد: نگاشته شد. مظان: محل بدست آوردن.

دعوات: دعاها، نیایشها. خلوات: خلوت کردن با خدا.

حیفست طائری چو تو در خاکدان دهر
 زاینجا به آشیان وفا می فرستمت
 در راه عشق مرحلهء قرب و بعد نیست
 می بینمت عیان و دعا می فرستمت
 هر صبح و شام غافله ای از دعای خیر
 در صحبت شمال و صبا می فرستمت
 ای غایب از نظر که شدی همنشین دل
 می گویمت دعا و ثنا می فرستمت
 فدای حقیقت شوم ، که از او خبری نداری ، دستورالعمل
 آنست که از خود و خود رأیی دست برداری ، جان من به لب
 آمد از گفتن اینکه راه نجات و خلاص در استغراق* ذکر الهی
 و تفکر در معرفت نفس و خود شناسی است ذکر و فکر خود
 رهنمای تو خواهد شد .
 « يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ » . (۲۳۸)
 « دَوَائِكَ فِيكَ وَلَا تُبْصِرُ وَ دَائِكَ مِنْكَ وَلَا تُشْعُرُ »
 (۲۳۹)
 تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
 جنابعالی در همه چیز اهتمام دارید ، مگر در همین يك
 کلمه ، پس حالا که چنین است :

استغراق : فرو رفتن ، فراگیر شدن .

تو و تسبیح و مصلی و ره زهد و ورع

من و میخانه و ناقوس و ره دیر و کنشت

باری جناب حاجی میرزا فلان سلمه الله انشاء الله از
آب و گل بیرون آمده و رشته معرفت نفس به دست آورده،
و آقا میرزا فلان هم ماشاء الله خوب مشغول است، به حسب
ظاهر امید پیش آمد به زودی انشاء الله در او هست .

باری نوشته بودی در تضرع و ابتهال هم چیزی بنویس،
تا اینکه نوشتجات ناقص نماند . نمی دانم بر این حرف خنده
کنم یا گریه، ای کاش بر دل مبارکت زده می شد، و نوشته
می شد، و الا بر کاغذ خیلی زده اند و نوشته اند .

فدایت، این مسئله و باقی مسائل راه آخرت آموختنی
نیست، بلکه نوشیدنی است، تضرع و ابتهال از درد و سوز
دل بر می خیزد، درد پیدا کن، آن خود تضرع و ابتهال
می آورد .

آب کم جو تشنگی آور بدست

تا بجوشد آبت از بالا و پست

هرگز شنیده شده که زن بچه مرده را گریه تعلیم کنند،
یا زن آبستن را زائیدن بیاموزند، بلی ناعحه ای* را که اجاره
کنند، یا بازی زائیدن بخواهند در آورند، محتاج به تعلیم و
ناعحه: زن نوحه خوان..

آموختن خواهد بود و از این فرمایش سرکار علاوه بر سایر مطالب معلوم می‌شود که به ذکر و فکر نپرداخته‌ای تا آتش فراق مشتعل گردد، و همچنین در مجاهده هم کوتاهی نموده و مغرور شده‌ای و الا مجاهده، صادقانه علم وجدانی به قبایح اعمال و افعال و سکنات و اخلاق و ملکات می‌آورد، و اینها از دنائت مرتبه ذات نفس است که حقیقتاً جهنم روحانی است، اگر کسی خود را فعلاً و حقیقتاً در جهنم دید محتاج به آموختن تضرع و ابتهاج خواهد بود « فَهَمَّ وَالنَّارَ كَمَنْ قَدَرَاها وَهُمْ فِيها مُعَذَّبُونَ ». (۲۴۰) و طرفه* اینکه با اینهمه بی‌تفاتی تعجبم که از کجا يك مطلب را خوب فهمیده‌ای و آن اینست که خریت این حقیر را خوب فهمیده‌ای و برشوه (ناقص نماندن نوشتجات) دل مرا شاد فرموده‌ای، با وجود این باز می‌گوئی: کشف و شهودی برایم نشده، و علمی به حقایق اشیاء نیافته‌ام، در این خیال بوده باشید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

بِسْمِ اللّٰهِ تَعَالٰی

سؤال :

شیخ عطار در منطق الطیر گوید:

دائماً او پادشاه مطلق است

در کمال عزّ خود مستغرق است

اوسر ناید ز خود آنجا که اوست

کی رسد عقل وجود آنجا که اوست

معنای بیت دوم را نمی‌فهمیم بیان فرمائید، بیان وافی •

جواب:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

چونکه او قائم بذات خود است مکان حاجت ندارد

پس عقل و خیال انسان هم به آنجا که او هست نمی‌رسد

چنانکه عقل به ذات او نمی‌رسد و او را درك نمی‌کند چه غیر

از ذات اقدس در آن مقام و جا چیزی نیست « كَأَنَّ اللّٰهَ وَلَمْ

يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ* ، وَالْآنَ كَمَا كَانَ* . مقام بیش از این گنجایش

اطاله کلام ندارد .

محمد کاظم الخراسانی

جواب دیگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غرض از این شعر، اقامه برهانست بر عدم بلوغ عقل به آن مقام شامخ جلّ و علا بطریق لِمَ* که استدلال از علت به معلول بوده باشد، چه در محل خود مقرر است که وجود اشیا در علم حق مقدم است به وجود آنها در خارج، بلکه از مبادی وجود در خارجست و معلوم است که وجود علمی اشیا به اضافه اشراقیه علمیّه حق است جلّ و علا و معلوم است که عدم علت، علت عدم معلول است، و حاصل معنای کان الله و لم یکن معه شیء: خدا بود و چیزی با او نبود. والآن کماکان: و هنوز هم چنین است. طریق لِمَ: راه استدلال از علت به معلول.

شعر آنست که او جلّ و علا در مقام عزّ شامخ خود غیر خود را
 نبیند و ادراک ننماید و از خود خارج نشود که این علت عدم
 اشیا است در آن مقام منیع پس چگونه عقل فضلاً عن غیره*
 تواند به آن مقام منیع رسد ، و حال آنکه فنا و اضمحلال آنها
 قبل از وصول به آن مقام خواهد بود .

« قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: وَاسْتَعْلَى مُلْكُكَ عَلْوًا
 سَقَطَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمْدِهِ وَلَا يَبْلُغُ أَدْنَى مَا اسْتَأْثَرَتْ بِهِ
 مِنْ ذَلِكَ أَقْصَى نَعْتِ النَّاعِتِينَ. ضَلَّتْ فِيكَ الصِّفَاتُ وَتَفْسَخَتْ
 دُونَكَ النُّعُوتُ وَحَارَتْ فِي كِبْرِيَاؤِكَ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ فَلَا يُدْرِكُهُ
 وَلَا يَرَاهُ إِلَّا هُوَ وَلَا يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا هُوَ » . (۲۴۱)

لطیفه

مطلب چنانست که معروض شد ، ولی بار خدا یا لَبَّيْكَ و
 سَعْدَيْكَ اگر جان گیرنده تو باشی ، آن کس که جان ندهد
 کیست ؟ ما هم با تو می خواهیم تو را بشناسیم و با تو می خواهیم
 تو را ببینیم ، پس بیننده تو غیر تو نخواهد بود و شناسنده
 تو غیر تو نخواهد بود .

« بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيَّكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْلَا
 أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ » . (۲۴۲)

الجانی احمد الموسوی الحائری

فضلاً عن غیره: چه رسد به غیر آن .

پیام آخوند حاج ملا حسینقلی همدانی

هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شَأْنُهُ

از رشحات قلم سعادت رقم مجمع الفضائل والمعانی
و مفخر الافاضل و الاعالی صاحب النفس الزکیة و الانفاس القدسیة
الذی قلبه المَلکوتی مشکوٰة انوار العرفان و صدره القدوسی
مخزن اسرار السُّبحان عِلْمِ الأعلام و البحرِ القَمَمَاق و شمسِ الظُّلام
العالمِ الزَّاهدِ الآخوندِ ملا حسینقلی الهمدانی قُدِّسَ سِرُّهُ
العَزِيزِ .

این تعلیقه را به یکی از علمای تبریز

مرقوم فرموده :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ

آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

مخفی نماناد بر برادران دینی که بجز التزام به شرع شریف در تمام حرکات و سکنات و تکلمات و لحظات و غیرها راهی به قرب حضرت ملك الملوك جَلَّ جلاله نیست، و به خرافات ذوقیه اگرچه ذوق در غیر این مقام خویست، « كَمَا دَأَبُ الْجُهَالِ وَالصُّوفِيَّةِ حَدَّ لَهُمُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ » (۲۴۳) راه رفتن « لَا يُوجِبُ إِلَّا بُعْدًا » (۲۴۴) حتی شخص هرگاه ملتزم بر نزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد، اگر ایمان به عصمت ائمه اطهار صلوات الله عليهم آورده باشد، باید بفهمد از حضرت احدیت دور خواهد شد، و هكذا در کیفیت ذکر « بِغَيْرِ مَا وَرَدَ عَنِ السَّادَاتِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ » عمل نماید، بِنَاءً عَلَيْهِذَا* باید مقدم بدارد شرع شریف را و اهتمام نماید هر چه در شرع شریف اهتمام به آن شده، و آنچه این ضعیف از عقل و نقل استفاده نموده ام اینست که اهم اشیاء از برای طالب قرب جد و سعی تمام در ترک معصیت است .

تا این خدمت را انجام ندهی نه ذکرت و نه فکرت به حال قلبت فایده ای نخواهد بخشید، چرا که پیشکش و خدمت کردن کسی که با سلطان در مقام عصیان و انکار است بی فایده خواهد بود، نمی دانم کدام سلطان اعظم از این سلطان عظیم الشأن است، و کدام نقار* اقبح از نقار با اوست، « فَأَفْهَمُ بِنَاءً عَلَيْهِذَا: بنابراین . نقار: منازعه و دشمنی .

مِمَّا ذَكَرْتُ إِنَّ طَلَبَكَ الْمَحَبَّةَ لِأَلِهِيَّةٍ مَعَ كَوْنِكَ مُرْتَكِبًا لِلْمَعْصِيَةِ
 أَمْرًا فَاسِدًا جِدًّا وَكَيْفَ يَخْفَى عَلَيْكَ كَوْنُ الْمَعْصِيَةِ سَبَبًا لِلنَّفَرَةِ وَكَوْنُ
 النَّفَرَةِ مَانِعَةً لِجَمْعِ مَعَهَا الْمَحَبَّةَ وَإِذَا تَحَقَّقَ عِنْدَكَ أَنَّ تَرَكَ الْمَعْصِيَةَ
 أَوَّلَ الدِّينِ وَآخِرُهُ، ظَاهِرُهُ وَبَاطِنُهُ فَبَادِرِ إِلَى الْمَجَاهِدَةِ،
 وَاسْتَعْلِ بِتَمَامِ الْجِدِّ إِلَى الْمُرَاقَبَةِ مِنْ أَوَّلِ قِيَامِكَ مِنْ نَوْمِكَ
 فِي جَمِيعِ آنَاتِكَ إِلَى نَوْمِكَ وَالزِّمِ الْأَدَبَ فِي مُقَدِّسِ حَضْرَتِهِ
 وَأَعْلَمْ أَنَّكَ بِجَمِيعِ أَجْزَاءِ وُجُودِكَ ذَرَّةٌ ذَرَّةً أَسِيرُ قُدْرَتِهِ وَرَاعِ
 حُرْمَةَ شَرِيفِ حُضُورِهِ وَاعْبُدْهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ
 يَرَاكَ وَالتَّقَاتِ دَائِمًا إِلَى عَظَمَتِهِ وَحِقَارَتِكَ وَرَفَعَتِهِ وَدَنَائَتِكَ
 وَعِزَّتِهِ وَذِلَّتِكَ وَغِنَاهُ وَحَاجَتِكَ وَلَا تَغْفُلْ سَنَاعَةَ غَفَلَتِكَ عَنْهُ
 جَلَّ جَلَالُهُ مَعَ الْتِفَاتِهِ إِلَيْكَ دَائِمًا وَفِيمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مَقَامُ الْعَبْدِ
 الذَّلِيلِ الضَّعِيفِ وَتَبَصُّبِ تَحْتَ قَدَمَيْهِ بَصْبَصَةَ الْكَلْبِ
 النَّحِيفِ أَوْ لَا يَكْفِيكَ شَرَفًا وَفَخْرًا أَنَّهُ أَدِنَ لَكَ فِي ذِكْرِ أَسْمِيهِ
 الْعَظِيمِ بِلِسَانِكَ الْكَثِيفِ الَّذِي نَجَسْتَهُ قَاذُورَاتُ الْمَعَاصِي؟

پس ای عزیز چون این کریم رحیم، زیان تو را مخزن کوه
 نور یعنی ذکر اسم شریف قرار داده، بی حیائی است مخزن
 سلطان را آلوده به نجاسات و قاذورات غیبیت و دروغ و فحش
 و اذیت و غیرها من المعاصی نمودن، مخزن سلطان باید
 محلش هر عطر و گلاب باشد، نه مجلس ملو از قاذورات، و بی
 شک چون دقت در مراقبت نکرده ای نمی دانی که از جوارح

سبعه یعنی گوش و زبان و چشم و دست و پا و بطن و فرج ،
 چه معصیت ها می‌کنی ، و چه آتش ها روشن می‌نمائی ، و چه
 فسادها در دین خودت برپا می‌کنی ، و چه زخمهای منکره
 به سیف* و سنان* زبانت به قلبت می‌زنی ، اگر نکشته باشی ،
 بسیار خوب است . اگر بخواهم شرح این مفاصد را بیان نمایم
 در کتاب نمی‌گنجد ، در یک ورق چه می‌توانم بکنم ، تو که
 هنوز جوارحت را از معاصی پاک نکرده ای ،
 چگونه منتظری که در شرح احوال قلب چیزی به تو
 بنویسم ، پس « البِدَارَ ، البِدَارَ ، اِلَى التَّوْبَةِ الصَّادِقَةِ ، ثُمَّ
 الْعَجَلَ ، الْعَجَلَ ، فِي الْجِدِّ وَالْمُرَاقَبَةِ » . (۲۴۶)

خلاصه بعد از سعی در مراقبت ، البته طالب قرب ،
 بیداری و قیام سحر را اقلأ یک دو ساعت به طلوع فجر مانده
 الی مطلع الشمس* از دست ندهد ، و نماز شب را با
 آداب و حضور قلب بجا بیاورد ، و اگر وقتش زیاد تر باشد ،
 به ذکر یا فکر یا مناجات مشغول بشود ، لیکن قدر معینی از
 شب باید مشغول ذکر باحضور بشود ، در تمام حالاتش خالی
 از حزن نبوده باشد ، اگر ندارد ، تحصیل نماید به اسبابش ،
 و بعد از فراق ، تسبیح سیده نساء (ع) و دوازده مرتبه سوره
 توحید و ده مرتبه لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَاشْرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ
 سيف: شمشیر سنان: نیزه الی مطلع الشمس: تا طلوع آفتاب .

الى آخر، و صد مرتبه لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، و هفتاد مرتبه استغفار بخواند و قدری از قرآن شریف تلاوت نماید و دعای معروف صَبَّاحَ أَعْنَى* : يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَّاحِ الى آخر البته خوانده شود و دائماً با وضو باشد، و اگر بعد از هر وضو دو رکعت نماز بکند، بسیار خوب است، بسیار ملتفت باشد که بهیچ وجه اذیتش به غیر نرسد، و در قضا حوائج مسلمین لَأَسِيماً* علماء و لاسیماً اتقیائهم* سعی بلیغ نماید، و در هر مجلس که مَظَنَّهُ* وقوع در معصیت است البته، البته، البته، اجتناب نماید، بلکه مجالست با اهل غفلت بغیر شغل ضروری مضر است، اگر چه از معصیت خالی بوده باشد، کثرت اشتغال به مباحات و شوخی بسیار کردن و لغو گفتن و گوش به اراجیف دادن قلب را می میراند .

اگر بی مراقبت مشغول به ذکر و فکر بشود، بی فایده خواهد بود، اگر چه حال هم بیاورد، چرا که آن حال دوام پیدا نخواهد کرد، گوی حالی را که ذکر بیاورد، بی مراقبه نباید خورد .

زیاده طاقت ندارم بسیار التماس دعا از همه شماها دارم، این حقیر کثیر التقصیر و المعاصی را فراموش ننمائید و

اعنی منظورم . اتقیائهم : پرهیزکاران ایشان .
لاسیماً : خصوصاً . مظنه : محل احتمال .

در شب جمعه صد مرتبه و در عصر روز جمعه صد مرتبه سوره
قدر بخواند .

و از جمله ابواب عظیمه ایمان حُبِّ فِي اللَّهِ * جَلَّ
جَلَالُهُ وَ بُغْضِ فِي اللَّهِ * جَلَّ جَلَالُهُ می باشد « وَقَدْ عَقَدَ لَهُ
فِي الْوَسَائِلِ وَغَيْرِهَا مِنْ كُتُبِ الْأَخْبَارِ بَابًا مُسْتَقِلًّا فَارْجِعْ إِلَيْهَا
لَعَلَّكَ تَعْرِفُ عَظَمَتَهُ وَتَأْخُذَ لِنَفْسِكَ نَصِيبًا مِنْهُ » (۲۴۷)

شکی نیست که محبوب اول ذات اقدس کبریائی جَلَّ جَلَالُهُ
می باشد « بَلْ وَ كُلُّ مَحَبَّةٍ لَا تَرْجِعُ إِلَى مَحَبَّتِهِ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ ثُمَّ
بَعْدَهُ » (۲۴۸) باید هرکس را این سلطان عظیم الشان
بیشتر دوست داشته باشد . پس اول محبوب بعد از واجب
الوجود، وجود مقدس ختمی مآب صلوات الله علیه و آله
می باشد « ثُمَّ بَعْدَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ الْأَيْمَّةُ
الْمَعْصُومُونَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُمَّ الْأَنْبِيَاءُ وَالْمَلَائِكَةُ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ ثُمَّ
الْعُلَمَاءُ وَالْأَوْلِيَاءُ » (۲۴۹) و در زمان خود ش اتقیاء زمانش را
لأسيما اگر عالم باشد، ترجیح بدهد در محبت بر کسانی که
بعد از اویند در درجه و هكذا یتنزل* .

ولیکن سعی نماید صادق باشد در این محبت، مرتبه

حب فی الله و بغض فی الله: دوستی و دشمنی در راه خدا .
هكذا یتنزل: و همینطور پائین تر بیاید .

آسانی نیست، اگر متفکر باشید، خواهید فهمید که اگر آثار محبت در حرکات و سکنات ظاهر شد، شخص مُدَّعی این محبت صادق است، وَالْأَفْلَا* لیکن گمان ندارم که به کُنه* و لوازمش برسی، و حقیر هم بیش از این در وسع نیست .
 «الْحَاصِلُ لِطَرِيقِ إِلَى الْقُرْبِ الْأَيْسَرِ شَرِيفٍ فِي كُلِّ كَلِمَةٍ وَجُزْئِيٍّ» (۲۵۰)

فی الموعظه الحسنة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای همبازی اطفال، ای حمال اَثقال* ای محبوس چاه جاه، و ای مسموم مار مال، ای غریق بحر دنیا و ای اسیر همومات* آمال*، مگر نشنیده و نخوانده ای «أَنَا الدُّنْيَا لِعِبٍّ وَ لَهُوٌ» (۲۵۱) و نشنیده ای فرموده آن حکیم غیبدان منزله از عیب و شین را که به فرزند ارجمند خطاب کرده «بُنَى وَالْأَفْلَا: و اگر نه، نه .

کنه: ذات، درون . همومات: اندوهها .

اثقال: سنگینیها، گناهان . آمال: آرزوها .

إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ غَرِقَ فِيهَا الْأَكْثَرُونَ . (۲۵۲) و حقیر عرض می‌کنم عَن تحقیقِ * وَ نَحْنُ مِنْهُمْ * و اگر بخواهی عمق دریای حکمتش را بفهمی ، درحقیقت لفظ عمیق ، فکرنا، بین چقدر از جواهر حکمت در این صندوق کوچک برای متفکرین بعنوان هدیه درج فرموده ، همین قدر بدان ، دریا نهنگ دارد ، ماهی دارد ، جانورهای عجیبه آن بسیار و مهالك غریبه آن بی‌شمار ، جزائر هولناکش زهره شیران را آب ، و کوه های سهمناکش چه بسیار مردمان را نایاب نموده ، اصل و میدان این دریا از ظلمات جهل ناشی شده است ، و در آودیه * اراضی قلوب اهل غفلت جا دارد ، امواج آمالش بسی کشتی‌های عمر را به باد فنا داده ، و جبال هموم * و غمومش * بسا پشته ها از کشته ها نهاده ، مارهای معاصی مهلکه آن ، چه بسا اشخاص را به سمّ خود هلاک کرده ، نهنگ های اوصاف مذمومه اش چه کسان را فرو برده ، و آب محبت تلخ و شورش چه مردمان را کور و چه چشمها را بی‌نور نموده ، هر که در این دریا غرق شد ، سر از گریبان نار جحیم بیرون آورده ، در عذاب الیم خواهد ماند .

آدم های این دریا نسناس و سیاحت ایشان در این
 عن تحقیق: از روی تحقیق . جبال هموم : کوه اندوه ها .
 و نحن منهم : و ما از ایشانیم . غموم : غمها .
 اودیه: وادی‌ها .

دریا به ساحت وسواس است، راهزنانش جنود ابلیس، و اسلحه جنگشان خمدعه و تلبیس* است، اگر از عمق این دریا بپرسی عرض خواهم کرد که انتها ندارد، و اگر باور نداری، به غواصان این دریا، یعنی اهل دنیا از اولین و آخرین نظر نما و ببین که همگی در آن غرق شده، احدی به قعر آن نرسیده، و اگر بهتر می خواهی بفهمی، به حال خراب خودت نگاه کن و ببین که هر قدر داشته باشی، باز زیاده از آن را طالبی و حرصت در جائی توقف نمی کند.

ای آقای من، این دنیا چگونه مردم را به خاک سیاه نشانده، و قلوب ایشان را که برای محبت و معرفت خلق شده، طویله اسب و استر نموده، جوارحشان از قاذورات گندیده و دل‌هایشان آنی خضوع و خشوع ندیده، و ذره ای ذوق حلاوت طاعت را نچشیده، نه در نهادشان از توبه اثری، و نه در اوهام تفکر نحس ایشان از خداوند جلّ جلاله خبری، شب و روز به سیف و سنان لسان، عرض* و مال و عصمت مسلمانان را پاره پاره می کنند، قلوبشان خالی از ذکر و فکر و مملو از حيله و مکر است، دست عقل را بسته و دست هوا را گشاده چه زخمها از آن دست ها بر کبد دین رسیده، و چه مصیبتها در شرع شریف برپا شده، لباس خدائیان را تلبیس: فریبکاری. عرض: آبرو.

کنده ، و جامهٔ فرنگیان را پوشیده ، اطعمه و اشربهٔ اسلام را بدل به زهر و زقوم* نصاری و دَهریان* نموده اند ، و ظایف شرع را متروک و آداب کفر را مَسْلُوک* داشته اند، بازار کفر و شرک در بلادشان معمور و آباد و سوق* اسلامشان مخروب و برباد ، و اَفْضِیْحَتَاهُ* عسکر* کفر در بلاد وجود ما منصور و مسرور و لشکر اسلام مقتول و مأسورند* .

نه ما را در عاقبت کارمان فکرتی ، و نه از سیاست های الهیّه بر امم* ماضیه* رسیده عبرتی ، قضیهٔ هایلّهٔ ابابیل را شوخی و قصهٔ فرعون و قابیل را مزاح پنداشته ایم ، زمینی که قارون را با گنج بسیار فرو برده ، با مای کج و گیجها موجود است . جان من آن باد هائی که به آنها قوم هود را تأدیب نمود ، حال هم آن قادر حلیم را مطیعند ، اگر تواز اطاعت امر آن سلطان عظیم الشان جرأت نموده ، سرپیچیده خاک و آب ، باد و کلوخ و سنگ ، ذلیل و منقاد* اویند . بلی گول صبر و حلمش را خورده اند از حکمرانی عظیم او غافل شده ، لباس شرم و حیا را کنده ، قدم جرأت را پیش گذاشته در حضور عزّ و جلالش مرتکب معصیت او شده ، مگر نمی بینی

زقوم : درختی است در دوزخ . و افضیحتاه : چقدر زشت است .
 دهریان : مادیین . عسکر : لشکر .
 مَسْلُوک : پیموده شده . مأسور : اسیر شده .
 سوق : بازار . منقاد : تسلیم . امم ماضیه : امتهای گذشته .

چگونه حکم محکم او در سماوات* و ارضین* جاریست؟ مگر
نخوانده ای که یوم نُشور* آسمان ها منشور* می شود؟

بلی چگویم از شر آن روز پر آه و سوزی که قلوب خائفین
را خوفش گداخته، چگونه گداخته نشود، و دلهایشان از
روزی که زمین آن آتش سوزان و صراطش* تیزتر از شمشیر بران
است، عقلها پُران، و اشکها ریزان است، نجومش* منتشر و
مردمانش چون جَراد* منتشر، هولش عظیم، و انبیاء در
اضطراب و بیمند، اخیار* مدهوش و ابرار، بی هوشند،
شدائدش بسیار، و محنتش بی شمار است، آفتاب بالای سر
و زمین چون کوره آهنگر، بدن ها در عرق غرق، و لحوم* و
عظام* در سوز و حرق*. جهنم دورشان را گرفته و راه فرار
برایشان بسته، ظالم شرمسار و عادل اشکبار، نامه ها پُران
بر یمین* و یسار*، مردم در دهشت* و انتظار، ملائک
غلاظ و شداد* در تردد و عقوبت الهیه بر مَرده و عَصاة* در
تشدد. یکی از اسامی آن روز یوم الحساب* است، و دیگری
یوم التناد* از طرفی منادی به خنده و بشارت ندا می کند:
سماوات و ارضین: آسمانها و زمینها. یوم نشور: روز محشر
منشور: پراکنده. لحوم: گوشتها. عَصاة: گنهاران.
صراط: راه. عظام: استخوانها یوم الحساب: روز حساب.
نجوم: ستارگان. حرق: سوزش. دهشت: ترس. یمین: راست.
جراد: ملخها. یسار: چپ. غلاظ و شداد: سخت و تندخو
اخیار: نیکان. یوم التناد: روزیکه از سختی آن مردم بفریاد آیند

« يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ ارْكَبُوا » (۲۵۳) و از جای دیگر ندا می‌کند که: « يَا أَهْلَ النَّارِ اخْسَئُوا » (۲۵۴) و یکی را خلعت می‌بخشند، و دیگری را می‌کشند، طایفه ای سرمست شراب طهور* و قومی جگرهاشان قطعه قطعه از ضرایع* و زَقُوم* مانده ام حیران، نمی‌دانم از قهرش بیان کنم یا از مهرش بگویم، اهل قهرش خاکیان و اهل مهرش افلاکیانند، یعنی اشخاصی که خود را به افلاک نوریه رسانده اند، اعتنائی اصلاً به این افلاک ندارند، جسمشان جان و جانشان در عرش رحمان، ای به فدای قلبی که نور الهی جلّ جلاله در آنها تابان و جلالت مرتبه شان بی‌پایان، خود را از عالم گسسته و به عالم انوار پیوسته، منور به انوار معرفت و مُخَلَّج* به خلعت محبت، زهدشان پشت پا به دنیا زده، توکلشان سرازگریبان توحید بیرون آورده، از خلق عالم رمیده، و به مقام قرب آرمیده، فکرشان نور و ذکرشان نور و باطن و ظاهر و جسم و جان و خیال و عقل و جَنان* همه نور و غرق دریای نور بس است، من ناپاک کجا و مدح و وصف پاکان کجا، امثال ماها باید در تدبیر ترک معصیت باشیم، اگر اصل ایمان را محکم کرده باشیم، دنیا نه چنان ما را فریب داده و کرو و کور کرده شراب طهور: شراب پاک و غیر مست کننده .
 ضرایع: علفهایی بد طعم و بو در دوزخ . جنان: قلب، دل .
 زقوم: درختی است در دوزخ . مخلع: خلعت بخشیده شده .

است که امثال این مواظ در قلوب قاسیه* ما اثری کند، همین قدر می دانم که تکلیف مریض رجوع به طیب است و اطاعت او، و تکلیف طیب معالجهء حال، نه مریض مطیع، و نه طیب حاذق است، ولی اگر مریض مطیع باشد، خداوند رحیم او را لابد به طیب حاذق خواهد رسانید، و اگر مطیع نباشد، سکوت کردن با او اولی است. والسلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِلٰهِي قَدْ أَصَبْتُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا قَدْ عَرَفْتَ وَ أَسْرَفْتُ عَلَى نَفْسِي بِمَا قَدْ عَلِمْتَ فَاجْعَلْنِي عَبْدًا أَمَا طَائِعًا فَآكْرَمْتَهُ وَأَمَا عَاصِيًا فَرَحِمْتَهُ إِلٰهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي قَدْ أَضِجَعْتُ فِي حُفْرَتَيْهَا وَأَنْصَرَفَ عَنْهَا الْمُشْفِعُونَ مِنْ جِبْرِتِهَا وَبَكَى الْغَرِيبُ عَلَيْهَا لِغُرْبَتِهَا وَجَادَ بِالذُّمُوعِ عَلَيْهَا الْمُشْفِقُونَ مِنْ عَشِيرَتِهَا وَنَادَيْهَا مِنْ شَفِيرِ الْقَبْرِ ذُؤُوءَ مَوَدَّتِهَا وَرَحِمَهَا الْمُسَاوِي لَهَا فِي الْحَيَاةِ عِنْدَ صَرَغَتِهَا وَ لَمْ يَخَفْ عَلَى النَّاطِرِينَ إِلَيْهَا عِنْدَ ذَلِكَ ضُرُّ فَاقْتَبَهَا وَ لَأَعْلَى مَنْ رَأَاهَا قَدْ تَوَسَّدَتِ الثَّرَى عَجْزُ حِيلَتِهَا. فَقُلْتُ مَلَأَيْتَنِي قَرِيبًا نَأَى عَنْهُ الْأَقْرَبُونَ وَ وَحِيدًا حَفَاهُ الْأَهْلُونَ نَزَلَ بِي قَرِيبًا وَ أَصْبَحَ فِي اللَّحْدِ غَرِيبًا وَ قَدْ كَانَ لِي فِي دَارِ الدُّنْيَا دَاعِيًا وَ لِنَظَرِي إِلَيْهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ رَاجِيًا فَتَحَسَّنْ عِنْدَ ذَلِكَ

ضِيَا فِتْسِي وَ تَكُونُ أَرْحَمَ لِي مِنْ أَهْلِي وَ قَرَابَتِي إِلَهِي لَا تَغْضَبْ
عَلَيَّ فَلَسْتُ أَقْوَى بِغَضَبِكَ وَلَا تَسْخَطْ عَلَيَّ فَلَسْتُ أَقْوَمُ بِسَخَطِكَ
إِلَهِي اللّٰهُ رَبَّنِي أُمِّي فَلَيْتَهَا لَمْ تُرَبِّنِي أُمَّ لِلشَّقَاءِ وَلَدَتْ نِي
فَلَيْتَهَا لَمْ تَلِدْ نِي . (۲۵۵)

وَ مِنْ كَلَامِهِ أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ

يَاعْبُدَ الْوَهَّابِ كَيْفَ غَفَلْتَ عَمَّا وَهَبَكَ رَبُّنَا الْأَعْظَمُ جَلَّ جَلَالُهُ
مِنَ النَّعْمِ الْعِظَامِ وَالْأَلَاءِ الْجِسَامِ مَا أَدْرِي أَيَّامًا أَكْتَبَهَا بِقَلَمِي
الْعَاجِزِ وَالْحَالِ أَنَّهُ لَوْ كَانَتْ الْأَشْجَارُ وَالنَّبَاتَاتُ كُلُّهَا أَقْلَامًا
وَالْمَلَائِكَةُ وَالثَّقَلَانِ كُتُبًا وَالْبِحَارُ مِدَادًا إِلَى أَنْ فَنَتِ الْكُتُبُ وَ
أَقْلَامُهُمْ وَ مِدَادُهُمْ لَمَا كَتَبُوا قَطْرَةً مِنْ عَجَائِبِ نِعْمَتِهِ وَ دَرَّةً مِنْ
عَرَائِبِ آيَاتِهِ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ لَوْ بَدَلْنَا فِي طَاعَتِكَ كُلَّ عَمْرِنَا
وَ مَا غَفَلْنَا عَنْكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ لَكُنَّا مُقْصِرِينَ فِي آدَاءِ بَعْضِ حُقُوقِكَ
كَيْفَ وَ قَدْ جَلَّتْ مُصِيبَتُنَا وَ عَظُمَتْ رَزِيئَتُنَا وَ قَدْ أَفْنَيْنَا أَعْمَارَنَا
فِي الْغَفْلَةِ عَنْكَ مَعَ أَنَّهُ كَانَ يَنْبَغِي أَنْ لَا نَغْفَلَ عَنْ عَظْمَةِ حُضُورِكَ
وَ جَلَالَةِ سُلْطَانِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ مَا أَدْرِي بِأَيِّ عَقْلِ أَعْرَضْنَا عَنْ
مُلَازِمَةِ عَظَمَتِكَ الْمُنِيفَةِ وَ حَضْرَتِكَ الشَّرِيفَةِ وَ قَدْ مَلَأَتْ عَظَمَتُكَ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَ أَطَارَتْ عُقُولَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَ زَعَزَعَتْ
قُلُوبَ الْعَارِفِينَ فَيَا حَسْرَتَاهُ عَلَيَّ مَا فَاتَنَا مِنْ فَوَائِدِ مُرَاقِبَتِكَ وَ
فَرَائِدِ مَرَاحِمِكَ وَ مَكَارِمِكَ وَ مُصِيبَتَاهُ إِنَّا زِدْنَا عَلَى غَفْلَتِنَا وَ تَجَرُّرْنَا

فِي حَضْرَتِكَ الْعَظِيمَةِ ارْتِكَابَ الْمَعَاصِي الْمُهْلِكَةِ وَالْجَرَائِمِ الْمُؤَبِقَةِ
 وَقَدْ سَوَدْنَا وُجُوهَنَا وَصَفَحَةَ صَحِيفَةِ أَعْمَالِنَا وَادْنَيْنَا بِأَثَامِنَا وَ
 نَتْنِ أَعْمَالِنَا عُمًّا لَكَ الْكَاتِبِينَ لِأَعْمَالِنَا الْقَبِيحَةِ وَكَمْ مِنْ سِهَامٍ
 حَاطِبِيَّةٍ مَنَاشِقَ كَيْدِ الدِّينِ وَكَمْ مِنْ سِنَانٍ أَلْسِنَتِنَا الْمَحْدُودَةَ
 بِالْغَيْبَةِ وَالْكَذِبِ وَالْفُحْشِ وَاللَّعْنِ وَالْإِسْتِهْزَاءِ وَالْمُخَاصَمَةِ
 وَالْمُجَادَلَةِ وَالْإِفْتِرَاءِ وَالْإِيذَاءِ قَدْ جَرَحَتْ قَلْبَ الشَّرْعِ الشَّرِيفِ
 يَعْنِي قُلُوبَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَقَدْ أَخْرَجْنَا قُلُوبَنَا عَنْ قَابِلِيَّةٍ
 إِذْ رَأَيْتُكَ شَرَفٍ مُرَاقِبَتِكَ وَلُطْفٍ إِطَاعَتِكَ وَمُذِّئِ أَسْغَلْنَا أَلْسِنَتِنَا
 بِذِكْرِكَ أَعْرَضْنَا عَنْكَ بِقُلُوبِنَا الْجَافِيَةِ الْجَائِفَةِ وَوَجَّهْنَا هَا إِلَى
 آمَالِنَا الْمُزْخَرَفَةِ وَشَهَوَاتِنَا الْمُكَدَّرَةِ مِنَ الْجَاهِ وَالْإِعْتِبَارِ وَالِدَّرْهِمِ
 وَالذِّينَارِ وَالْأَثَاثِ وَالْعَقَارِ وَلَوْ ظَهَرَتْ قَبَائِحُ مَا ذَكَرْنَاهُ فَهِيَ
 قُلُوبُنَا حَالَ الصَّلَاةِ وَأَخْرَجَتْ صَحِيفَةَ مُشْتَمَلَةٍ عَلَى بَعْضِ مَا مَرَّ
 عَلَى أَفْعِدَتِنَا فِيهَا لَرَأَيْنَا أَمْرًا فَظِيحًا وَحَطْبًا شَنِيعًا وَشَيْئًا
 مُنْكَرًا قَبِيحًا وَلَمَّا وَجَدَتْ مِنَ الصَّلَاةِ حَرْفًا وَمِنَ الْحُضُورِ طَرْفًا
 فَإِذَا كَانَ هَذَا حَالَ صَلَاتِنَا وَهِيَ مِنْ أَعْظَمِ مَا نَرْجُوا مِنْهُ التَّقَرُّبَ
 إِلَيْكَ فَوَاسُؤَاتَاهُ مِنْ سَائِرِ قَبَائِحِ مَا أَجْرَمْنَا وَشَنَائِعِ مَا أَرْتَكِبْنَاهُ
 فَيَأْتِي وَجْهَ نَلْقَاكَ وَبِأَيْ بَدَنِ نَقُفُ بَيْنَ يَدَيْكَ وَبِأَيْ لِسَانٍ
 نُجَاوِبُكَ يَوْمَ تَرْتَعِدُ فِيهِ فَرَائِصُ النَّبِيِّينَ وَتَزَعْرَعُ فِيهِ أَرْكَانُ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَتَدْهَشُ فِيهِ قُلُوبُ الْعَارِفِينَ وَيَضْطَرِبُ
 فِيهِ عُقُولُ الْمُقَرَّبِينَ وَتَخْرَسُ فِيهِ أَلْسِنَةُ الْفُصْحَاءِ وَتَيْشَّوْشُ فِيهِ

ذَهْنُ الْبُلْغَاءِ وَيَتَرَلُّزَلُ الْأَرْضُ وَتَنْشَقُّ السَّمَاءُ وَتَعْظُمُ حَرَارَةُ
 الْهَوَاءِ وَيَكْتُرُ الْبَلَاءُ يَوْمَ تَعْمُ الْبُلُوى الْأَخْيَارَ وَالْأَشْرَارَ وَيَطْوُلُ
 فِيهِ الْإِنْتِظَارُ وَيَتَشَوُّشُ نِظَامُ الْمَوْجُودَاتِ وَيَتَّصِلُ الصَّيْحَةُ
 بِالصَّيْحَةِ وَالرَّئَةُ بِالرَّئَةِ فَوَاجِدٌ يُنَادِي وَأُوَيْلَتَاهُ وَآخِرٌ يُنَادِي
 وَأَعْطَشَاهُ وَآخِرٌ وَأَمْصِيبَتَاهُ وَآخِرٌ وَأَعْوَاثُهُ وَآخِرٌ وَأَذْلَاهُ يَوْمَ يَقُومُ
 النَّاسُ فِيهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَقَدْ أَحَاطَ بِالنَّاسِ خَدَمُهُ وَحَشَمُهُ
 أَي مَلَائِكَةٌ غَلَاظُ شِدَادٍ عَابِسِينَ وَجُوهُهُمْ عَلَى هَيْئَةٍ مُنْكَرَةٍ
 مُوحِشَةٍ وَأَجْسَامٌ كَبِيرَةٌ كَبِيرَةٌ وَبِأَيْدِيهِمْ صَرَائِبٌ مِنَ النَّارِ وَالنَّاسُ
 بَيْنَ أَيْدِيهِمْ فِي أَسْرٍ الذَّلَّةِ وَالْمَهَانَةِ تَقُودُهُمْ إِلَى الْحِسَابِ فَمَا
 أَدْرِي كَيْفَ حَالُنَا بَيْنَ يَدَيْكَ وَأَنْتَى لَنَا الطَّاقَةُ لِنَحْمِلَ هَذِهِ
 الْمَشَاقِّ الَّتِي تَعْجِزُ عَنَّا بَعْضَهَا الْجِبَالُ الرَّاسِيَاتُ بَلِ الْأَرْضُونَ
 وَالسَّمَاوَاتُ وَآيٌ مُنَاسِبَةٌ بَيْنَ اللَّحْمِ وَالْعَظْمِ وَبَيْنَ ذَلِكَ النَّارِ وَ
 مِنَ الذِّى يُطَبِّقُ السَّلَاسِلَ وَالْأَغْلَالَ وَالْعَقَارِبَ وَالْحَيَاتِ الَّتِي
 كَالْجِبَالِ وَآيٌ جِسْمٌ يَقُومُ لِشُرْبِ الزَّقُومِ وَالصَّرِيحِ وَمِنَ الذِّى
 يُعِيشُنَا فِي هَذِهِ الْبَلَايَا وَالْمِحَنِ وَيُنْجِينَا عَن هَذِهِ الشَّدَائِدِ
 وَالْفِتَنِ وَأَنْتَ غِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ وَأَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَهَلْ
 تَوْفَقْنَا لِتَوْبَةٍ صَادِقَةٍ مَقْبُولَةٍ لَعَلَّنَا بِعَوْنِكَ نُدْرِكَ بَعْضَ مَا فَاتَنَا
 بِاسْتِكَانَةٍ وَخُضُوعٍ وَخُشُوعٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ وَيَلُّ لَنَا إِنْ تَرَكْتَنَا
 عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ الْكَثِيفَةِ وَالْأَوْصَافِ الْمُهْلِكَةِ وَالْأَفْعَالِ الْمَيْشُومَةِ
 وَالْقُلُوبِ الْقَاسِيَةِ وَالْأَمْرَاضِ الصَّعْبَةِ الْمُرْدِيَةِ فَالْعَوْتُ، الْعَوْتُ،

الْغَوْتِ، يَا كَرِيمُ .

فَيَا إِخْوَانِي انْتَبِهُوا عَنْ نَوْمِكُمْ وَتَفَكَّرُوا فِي عَاقِبَتِكُمْ وَاعْلَمُوا
أَنَّهُ لَا مَفَرَّ عَنِ الْجَاهِدَةِ وَلَا يَعْزَنَنَّ شَبَابُكُمْ وَدَارُكُمْ وَمَتَاعُكُمْ
فَإِنَّهَا وَبَالٌ وَعَاقِبَتُهَا نَكَالٌ فَبَادِرُوا بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ الْحُوبَةِ وَالبُكَاءِ
وَالبِتِّيَاحِ قَبْلَ انْقِضَاءِ المَدَّةِ وَلِيَكُنْ هَادِمُ اللَّدَاتِ يَعْنِي المَوْتَ
بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَكْثَرُوا التَّفَكُّرَ فِيهِ فِي اللَّيَالِي المُظْلِمَةِ وَلَا تَظْلِمُوا
أَنْفُسَكُمْ وَاقْرَأُوا :

« فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
شَرًّا يَرَهُ » وَالسَّلَامُ . (۲۵۶)

وَمِنْ كَلَامِهِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ

بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى

یا سلمان ، ای از آشنایان دور ، و ای با بیگانگان
محشور ، ای انس گرفته به آواز غرور ، و ای مستوحش از
دارالسرور ، گوشت را باز کن تا در جوش و خروشت آورم ، و
این ادویه الهی را نوش کن تا عقل و هوش بخشد ، اینقدر
بدان که سلیمان نبی صلی الله جل جلاله علی نبینا و آله و علیه
السَّلَام تا عسکر میشوم * نفس و ابلیس را در وجود شریف
خودش تارو مار ننمود ، در حکمرانی بر انس و جن متمکن و برقرار
میشوم : شوم ، نحس .

نشد، و تا جُند* عقل و ملک را بر حصن* حصین* دل مسلط نکرد، دستش به خاتم الهی مزین نگردید، خیرنداری عساکر* ملعونه شیطان چه مفسده ها در قلبت برپا نموده، و مطلع نیستی که چه فتنه ها و چه آشوب ها در مملکت دلت برپا کرده اند، حب دنیا که عمده و ارکان قبیحه ایشانست، ببین چگونه جای کرده اند، درست تأمل کن و ببین که به این قانون میشوم، چه مصیبت ها و فریادها در دین مردم بلند است .

گاهی امر می کند که طلب جاه کن تا به چاهت بیندازند و گاهی مال جمع کن، تا گرفتار مارت کنند، و چنان به نظرت جلوه داده اند که جاه امریست مرغوب، و مال چیز نیست مطلوب، و تو نمی دانی که طالب جاه در دنیا و آخرت به چه مرارت ها خواهد افتاد، و به چه نفاقها و تزویرها مبتلا خواهد شد، امان از خانه هائی که به حکم نحس خراب می شود، و فریاد از مالیهائی که به امر نحس او به غارت می رود، و چه قلب های مظلومان را شکسته و چه خانمانها را به نیش ظلم تار و پودشان را از هم گسسته، زیانش دائماً در فحش و غیبت و استهزاء و دروغ و خود ستائی و وعده و وعید و ایذاء

جند: سپاه . عساکر: سپاهیان .

حصن حصین: قلعه محکم .

مسلمانان و آزار مردمان. (۱)

وَمِنْ كَلَامِهِ قُدِّسَ سِيسْرُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ

آلِهِ الطَّاهِرِينَ .

و بعد بر طالبان نجات و سعادت ابدی مخفی نماناد که اهل نجات دو طایفه می باشند: یک طایفه اصحاب یمین و طایفه دیگر مقربین اند، و اگر طالب سعادت عمل به وظیفه اصحاب یمین که عبارت از ترک معصیت باشد نمود از آنها خواهد شد، و مقربین علاوه بر آنها وظیفه دیگر دارند که غرض بیان آنها نیست، اولاً باید فهمید که اگر شخص انسانی فهمید، حقارت و پستی خود را هم بعد از آن فهمید عظمت و قدرت حضرت ملك الملوك را البته خواهد فهمید که قدم جرات برداشتن و اقدام به معصیت نمودن در حضور چنین سلطان عظیم الشان در نهایت قبح و شناعة* و بدبختی می باشد، چرا غافل است از قدرت قادری که اگر اراده نماید

۱- مابقی این کلام از قلم افتاده.
قبح و شناعة: زشتی و پلیدی.

فناى همهء موجودات را به محض ارادهء آن سلطان عظیم الشان همگی به باد فنا رفته، ملحق به معدومات خواهد شد .

اینکه می‌بینی معصیت در نظرت سهل شده، به جهت اموری چند است که بعض از آنها را ذکر می‌کنم:

اولاً فکر خود را تماماً متوجه به دنیای دنی کرده‌ای، از این جهت بِالْمَرَّةِ از نفع و ضرر اخروی غافل شده‌ای، نمیدانی چه بسیار بسیار منافع و سعادت ابدیه از توفوت شد، و چقدر ضررهای بزرگ بسیار به خود زده‌ای .

وثانیاً، عجز و حاجت و فقر خودت را ملتفت نیستی، که ذره ذرهء بدنت به حفظ کارکنان او که ملائکه باشند، بریاست .

و ثالثاً، نمی‌دانی که در هر آنی از آنات در هر جزء از اجزاء بدنت نِعَمٌ غَيْرُ مَتَنَاهِيَةٍ* مرحمت از او شده و می‌شود که به بیان و بنان* ممکن نیست حصر آنها، با این حال چگونه نعمت او را در معصیت او صرف می‌کنی .

و رابعاً، چگونه غافل از عقوبات سخت او مگر نمی‌دانی که مابین مرگ و قیامت هزار غصه هست، و آسان‌ترین آنها تلخی جان‌کندن است، چرا از شدائد قیامت غافل؟ امان نعم غیر متناهیه: نعمتهای بی‌انتها. بنان: سرانگشت.

از روزی که از دهشت* و وحشت او مقربین در خوف و اضطراب می‌باشند، چرا نباشند؟ از روزی که زمینش و هوایش آتش و جهنم به اطراف خلائق محیط و ملائک غلاظ و شداد در بگیر و ببند، نیکان در وحشت و اضطراب، و بدان در شکنجه و عذاب، آفتاب در بالای سر، و زمین گرم تر از کوره آهنگر، خطر حساب از یک طرف، و دهشت صراط از یک طرف و حال هنوز کار به جهنم نرسیده، از آتش و سلاسل* و اغلال* و بگویم یا از مار و عقرب هایش بیان نمایم.

خلاصه، اینها همه مختصر نویسی است، و این فقراتی که گفته شد، از هزار یک بیان نشد، تمام سفارشات این بینوا به تواهتمام در ترک معصیت است. اگر این خدمت را انجام دادی، آخر الامر تو را به جاهای بلند خواهد رسانید، البته البته در اجتناب از معصیت کوتاهی مکن و اگر خدای نخواستہ معصیت کردی، زود توبه نما و دو رکعت نماز بجا آور، و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفار کن، و سر به سجده بگذار و در سجده از حضرت پروردگار عفو بخواه، امیدوارم عفو بفرماید.

معاصی کبیره در بعض رساله^۶ عملیه ثبت شده، یاد بگیر و ترک نما و زنهار پیرامون غیبت و دروغ و اذیت مگرد، اقلأ دهشت: ترس. سلاسل و اغلال^۷ غلها و زنجیرها.

يك ساعت به صبح مانده، بیدار شو، و سجده بجا بیاور و آنچه در مِنْهَاجِ النِّجَاةِ مَرْحُومِ مَلَا حَسَنِ فَيضِ رِضْوَانِ اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ عَلَيْهِ مَذْكَور است، کافی و شافیست از برای عمل شب و روز تو به همان نحو عمل نما، و سعی کن که عمل و ذکرِ توست، به محض زبان نباشد، و با حضور قلب باشد، که عمل بی حضور اصلاح قلب نمی‌کند، اگرچه ثواب کمی دارد البته البته از غذای حرام فرار کن، مخور مگر حلال، غذا را کم بخور، یعنی زیاده بر حاجت بُنیّه مخور، نه چندان بخور که تورا سنگین کند، و از عمل بازدارد، و نه چندان کم بخور، که ضعف بیاورد، و به سبب ضعف از عبادت مانع شود، و هر قدر بتوانی روزه بگیر، بشرطی که شب جای روز را پر نکنی.

الحاصل، غذا به قدر حاجت بدن ممدوح و زیاده و کم هر دو مذموم، و شروع کن به نماز با قلب پاک از حَقِّد و حَسَد و غَلِّ و غَشِّ مسلمانان و لباس و فرش و مکان نمازت باید مباح باشد، اگرچه مکان غیر محل جبهه* نجس بودنش به نجاست غیر مُتَعَدِّیَه* نماز را باطل نمی‌کند، ولی نبودنش بهتر است، و بایست به نماز، ایستادن بنده در حضور مولای جلیل با گردن کج و قلب خاضع و خاشع و بعد از فریضه صبح هفتاد مرتبه استغفار و صد مرتبه کلمه طیبه* جبهه: پیشانی.

نجاست غیر متعدیه: نجاستی که بجائی دیگر نرسد.

توحید و دعای صباح مشهور بخوان ، و تسبیح سیده نساء را بعد از فریضه ترك مکن ، و هر روز هر قدر بتوانی لا اقل يك جزء قرآن با احترام و وضو و خضوع و خشوع بخوان و در بین خواندن حرف مزین ، مگر در مقام ضرورت و در وقت خواب شهادت را بخوان و آیه الکرسی و يك مرتبه فاتحه و چهار مرتبه سوره توحید و پانزده مرتبه سوره قدر و آیه شَهِدَ اللَّهُ بخوان و استغفار هم مناسب است ، و اگر بعضی از اوقات بتوانی سوره مبارکه توحید را صد مرتبه بخوانی بسیار خوب است ، و از یاد مرگ غافل مشو ، و دست برگونه راست گذاشته ، به طرف راست با یاد خدا بخواب و از وصیت کردن غافل مشو ، و ذکر مبارك « لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ » (۲۵۷) را هر قدر بخوانی و در هر وقت بسیار بگو ، اولاً در شب و شب جمعه ، در هر يك صد مرتبه سوره مبارکه قدر را بخوان و دعای کمیل را در هر شب جمعه ترك مکن ، و مناجات خمسة عشر را ، حالت با هر کدام از آنها مناسب باشد ، لایسما* مناجات « مَسَاكِينٍ وَ تَائِبِينَ وَ مُفْتَقِرِينَ وَ مَرِيدِينَ وَ مُتَوَسِّلِينَ وَ مُعْتَصِمِينَ » را بسیار بخوان و دعا های صحیفه کامله هر کدام در مقام مناسب بسیار خوب است و

لاسیما : خصوصاً .

در وقت عصر، هفتاد بار استغفار و یک سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ،
سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ بخوان، و استغفارات خاصه را هم
بخوان، و سجده طویل را فراموش مکن، و قنوت طول دادن
بسیار خوب است، و همه اینها با ترک معاصی خوب است.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

پیام حاج آقا محمد سیدآبادی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«یا آخِی وَ حَبِیْبِی ، اِنْ كُنْتَ عَبْدَ اللّٰهِ فَارْفَعْ هِمَّتَكَ وَ وَكِّلْ
اِلَيْهِ اَمْرًا مَّا يَهْمُكَ» . (۲۵۸) تا توانی همت خود را عالی نما،
«لَاِنَّ الْعَمْرَةَ يَطْبِئِرُ بِهِمَّتِهِ كَمَا يَطْبِئِرُ الطَّيْرُ بِجَنَاحِيهِ» . (۲۵۹)

غلام همت آنم که زیر چرخ کب شود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

هر چه در این راه نشانت دهند

گر بشتابی به از آنست دهند

یعنی به تأملات صحیحه و کثرت ذکر مرگ، خانه دل
را از فکر غیر، خالی کن . يك دل داری بس است يك دوست

تورا .

«اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ؟ ، وَ مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ

قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» (۲۶۰)

در دو عالم گرتو آگاهی از او

زوجه بد دیدی که در خواهی از او

خدایا زاهد از توحور می‌خواهد قصورش بین

به جنت می‌گریزد از درت یا رب شعورش بین

« مَا عَبَدْتُكَ طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلَا خَوْفًا مِنْ نَارِكَ، بَلْ
وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِذَلِكَ فَعَبَدْتُكَ » (۲۶۱)

دو عالم را به یکبار از دل شک

برون کردیم تا جای تو باشد

و تحصیل این کار به هوس نمی‌شود، بلکه تا نگذاری از

هوس نمی‌شود «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا،

وَالْأَسْبَابُ لَا بُدَّ مِنْ اتِّصَالِهَا بِمُسَبِّبَاتِهَا، إِنَّ الْأُمُورَ الْعِظَامَ لَا

تُنَالُ بِالْمُنَى وَلَا تُدْرَكُ بِالْهَوَىٰ، اسْتَعِينُوا فِي كُلِّ صَنْعَةٍ

بِأَرْبَابِهَا وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا، فَإِنَّ التَّمَنَّى بِضَاعَةُ الْهَلْكِ» (۲۶۲)

آئینه شو وصال پری طلعتان طلب

جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب

چون مستعد نظر نیستی، وصال مجو، که جام جم نکند

سود وقت بی‌بصری

باید اول از مرشد کل و هادی سُبُلِ هِدَايَتِ جَسْتِه ،
دست توّلّاه دامن متابعت ائمه هدی علیهم السلام زده ،
پشت پا برعلائق دنیا زنی ، و تحصیل عشق مولی نمائی .
« قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ » . (۲۶۳)

عشق مولی کی کم از لیلی بود
محوگستن بهر او اولی بود

حاصل عشق همین بس که اسیرغم او
دل به جایی ندهد میل به جایی نکند
پس هموم* خود را هم واحد ساخته ، به قدم جدّ و جهد
تمام پای در جاده شریعت گذارد ، و تحصیل ملکه تقوی
نماید ، یعنی پیرامون حرام و مشتبّه و مباح قولاً و فعلاً و حالاً
و خیالاً و اعتقاداً به قدر مقدور نگردد ، تا طهارت صوری*
و معنوی حاصل شود که شرط عبادت است و اثری از عبادت
مترتب شود و محض صورت نباشد . « إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ
الْمُتَّقِينَ » . (۲۶۴)

« وَ لَنْ تُقْبَلَ نَفَقَاتُكُمْ إِن كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ » . (۲۶۵)
« وَ مَا مَنَعَهُ عَنْ قَبُولِ صَدَقَاتِهِمْ إِلَّا كَوْنَهُمْ فَاسِقِينَ » . (۲۶۶)
« لَنْ يُقْبَلَ عَمَلُ رَجُلٍ عَلَيْهِ جَلْبَابٌ مِنْ حَرَامٍ » . (۲۶۷)

هموم : اندوهها . صوری : ظاهری .

« مَنْ أَكَلَ حَرَامًا لَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ مِنْهُ صَرَفًا وَلَا عَدْلًا » (۲۶۸)
 « تَرَكَ لِقَمَةَ حَرَامٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ اللَّهِ مِنْ الْفَنَى
 رُكْعَةً تَطَوُّعًا » (۲۶۹)

« رَدُّ دَانِقِي مِنْ حَرَامٍ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حِجَّةً مَبْرُورَةً » (۲۷۰)
 و به تدریج حوصلهء فهم وسیع شود . « وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ
 يَجْعَلْ لَهُ فُرْقَانًا . وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمِ اللَّهُ » (۲۷۱) در این وقت
 دقیقه ای از وظایف طاعات مقررہء واجبہ و مندوبہ* را فروگذار
 ننماید تا به مرور روح قدسی قوت گیرد :
 « نَحْنُ نُؤَيِّدُ رُوحَ الْقُدُسِ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ . وَالْإِيمَانِ
 بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ » (۲۷۲)

و شرح صدری بهم رساند و پیوسته نور عبادات بدنی و
 نور ملکات نفسی تقویت یکدیگر نموده ، نور علی نور شود .
 الطَّاعَةُ تَجْرُّ الطَّاعَةَ (۲۷۳)

و احوال سابقه در اندک زمانی به مرتبهء مقام رسد و
 ملکات حسنه و اخلاق جمیله حاصل شود و عقاید حقه رسوخی
 کامل بهم رساند و ینابیع* حکمت از چشمهء دل به زیان
 جاری گردد و به کلی رو از غیر حق بگرداند .
 در این هنگام هرگاه از زمرهء سابقین باشد ، جذبہء
 غنایت او را استقبال نموده ، خودی او را گرفته ، در عوض
 مندوبه : مستحب . ینابیع : چشمه ها .

« مَا لَأَعْيَنَ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ »
 (۲۷۴) کرامت فرماید . و حقیقت « إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ » (۲۷۵)
 و « إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ » (۲۷۶) را بعینه مشاهده نماید .
 « إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنَ قَلْبِهِ » (۲۷۷) را مشاهده
 نموده ، و سالك مجذوب شود .

« إِلَهِي تَرَدُّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ فَاجْذِبْنِي
 بِجَذْبِكَ تُوصلُنِي إِلَىٰ قُرْبِكَ وَاسْلُكْنِي فِي مَسَالِكِ أَهْلِ الْجَذْبِ وَ
 خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُصْلِحُهَا » . (۲۷۸)
 « جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الرَّبِّ تُوَاظِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ » . (۲۷۹)

ز سودای کریمان هیچ کس نقصان نمی بیند .

طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف
 اربکشم زهی طرب و ربکشد زهی شرف

ما بدان منزل عالی نتوانیم رسید
 هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

تا به دنیا فکر اسب و زین بود
 بعد از اینت مرکب چوبین بود

تا هُبوب* نَسایم رحمت، او را به کدام يك از جزایر
 خالدا ت* بَحْرین* جمال و جلال که درخور استعداد و لایق
 حسن سعی او بود رساند . « إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ
 نَفَحَاتٍ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا ». (۲۸۰) مراتب وزیدن گیرد . ره
 منازل سیر اِلَى اللّٰه و مجاهدهء فی سبیل اللّٰه است .
 (۲۸۱) « يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ .
 بعد از این « إِنَّ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
 سُبُلَنَا » (۲۸۲) که مَعْبِر* سیر فی اللّٰه است خواهد بود و ذکرش
 ضرور نیست، بلکه مُضَرَّ است .

در دیر می زدم من ز درون ندا برآمد

که تو در برون چه کردی که درون خانه آئی ؟

به قمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم

چو به صومعه رسیدم همه زاهد ریائی

« لِأَنَّ الْإِيمَانَ مَنَازِلَ وَمَرَاتِبَ لَوْ حُمِلَتْ عَلَيَّ صَاحِبِ
 الْإِثْنَيْنِ ثَلَاثَةً يَتَقَطَّعُ كَمَا تَتَقَطَّعُ الْبَيْضَةُ عَلَى الصَّوءِ . رَجِمَ اللَّهُ
 امْرَأَةً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ . » (۲۸۳)

توجه دانی زبان مرغان را

چون ندیدی شیبی سلیمان را

هبوب: وزش . بحرین: دو دریا .

خالدا ت: جاویدان . معبر: پل .

« فَخَذْ مَا آتَيْتَكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ . وَلَعِنَ شَكَرْتُمْ
لَا زَيْدَ نَكْمَ » . (۲۸۴)

با که گویم اندرین ره زنده کو
بهر آب زندگی پاینده کو

آنچه من گفتم به قدر فهم توست

مردم اندر حسرت فهم درست
« رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ قَوْلِي وَعَمِلَ فَاهْتَدَى » . (۲۸۵) به یقین
بدان که به نحو مذکور هر که شروع در سلوک نماید، در هر
مرحله که اجل موعود رسد، در زمره « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ
مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى
اللَّهِ » . (۲۸۶) محسور شود .

گر مرد رهی رهت نمودم
« وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ » . (۲۸۷)

آنچه حاضر بود به قلم آمد، تا که را به کار آید .

هر کس که ز شهر آشنائست
داند که متاع ما کجائست
جامی ره هدی به خدا غیر عشق نیست
گفتیم: ذوق این بنده ندانی، بخدا تا نجشی.

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

هر که را عنایت دستگیر آید و توفیق رهنما، تابه نهایت سعادت برسد، و از این جهت گفته اند: عنایت ازلی، کفایت ابدی باشد . و مطلق عنایت عبارتست از احاطه علم حق، جَلَّ وَعَلَا به کلّ وجود، بر آن وجه که هست چنانچه می باید، و آن را قضاء سابق خوانند، و تفصیل آن بر ترتیبی که سلسله علل و معلولات بدان ادا کند، قَدَر. و عنایت خاص که در این موضوع مراد است تعلق علم و ارادت او تعالی است به وجود شخصی معین بر کمالی که او را در خور بود بر آن وجه که باید . و هرگاه که در علم اول بر این وجه معلوم بود، اسباب قَدَر موافق ارادت و سعی آن شخص تواند بدان کمال رسد، و آن را توفیق خوانند، و کمالی که در کلیات حاصل آید سعادت .

شعر:

تو مرا دل ده و دلیری بین

رو به خویش خوان و شیرری بین

و از این جهت گفته اند:

بیت

هر هدایت که داری ای درویش

هدیهٔ حق شمر نه کدیهٔ خویش

واهل هدایت دو قسمند: محبوبان، و ایشان طایفه ای باشند که از غایت صفا استعداد ایشان را بی سعی و تقلّب در اطوار* و مقاساة* رنج و انواع مجاهدات، به مکاشفات رساننده، و به انوار مشاهدات از خودی خود بستانند و کُؤوس* زلال وصال و لذّات انس، در چشاندن تا از غیر معشوق اول به کلی فانی گردند، آنگاه وجود حقّانی بعد از فنای بشریت بر سبیل موهبت بدیشان باز دهند، و ایشان را با مقام معاملات و هیاکل* طاعات و عبادات رد کنند تا به انواع تنعّمات در صور* خدمات بلند گردند، و روح خدمت حضرت با وجود کمال انس و لذت مشاهدات می یابند و مُحبّان: و این طایفه اهل سیر و سلوکند، اول حال ایشان در بدایت

اطوار: حرکات، شکلها. هیاکل: شکلها.
مقاساة: تحمل. صور: صورتها.
کؤوس: کاسهها.

ارادت باشد که آن اثر عنایتست، و لَمَعَانٌ * پرتو نور عشق حقیقی که «يُحِبُّهُمْ» عبارت از آنست، تا معشوق اول را بحکم «يُحِبُّونَهُ» * بر همه اختیار کنند، و از مَاعَدَاي * او اعراض لازم دانند و به شوقی هرچه تمام تر به جناب او توجه نمایند، و به عزیمت هرچه قوی تر، سر ایشان در سیر آید و از سر صدق به اخلاص تمام راه می برد، و هر رهروی را اِزَالَت * موانع و تحصیل شرائط لازم بود، و اِزَالَت موانع به زهد حقیقی حاصل آید و تحصیل شرایط به عبادات * و اصل مقامات و منازل سلوک این هر دو مقامند، و همه با این راجع *، چه حاصل سیر و سلوک فنای از خود است، و بقا به بقای حق، و اتصاف به صفات او، و زهد از قبیل تَرُوك است مُؤَدِّی به فنا بود، و عبادت از قبیل اعمال، مُفَضِّی * به بقا باشد، و اول قدمی از زهد و ورع است که اجتناب از مناهای و مکاره * باشد بعد از آن اجتناب از فضول که از آن، صبر حاصل آید، بعد از آن حَذَر از نسبت افعال به خود به رؤیت جمیع افعال از حقتعالی، و از اینجا تسلیم و رضا حاصل آید، بعد از آن فنا از ذات خود به طلوع سُبْحَات * انوار وجه باقی، و لَمَعَان: تابش. مناهای و مکاره: کارهایی که از آنها نپسیده و مکروهات یحییهم: دوست میدارد ایشان را - سوره ۵ آیه ۵۹

یحیونهُ: دوست میدارند او را - سوره ۵ آیه ۵۹ سبحات: پرتوها
 ماعدای او: غیر او. راجع: برگشت کننده.
 اِزَالَت: برطرف ساختن. مفضی: رساننده، کشاننده.

آن ظهور سلطان توحید است . و هر چه حق عَزَّ وَ عَلَا ازینده
 بستاند، و در آن تصرف نماید بدلی از خود، باز برساند «إِنَّ
 فِي اللَّهِ خَلْقًا عَن كُلِّ مَأْفَاتٍ» . (۲۸۸) و از این جهت، عبادت
 که مورث بقاء است، مقارن زهد می‌پاید، تا هر چه بدان فانی
 شود، بدین عوض آن باقی و مُدَّخِر گردد، و از ترك افعال و
 خروج از تَلَبُّس* بدان استغناى به حق و اکتساب محبت او
 لازم آید «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» . (۲۸۹) و به فعل
 حق فاعل گردد «بِئْسَ يَسْمَعُ وَبِئْسَ يُبْصِرُ وَبِئْسَ يَبْطِشُ» ، (۲۹۰)
 و از اِنْسِلَاح* از مَلَابِس* صفات مقام بَدَلِيَّت* و تَخَلُّق* به
 اخلاق الهی و اتصاف به صفات رحمانی حاصل آید، و مطالعه
 جمال و جلال حق روی نماید، و محبوبیت او تعالی، بحصول
 پیوند «لَا يُزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوْفِلِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا
 أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي بِهِ يَسْمَعُ وَبَصَرَهُ الَّذِي بِهِ يُبْصِرُ وَلِسَانَهُ
 الَّذِي بِهِ يَتَكَلَّمُ . . .» ، (۲۹۱) و از فساد آن بقا به بقای قیوم
 کل و تحقق به انیت* او کرامت گردد . «وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
 الْأَكْبَرُ» ، (۲۹۲)

تلبس: به اشتباه انداختن.

انسلاخ: کندن، جدا شدن.

ملابس: جامه‌ها.

بدلیت: از ابدال و افراد بی‌نظیر شدن.

انیت: وجود، حقیقت.

دفتر چهارم :

معانی لغات و ترجمه عبارات عربی

۱ - قول راستگوترین صادقین جلّ شأنه: خداوند توبه‌کنندگان را دوست دارد، و فرمایش پیامبر (ص): توبه‌کننده از گناه مثل کسی است که گناه ندارد.

۲ - در هر حال بی‌شک اشکالی نیست در وجوب آن (توبه) از جهت عقل و شرع، زیرا اگر بدانی که سعادت حقیقی ابدی منحصر است در لقاء الله تعالی در جهان باقی، خواهی دانست که محجوب و محروم از لقاء الهی شقی و بدبخت است و در آتش فراق در خانه عذاب و هلاک (دوزخ) خواهد سوخت. و تیره‌ترین حجابها حجاب پیروی شهوات و ارتکاب گناهان است، زیرا گناه از آنجا که متابعت از دشمن خدا یعنی شیطان و متابعت هوای نفس است، بلکه بالاتر بندگی شیطان و نفس بشمار می‌رود - بدلیل قول معصوم (ع) " هر که به گوینده‌ای گوش فرا دهد او را بندگی کرده" - اعراض و روگردانی از خدا بشمار می‌رود. و دانستی که بازگشتن از راه بعد از خدا برای رسیدن بمقام قرب واجب است، و این بازگشت کامل نخواهد شد مگر با سه امری که در توبه ذکر کردیم. و در جای خود ثابت شده که مقدمه واجب عقلا و شرعا " واجب است زیرا بین واجب و مقدمه آن ملازمه و همراهی برقرار است و وجوب توبه نیز فوری است.

۳ - پس ای برادران حقیقی و دوستان راه سلوک بشتابید و بپردازید به توبه زیبا و شگفت‌انگیز پیش از آنکه زهرهای گناه در روح

ایمان چنان عمل کند و اثر بگذارد که دیگر پس از آن معالجه سودی نبخشد و تدبیر پزشکان روحانی بی اثر بماند و نصیحت علماء از اثر بخشی عاجز بماند و در نتیجه از آنها شوید که خدا میفرماید: "از جلو و پشت سر آنها سدی قرار داده‌ایم و بر دیده‌هاشان پرده کشیده‌ایم که دیگر نمی‌بینند" و "ساوی است برایشان که آنان را بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد."

سپس ای برادر عزیز تو هرگز از گناهی که با اعضا و چوارحت انجام دهی مثل غیبت و بهتان و خیانت چشم و دیگر انواع گناه خالی نیستی، و بفرض اینک از گناهان جوارح و بدن خالی باشی از ردایل نفسانی و تصمیم برگناه دور نمی‌باشی و اگر از اینها هم سالم بمانی، لاقل از افکار پریشانی که آدمی را از یاد خدا غافل میکند خالی نیستی و اگر از این هم سالم بمانی، لاقل از غفلت و کوتاهی در معرفه الله و صفات جمال و جلال و عجایب صنع و افعال او سالم نخواهی بود. و شکی نیست که همه اینها نقصی است در تو و باید از آن باز گردی، و از اینرو در هر آنی از آنات عمرت توبه بر تو واجب است.

اشرف مخلوقات (ص) فرمود: "براستی که گاهی بر دلم پرده‌ای افتد و مطالب ناهایی بر قلبم وارد آید تا آنجا که در هر شبانه روزی هفتاد بار استغفار میکنم". بنا بر آنچه گفتیم اگر آنچنانکه باید تامل و اندیشه کنی در جنایاتی که با اختیار خود بر خود وارد کردی، رنگ از رخسارت و خواب از چشمانت و عقل از سرت خواهد پرید، و لکن هیئات...

۴ - در حال و همیشه در آینده تا زمان رسیدن مرگ.

۵ - بهممه آنچه گفتیم اشاره دارد قول امیر مؤمنان (ع): استغفار نامی است که واقع میشود بر شش معنی:

اول آن پشیمانی از گذشته، سپس تصمیم بر ترک بازگشت به آن

گناه درآینده، و بعد ادا کردن حق خلق بطوریکه خدا را پاک و صاف ملاقات کنی و هیچ دینی بگردنت نباشد، و پرداختن به انجام و ادا هر واجبی که از تو فوت شده (مثل نماز و روزه قضا) و بعد به آب کردن گوشتهای بدن که از حرام و در حال گناه روئیده بهر دزدی و آن را با اندوه و احزان آب کنی تا پوست تو باستخوان بچسبد و دوباره گوشت تو بر تو برآید، و به جسم رنج طاعت خدا را بچشانی چنانکه شیرینی گناه را به وی چشاندی، و آنگاه (پس از انجام این مراحل) بگوئی: استغفرالله. (از خداوند آمرزش میطلبم).

۶ - ومانند آن از چیزهاییکه با ذکر مثال آنها سخن بدرازا میکشد.

۷ - هیچ تحول و قومای نیست جز بدست خدای برتر و بزرگ.

۸ - ای عزیز و ای غفار و آمرزنده، گناهان من و گناهان همه مردان و زنان مؤمن را ببامرز که جز تو کسی گناهان را نمی بخشاید.

۹ - ای کسیکه وصف و بیان وصف کنندگان وصف تو نتواند گفت.

۱۰ - پس برآستی که او از هر مهربانی مهربانتر است.

۱۱ - من هرگز تو را نبامرمز.

۱۲ - پناه بخدا.

۱۳ - پناه می بریم بخدا.

۱۴ - رحم کننده است به کسی که او را رحم کنندمای نیست.

۱۵ - سپس بدان ای برادر عزیز.

۱۶ - جز مطهرین و پاکان آنرا نمی فهمند.

۱۷ - پروردگارا بخود ستم روا داشتیم.

۱۸ - خداوندا گرفتار رنج و مصیبت شدمام.

۱۹ - بار خدایا ما را در زمره کسانی که هدایت کردمای هدایت فرما...

و حاصل کلام از اول تا آخر به بیان دیگر: سالک و پویای راه تقوی بر او واجب است مراعات چند امر:

۲۰ - اول ترک معاصی، و این آنچیزی است که قوام و بنیان تقوی

- بر آنست، و اساس آخرت و دنیا بر آن استوار، و اهل تقرب بوسیله چیزی بهتر و بالاتر از آن بخدا تقرب نمی‌جویند.
- ۲۱ - با همه چیز است نه بانزدیکی (مکان) و غیر از همه چیز است نه به جدایی و هر جا باشید او با شماست.
- ۲۲ - چه شنیع و زشت است و چه ستمی است!
- ۲۳ - دوم - اشتغال به طاعات، هر طاعتی که بعد از واجبات قرار دارد.
- ۲۴ - موجب قساوت قلب است.
- ۲۵ - جز تو خدائی نیست. منزهی تو، من از ستمکارانم.
- ۲۶ - و این همان قله با شکوه و بالا برنده به مقام مقربین است، و هر که طالب محبت و معرفت است باید باین ریسمان محکم چنگ زند. و باین حقیقت اشاره دارد فرمایش رسول الله (ص): " خدا را چنان عبادت کن که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.
- ۲۷ - هر چند نداند که او (خداوند متعال) کیست و چیست. تأمل کن که این مطلب دقیق و سودمند است.
- ۲۸ - چهارم - حزن و اندوه پیوسته.
- ۲۹ - و از اینجاست که از زبان حال تقوی حکایت شده که میگوید: من جز در دل غمگین جای نخواهم گرفت.
- ۳۰ - من در دل‌های شکسته جای دارم.
- ۳۱ - حاصل آنکه: اگر قساوت قلب مانع از آنست که پندها در تو اثر بگذارد، و روز بروز خسران و نکبت در وجود خود احساس میکنی، در شب زنده‌داری مستمر و نماز و روزه بسیار و کمی آمیزش و معاشرت و کم حرف زدن و صلّه رحم و ملاحظت به ایتم کمک بگیر، و برناله و گریه مواظبت کن، و به پدر و مادرت آدم و حوا اقتدا کن و از اَرْحَمِ الرَّاحِمِينَ کمک بخواه و به اَكْرَمِ الْاَكْرَمِينَ توسل جوی، که مصیبت

تو بزرگترین و بلای تو مهمترین بلاهاست که راههای چاره بر تو بسته شده و علل و اسباب درباره تو بی‌اثر مانده و دیگر چارهای و مطلبی و فریادرسی و پناهی جز خدای متعال نیست، شاید خدای متعال به فقر و مسکنت تو رحم کند و بفریادت رسد و دعایت را مستجاب گرداند، که او دعوت مضطربین را جواب میدهد و امید امید داران را ناامید نمیسازد، و رحمت او گسترده، و نعمتهایش متواتر و لطف او عام، و احسان او قدیم است، و او نسبت به کسی که بسوی او امید بندد کریم است - الهی آمین.

۳۲ - انسان بر دین دوست و معاشر خود است پس هر کدام از شما باید بنگرد که با چه کسی آمیزش و دوستی دارد.

۳۳ - پس رو بگردان از کسی که از یاد ما روگردان است، و جز زندگی دنیا را نمی‌جوید.

۳۴ - زیرا همتشینی با او قهراً زهری کشنده است.

۳۵ - و گویا به همه اینها اشاره دارد فرمایش حضرت صادق (ع): "پرهیز که برادری و دوستی کنی با کسیکه برای طمع یا ترس یا خوردن و آشامیدن تو را میخواهد، و بدنبال دوستی و برادری با پرهیزکاران برو هر چند که در تاریکیهای زمین باشد و هر چند عمر خود را در طلب اینان فانی کنی، زیرا خداوند بر روی زمین پس از پیامبران بهتر از آنان نیافریده، و هیچ نعمتی خداوند به بندماش نداده که مثل نعمت دوستی و مصاحبت با اینان باشد. خداوند میفرماید "دوستان در آنروز با یکدیگر دشمنند مگر متقین و پرهیزکاران".

۳۶ - از مولا امیرمؤمنان (ع) روایت شده: "بیست درهم که در راه خدا به برادرم بدهم پیش من بهتر است از اینکه صد درهم به مساکین صدقه دهم.

۳۷ - علی (ع) میفرماید: قلب احمق در دهان اوست، و زبان عاقل در قلب اوست.

- ۳۸ - چنانکه از عادات منافقین است .
- ۳۹ - این حرکتی است ناشی از کینه و حسد در او که چون فرصتی بدست آورند به سبب آنها باطل از باطن شخص به ظاهر او ریزش میکند .
- ۴۰ - دوستی و دشمنی بین آنها برای خدا باشد .
- ۴۱ - هر که انسانی را زنده کند .
- ۴۲ - خود و اهل خویش را از آتش جهنم نگاه دارید .
- ۴۳ - دوستی یکروزمیل است و دوستی یکماه خویشی و قرابت است ، و دوستی یکسال پیوندی بسیار بسیار نزدیک است که هر کس آنرا ببرد خداوند از او خواهد برید .
- ۴۴ - و از اینرو پیامبر اکرم (ص) پیروزی را که در زمان خدیجه بمنزلشان رفت و آمد داشت اکرام میکرد .
- ۴۵ - از دوری دوستان و وحشت قبر و قیامت .
- ۴۶ - بلکه قصد وی از محبت و دوستی ، وسیله‌ای باشد برای تبرک جستن بدعای او و انس بملاقات او و کمک خواستن برای دینش ، و بخدا تقرب جستن بوسیله تحمل رنجها و برآوردن حاجات وی و مانند اینها از کارهایی که شرعاً پسندیده است .
- ۴۷ - هر گاه الفت و دوستی پیدا شد رنج و سختی رخت برمی بندد .
- ۴۸ - و اسیر از دیگران به مراعات و احسان اولی و سزاوارتر است ، پس اکرام وی و دادن خرجی و لباس باو بر تو واجب است - آنگونه که در کتب فقهی بیان شده - وهم لازم است که او را در نزد خویشان خود و دیگران عزیز داری .
- ۴۹ - و اگر میتوانی کاری کنی که زنان جز تو کسی را نشناسند البته انجام ده .
- ۵۰ - زیرا که زن گل است و قهرمان نیست .
- ۵۱ - و خدای تعالی هم از من غیورتر است ، و از غیرت اوست که گناهان آشکار و پنهانی را حرام فرموده .

- ۵۲ - به افلاطون حکیم گفتند: پسر ت عاشق شده، وی پاسخ داد: اکنون در انسانیت بکمال رسیده.
- ۵۳ - غرض از خورد و خوراک سلامتی است نه لذت بردن، که غذاها بمانند دواها هستند، برای آن آفریده شده‌اند که داروهائی برای حفظ سلامت باشند و درد گرسنگی را برطرف کنند و از مرض جلوگیری، غرض آنکه مسئله غذا را در نظرش کوچک نمایند و تحقیر کنند.
- ۵۴ - تا برای رنگ و مزاج و هوش و روزی او سودمند افتد.
- ۵۵ - همانا دلبستن به زور و سیم از زهرهای مهلک است.
- ۵۶ - آنان زنده‌ماند و در پیشگاه پروردگارشان روزی میخورد و به آنچه خداوند از راه فضل و کرمش بآنها داده شادمان هستند.
- ۵۷ - برای افراد خالص از قصد کنندگان آنها.
- ۵۸ - صداهای خود را از صداهای پیامبر(ص) بلندتر نکنید.
- ۵۹ - آیا دوست ندارید که در راه ما ترسی بشما برسد؟
- ۶۰ - و بعد: پس بدان ای طالب رسیدن به خانه خدا.
- ۶۱ - و شک و تردیدی نیست که برای طالب هر خانهای آداب و رسومی است.
- ۶۲ - معرفت خدا و رسیدن به درجه دوستی و انس با اوست و حصول این دو امر امکان ندارد مگر با تصفیه دل.
- ۶۳ - خودداری از تمایلات و شهوات و بریدن از دنیای پست و افکندن نفس در سختیهای از عبادات ظاهری و باطنی.
- ۶۴ - انفاق مال بسیار، و بریدن از اهل و اولاد و وطن، و همدم بودن با افراد شیرین، و پیمودن منزلها و راههای دور، همراه با گرفتاری به عطش و گرمای شدید در بعضی اوقات، و دچار شدن باعمال غیر مأنوس که بر طبع انسان گران است مانند زَمی جَمَره، و طواف و سعی بین صفا و مروه و غیر اینها.
- ۶۵ - به دیدن دستهای مختلف خلق و اجتماع بسیاری از مردم در

- یک سرزمین و بر یک صورت مخصوصاً " در احرام و وقوف در عرفات و مشعر .
- ۶۶ - پس چگونه است گمان تو به قدرتمندترین قدرتمندان و کریمترین کریمان؟
- ۶۷ - بخدا پناه می‌بریم از بدگمانی به آفریدگار .
- ۶۸ - زیرا خداوند که عظمتش بس بزرگ است - خوب نهبان و خوب وکیل و خوب مولا و نیکو یآوری است .
- ۶۹ - از این بلوای بزرگ بخدا پناه می‌بریم .
- ۷۰ - و باین معنا اشاره دارد قول خداوند - که بزرگ است گوینده‌اش :
" بر نیکی و تقوی تعاون و همکاری کنید ."
- ۷۱ و ۷۲ - و هر که داخل آن شود در امان است .
- ۷۳ - چنین گمانی باو - که عظمتش بس جلیل است - نمی‌رود .
- ۷۴ - تا چه رسد به بخشگر مطلق (که بخشش او را قید و شرطی نیست) .
- ۷۵ - چنین گمانی باو نمی‌رود و نه اینطور از فضل او شناخته شده .
- ۷۶ - از بزرگترین گناهان این است که انسان به عرفات حاضر شود و خیال کند که بخشوده نمی‌شود . (خداوند ما را روزی کن) .
- ۷۷ - اگر مثل خلیل خدا ابراهیم است که مثل اوست و گرنه مثل . . . باشد .
- ۷۸ - پس او اسیر شهوات خود است و مثل اینچنین افرادی شایسته آن نیستند که در درجه علماء قرار گیرند و از زمره آنان بشمار آیند .
- ۷۹ - و شبان گله است که گرگ را از گله میرا نند
پس چه خواهد شد اگر شبان‌ها خود گرگ گله باشند؟!
- ۸۰ - فقط علماء از خداوند ترس و خشیت دارند . مقصود علمائی هستند که کردارشان گفتارشان را تصدیق میکند ، و هر کس عملش قولش را تصدیق نکند عالم نیست .

- ۸۱ - از ترس واقع شدن در خلاف .
- ۸۲ - دانش فضائل بسیار دارد .
- ۸۳ - بز نوست که در آنها اندیشه کنی تا انشاء الله بحال تو سودمند افتد .
- ۸۴ - به سخن غیرکسانی که خداوند از لغزشها عصمتشان داده اعتبار و اطمینانی نیست ، و گویا پیامبر (ص) بهممه این مطالب اشاره فرموده که وقتی آیه شریفه " هر کس را که خدا خواهد هدایت کند سینماش را برای پذیرش اسلام گشاده میگرداند " را تلاوت فرمود و از معنای " شرح گشادگی " پرسش کردند فرمود : آن پهلو تهی کردن از سرای فریب (دنیا) و روی آوردن به خانه جاوید (آخرت) و قبل از رسیدن مرگ آماده شدن برای آن میباشد .
- ۸۵ - گویم آری ، راست و درست است .
- ۸۶ - خداوند ما را از چموشی و سرکشی نفس پناهمان دهد و بآنچه که خیر و صلاح ما در آن است توفیقمان بخشد .
- ۸۷ - پس گوئیم : بدانکه فرقه‌های فریب خوردگان و مغروران نا شمار است .
- ۸۸ - گاهی برای فقر و گاه دیگر ...
- ۸۹ - و از خدای عزّو جلّ دور کننده است .
- ۹۰ - برای دوستی فرزندش .
- ۹۱ - (دلیل بر محبت مولاست) نسبت به دومی نه بالعکس . و گذشتگان از روی آوردن دنیا سخت غمگین میشدند و میگفتند : این گناهی است که عقوبتش زود فرا رسیده ، و از پشت کردن دنیا خوشدل میگشتند و میگفتند : مرحبا به شعار صالحان . و آدم مغرور بعکس است که اقبال دنیا را گرامیداشت خدا و پشت کردن دنیا را خواری از سوی خدا می‌پندارد و چنین کس و کسانی اشاره دارد قول خدای عزّ و جلّ : " آیا می‌پندارند اینکه ما به مال و فرزندان یاریشان می‌کنیم سرعت در رساندن خیرات بایشان کرده‌ایم (نه چنین است) بلکه نمی‌فهمند " ،

" بزودی بگیریمشان بتدریج از جائی که ندانند " . " درهای همه چیزها را برویشان گشودیم تا چون فرحناک شدند از آنچه بایشان دادیم ، ناگهان گرفتیمشان بطوریکه ناامید از نجات بودند ."

۹۲ - بفهم و غنیمت بشمار .

۹۳ - خدای متعال میفرماید: " در آنروز خویشی و نسبی بین آنان نخواهد بود و از حال یکدیگر پرسش نتوانند کرد " .

۹۴ - و هیچ کس وزر و گناه دیگری را بعهدہ نخواهد گرفت .

۹۵ - " و هیچ پدری بجای فرزند پاداش نخواهد دید ، بلکه انسان از برادر و مادر و پدر خواهد گریخت " .

۹۶ - " و جز کسی را که خدا راضی باشد ، شفاعت نخواهند کرد ."

۹۷ - اما فریب خوردگان از جهت اول چند فرقه هستند .

۹۸ - همه اینها تنبیه و تأدیب نفس است و خداوند بر باطن و زرفای وی آگاه است ، مخصوصاً بعضی از ایشان که در اموال یتیمان و فقیران و مسکینان فرو می‌روند ، و آنها را در شهوات خود و در راه رضای دوستان و مریدان خود خرج می‌نمایند ، بخیال اینکه بواسطه این عمل مستحق اجر و پاداش بسیار می‌شوند چه که بگمان خود به فقراء کمک میکنند و ثروتمندان را از اشتغال به حقوق واجب بَرُّ الدِّمَّة می‌سازند و با کمک به طلاب ، دین را ترویج میکنند . و خداوند به باطنها آگاه است .

۹۹ - " ای مؤمنان چرا چیزی را که عمل نمی‌کنید میگوئید ، بزرگ گناهی است نزد خدا که بگویید آنچه را که نمی‌کنید " .

۱۰۰ - اول خود را موعظه کن ، سپس مردم را ، وگرنه از من شرم کن .

۱۰۱ - شرق و غرب را از کفر و نفاق پر کرده‌ای .

۱۰۲ - برای حرص بر نفوذ و تأثیر کلماتش در دلها .

۱۰۳ - بلکه اینان بدترین مردم و خوارتر از خَنَاس هستند .

۱۰۴ - در گفتار و عبارات و حرکات گرفتار تَصَنُّع می‌شود .

۱۰۵ - در هیچ حالی از حالات، بلکه دائماً بر تَضَرُّع و اِنابَه مواظبت می‌نمود و در دفع آن (شیطان) از خدای کریم یاری می‌جست و از جهت عقیده و خطر عاقبت به شری ترسان می‌بود. از سوء عاقبت بخدا پناه می‌بریم.

۱۰۶ - اگر چیزی از دنیا ناگهان بایشان رو کند، از شادی خواهند مرد، اینان کجا و ترک دنیا کجا!

۱۰۷ - اگر بر فرض هم قبول کردیم ...

۱۰۸ - خدای متعال از طاعات بی‌نیاز است.

۱۰۹ - در اینموقع در شهوات دنیا غوطه می‌خورد، بگمان اینکه اینها با نفوس قوی و ثبات قدم، انسان را از معارف حقه باز نمی‌دارد.

۱۱۰ - (اینان ضعیفترین مردمند) از جهت عقل و جاهل و احمق‌ترند.

۱۱۱ - و اکنون وی در دیدار محبوب و مجاورت مقام محمود و ملازمت در عین شهود، و پیچیده در طامات است.

۱۱۲ - برای خود مدعی خرق عادات است.

۱۱۳ - (چیزهائی را که) هیچ پیامبر و ولیّی برای خود ادعا نکرده.

۱۱۴ - (که اینها) خود از صفات زشت است و آیا زشتی را با زشتی و رذیله را با رذیله باید دفع کرد؟

۱۱۵ - بگمان اینکه بخدا (جَلَّ جَلالُه) رسیده‌اند. و سرّ این اشتباه

این است که خدای متعال هفتاد حجاب از نور دارد و سالک بیکی از آنها نمی‌رسد مگر اینکه گمان میکند که دیگر از آن مجال گذشت

نیست. و شاید قصه دیدن ابراهیم (ع) ستاره و ماه و خورشید و غروب هر یک را اشاره بهمین باشد.

۱۱۶ - چون بعد از اینکه دید برایش اشراقی پیدا شده و جمالی یافته در آن هنگام به دهشت می‌آید، و گاه بر زبانش کلمه (اَنَا الْحَقُّ)

من حقم) یا کلمه (نیست در لباس من جز خدا) و یا کلمه (من کعبه‌ام بطواف من آییید) و مانند این خرافات بر زبان او جاری می‌شود.

- ۱۱۷ - جام شراب و هم شراب چندان بلوری ورقیق و شفاف شدند که هر دو بیکدیگر مشتبه شدند و کار مشکل گردید. تو گوئی که خمر است و جامی نیست، و گویا تنها جام است و خمری وجود ندارد.
- ۱۱۸ - دربارهٔ او (مسیح (ع)) با شتابه افتادند و گفتند آنچه را گفتند. و به هر حال...
- ۱۱۹ - و مخلصون در خطری بزرگ میباشند.
- ۱۲۰ - از ظلمتهای غرور و آرزو جز با تضرع کامل و بازگشت و توبهٔ راستین بسوی خدا بیرون نتوانی شد، و جز با شناخت عیوب خود از اینجهت که اینها هیچکدام با علم و عقل و این شریعت و سنن و روشهای ائمهٔ هدی (ع) جور نمی‌آید.
- ۱۲۱ - اقتداء به انبیا (ع) و تأسی به ائمهٔ طاهرین (ع).
- ۱۲۲ - همانا در آفرینش آسمانها و زمین... تا براستی تو خلاف وعده نخواهی کرد.
- ۱۲۳ - خداوند بر محمد و آل محمد درود فرست و در فرجشان تعجیل فرما.
- ۱۲۴ - بر شما باد که بین دو گناه حسنه‌ای انجام دهید.
- ۱۲۵ - انسان شتابگر و خود رأی بسیار در هلاکت خواهد افتاد بشکلی که خود نمی‌فهمد.
- ۱۲۶ - که مسلم است غبار خشم چهرهٔ عقل را می‌پوشاند، و چشم او را با پوشیده داشتن از حق باشکال مختلفی نابینا میگرداند.
- ۱۲۷ - بلکه در همهٔ احوال برصانع و خالق خود - جل شانه - اتکاء میکند.
- ۱۲۸ - ای شیخ و بزرگ ما، خدای متعال تو را از آنها قرار دهد که رحمتش آنها را از فرق تا قدم فرا گیرد، نامعات واصل شد، و نوع گفتارت روشنگر صحت و سلامتی مزاج تو است. از بدی حال و تفرقهٔ برادران و کمی یاران خود شکایت کردی، مترس و غم مخور که خدای متعال خوب آفریدگار و محمد (ص) نیکو پیغمبر و علی (ع) و فرزندانش (ع) خوب امامانی هستند.
- ۱۲۹ - با غضب او را بحظیرهٔ القدس (بهشت) خواهند افکند.

- ۱۳۰- که با توکل برای دنیایش و با تقوی برای آخرتش یاری جوید ، و همواره همراه با وقار و عفت باشد ، و قناعت را حرفه خود سازد ، و فقر و نداری را با صبر و دارائی و غنا را با شکرزینت بخشد و سخن کوتاه کند و در خور و خواب خود گاهش دهد ، نه در سلام و تبسم و شکفتگی و احسان . بهره نفس را فراموش کند و گناه گذشته اش را از خاطر نبرد ، با برادران مشورت و با یاران مدارا نماید ، در حوائج آنها کوشا و برای همه آنان دعاگو باشد ، اوقاتش را برای وظائف مختلف تقسیم کند و بانجام وظیفه بگذراند ، و نماز خود مخصوصاً نماز شب را به لهو و لعب و باطل و عقب انداختن ضایع نسازد ، و خویش را امر بمعروف و نهی از منکر کند .
- ۱۳۱- و خداوند جلّ شأنه ولیّ توفیق است و امیدوارم که برای تو پس از سختی آسانی پیش آرد ، و بعد از ذلت عزت ، و پس از فقر بی نیازی پدید آورد و انشاء الله تعالی از رستگاران گردید .
- ۱۳۲- این سستی و تحیر از چیست؟ مگر باب او برای داخل شوندگان باز و برای طالبین گشاده نیست؟
- ۱۳۳- هر کس وجبی بمن نزدیک شود ، یک قدم به وی نزدیک خواهم گشت .
- ۱۳۴- اگر پشت کنندگان بمن بدانند که چقدر بآنها اشتیاق دارم از شوق خواهند مرد .
- ۱۳۵- کوچ کننده بسوی او راهش نزدیک است .
- ۱۳۶- و اوست که توبه بندگان را می پذیرد .
- ۱۳۷- پس همچون سگ بدرگاهش دم بجنبان و تملّق کن شاید انشاء الله بتو نظر رحمت و خشنودی نماید .
- ۱۳۸- اگر تشنه ای اندکی آب برای تو کافی است .
- ۱۳۹- ای پسندیده خصال و نیکو افعال .
- ۱۴۰- شروطی است که باید رعایت شود .
- ۱۴۱- پس ناچار است از اعتدال مزاج ، و اینکه ادب یافته بآداب شرع و رنجور از گناهان و ترک کننده آن باشد و پاکدامن و راستگو و

- روگردان از فسق و فجور و خیانت و مکر و حيله باشد .
- ۱۴۲ - و از امر معاش آسوده خاطر باشد ، یابا دارائی و یا با قناعت و توکل .
- ۱۴۳ - شایسته نیست که در باب معارف داخل شود چه رسد که آن را وسیله کسب معاش خود قرار دهد .
- ۱۴۴ - حرفه غیر از معرفت است و بکار گرفتن حيله برای دسترسی به شهوت و طبیعت غیر از میل و توجه بآخرت است که ایندو (دنیا و آخرت) دو هوو هستند که یک جا جمع نخواهند شد .
- ۱۴۵ - و اینکه علم و علماء را تعظیم کند .
- ۱۴۶ - و اینکه همیشه غممنده باشد و شادیش در چهره و غمش در دل باشد .
- ۱۴۷ - راز دار باشد اگر رازی باو سپردند .
- ۱۴۸ - بگو ای سالکان من راه سلوک شما را نمی‌روم و شما هم راهی را که من می‌روم نخواهید رفت و نه من سالک راه شمایم ، شما براه خود و من هم براه خود .
- ۱۴۹ - ای عالم مجاهدی که شب و روز مجاهده میکنی ، تا خود را در زمره علماء راشدین و فقهاء مجتهدین درآوری ، چیزی را بخاطر سپرده‌ای و چیزهای بسیاری از توغائب مانده است ، از خواب و چرتت بیدار شو ، تا اموری را که از جهت تحصیل آداب و شرائط علم و مواظبت بر آن بر تو مشکل شده مشاهده کنی .
- ۱۵۰ - بدانکه در خبر آمده : علماء وارثان پیامبرانند ، شک و تردیدی نیست که مراد از این ارث درهم و دینار نیست ، بلکه مراد حیثیت نبوت و تبلیغ احکام و باز گرداندن توده مردم است از راههای کج به جاده مستقیم و نگهداری آنان در آن راه تا آنجا که ممکن است از اینرو بر هر عالمی لازم است که اموری را مراعات کند تا این وراثت تحقق یابد و کجا تو اینها را مراعات میکنی؟! یکی اینکه در خانه

ننشیند و اشتغال مردم به منکرات را ببیند، در صورتیکه میتواند جلوی آنها را با شرائطنهی از منکر بگیرد. و ترتیب اینکار از اینجاست که در آغاز به اصلاح خود پردازد که بر انجام طاعات و ترک محرمات مواظبت کند سپس به آموزش اهل بیت و اقوام سپس به آموزش همسایگان خود و سپس مردم بازار پردازد بطوریکه اذیت و آزارش بر احدی نرسد و سپس به آموزش اهل محل و شهر و روستاها و بادیهها پردازد و بهمین منوال تا دورترین نقاط جهان بقدر وسع و قدرت پیش رود مادامیکه افرادی بقدر کفایت پیدا نشوند. و هیچیک از واجبات عینی و کفائی از این مهمتر نیست. پس کجائی، های سستی کننده و مسامحه کننده در مراعات این شرایط؟!!

۱۵۱ - و از جمله اینکه صبور باشد و تحمل مشکلات را بحساب خدا گذارد مثل کسانیکه در جفاء مخلوق صبر پیشه بودند.

۱۵۲ - قوم مرا هدایت کن که نمی دانند.

۱۵۳ - چقدر فرق دارد! و از جمله اینکه حقیقتاً در حاجات و گرفتاریهای مسلمین پناه و ملاذ آنان باشد.

۱۵۴ - و از جمله اینکه هم و غرض در همه حرکات و سکنات خود نداشته باشد مگر هدایت و متدین و متشرع ساختن مردم به هر سبب ممکن و به هر حیلماهی که امکان پذیرد و بدست هر کس که این کار جریان پیدا کند کوچک باشد یا بزرگ، وضعی باشد یا شریف، هر چند که در باطن، او سبب اصلی است ولی مراد او این باشد که کار پیش رود ولو اینکه در ظاهر باسم دیگری تمام شود.

۱۵۵ - چه رسد در عمل کردن آن در جای خود هیئات هیئات. و از جمله اینکه برای خاطر خداوند فروتنی کند بی آنکه برای غرضی یا طمعی و یا غیره باشد. و شرف کامل حاصل نمیشود جز بواسطه تواضع برای خداجل جلاله. و اما این شدت خضوع و کرنشی که نسبت به اعیان و ثروتمندان و مالداران و غیر آنان در زمان ما شایع گشته و اینرا

تواضع نامیدمانند، غلطو تدلیس و مکر و تلبیس و تملّق و ذلت است و مذموم میباشد و این از جهتِ تفریط در فضیلت تواضع شیوع پیدا کرده است. خداوند ما را از این کار حفظ فرما.

۱۵۶ - نسبت به مردم متواضع و اهل خشوع با ایشان.

۱۵۷ - و عدل حقیقی آن است که به هر صاحب حقی حقّش داده شود.

۱۵۸ - و از جمله اینک: از مولای خود در یک آن غافل نگردد.

۱۵۹ - و از جمله اینک: عالم باید با هیبت در نزد دیگران منصور و مؤید باشد، پس از آنکه از حاکمان دنیا قطع طمع کرده و خوف الهی جَلَّتْ عَظَمَتُهُ را در اندرون جاننش جای داده باشد.

۱۶۰ - این سستی و کسالت و تنبلی و خود خوری چیست؟

۱۶۱ - اگر پشت کنندگان بمن بدانند که چقدر بآنان اشتیاق دارم از شوق خواهند مرد.

۱۶۲ - که خداوند جلیل آمرزنده است و اولیاء گرامی او نیز باینکار مأمورند.

۱۶۳ - اینکه دوستی یکسال رحم و خویشی است و آن قرابت و نزدیکی است مانند قرابت خانوادگی و نسبی و دوری آنها آتش سوزان است. ۱۶۴ - و لذا گفته شده همه مصیبتهای زمانه را غیر از دوری یار آسان یافتیم. و دیگری گوید: میگویند که مرگ بر جوانمرد سنگین است ولی دوری دوستان بخدا قسم سخت تر است.

۱۶۵ - خداوند ما و شما را برسیدن باین مرتبه بزرگ موفق بدارد.

۱۶۶ - برادری پیمانی است که وفای بآن واجب است.

۱۶۷ - که برای خلاصی از گرفتاریهای اخروی از آن کمک گرفته می شود.

۱۶۸ - خداوند ما را به قیام بر حقوق برادران موفق بدار بحق محمد و آل پاک او علیهم السلام.

۱۶۹ - چیست این سستی در امر آخرت و تنبلی در اطاعت عقول

ظاهره (ائمه)؟ آیا مرگ حتمی را فراموش کرده‌اید؟ که در یک آن ارکان لذت‌های شما را ویران می‌سازد و بنیان غریزه‌ها و شهوت‌ها را بهم میریزد. آیا یاد مرگ نمی‌تواند از دنیا بی‌بزاری آرد و با آخرت جلب نماید؟ مگر راستگوترین راستگویان نگفته: هر که مرگ را در شبانه روز بیست بار بخاطر آرد با شهیدان احد محشور خواهد شد؟ مگر یاد مرگ رادر کمال سودمندی و تأثیر نیافتید؟ و شاید مانع قلب شما از یاد مرگ گرفتاری و اشتغال آنست به غیر مرگ و آماده نبودن برای آخرت، وگرنه بی‌شک مسافر هیچ همی‌ندارد مگر آماده کردن اسباب سفر و آماده ساختن خود برای آن. پس هر که در حال فراغ و بیگاری اندیشه کند، باید سرورش نسبت بدنیا و شهوات دنیا فروکش کند، و آرزوی کم و لذتها از کاش برود.

پس عاقل کسی است که خود را برای مرگ آماده سازد و لذت پس عاقل کسی است که خود را برای مرگ آماده سازد و برای بهره‌وری از نعمتها مهیا کند. و اگر میخواهی باین مطلب دست یابی در حال مردگانی که در شهوت‌ها فرو رفته بودند بسبب آرزوهای دراز و به بدی حالشان بنگر که چگونه از عیش و عشرت جدا شده و به وحشت هجران گرفتار آمدند، واز کاخهای وسیع به قبرهای تنگ، و از زیبایی و آراستگی به زشتی ظاهر و باطن دچار شدند. از کورش با زبان فصیح و ملیح بپرس و بگو: ای قبر ترا بخدا آیا زیباییهایش برفت و آن قد و قامت و قیافه خرم تغییر یافت؟ تا با جوابی کاملتر بتو گوید:

۱۷۰ - در حالیکه از این احوال غافل بوده است و در دام حرص به زندگی و جمع مال گرفتار. پس حسرت‌های آینده خود را بر اینها قیاس کن. در هر حال ای دوست من این مطلب را غنیمت شمار و بدان که حالات مردم و خود انسان در یاد مرگ اقسامی هستند:

دستمای در دنیا و شهواتش فرو رفته و در لجن لذت‌های آن

غوطه ورنند .

دستمای سالک ولی تازه کار میباشد .

دستمای عارف باآخر رسیده‌اند .

دسته اول مرگ را جز بعنوان ناگوار و مذموم بیاد نمی‌آورد ، زیرا مرگ او را از محبوبش (دنیا) جدا میکند ، و بین او و خواستماش حاجب و مانع میگردد ، بلکه از آن میگریزد و با آن دشمنی میورزد و چون بناچار او را خواهد دید ، از یاد آن جز دوری بهرهای نمی‌برد .
دسته دوم با یاد مرگ برای عمل به خیرات و شتاب به کسب و فضائل ملکات انسانی آماده میگردد ، از مرگ کراهت دارد که نکند قبل از رسیدن به این ملکات و فضائل مرگ او را دریابد — و البته اگر در این حال بمیرد معذور است و از سگهای جهان فریب بشمار نمی‌رود بلکه از کسانی که لقا خدا را مکروه میدانند و خدانی از دیدار آنان کراهت دارد بحساب نمی‌آید — و علامت آن مشغول شدن به چیزهایی است که او را برای مرگ آماده کرده و به توشه برداری برای معاد پیش از مرگ مهیا میسازد .

و اما دسته سوم — هرچند که در ذکر آن فایدهای برای ما نهفته نیست — مرگ را بخاطر دارند و مشتاق آنند از جهت دوستی و شوقی که بآن دارند زیرا که وسیله دیدار و رسیدن به محبوب است ، ولذا امیرمؤمنان (ع) فرمود: بخدا فرزند ابیطالب ... زیرا در مرگ خلاصی از زندان طبیعت و رسیدن بدرجات عالی و بلند نهفته است . و باین مطلب اشاره دارد سخن آن بزرگوار (ع) (وقتی فرق مبارکش شکافته شد) : بخدا رستگار شدم .

و دستمای دیگر نیز وجود دازد بالاتر و برتر از این ، جز اینکه فعلاً جای ذکر آن نیست . در هر صورت ...

۱۷۱ — از مولا امیر مؤمنان (ع) روایت شده: هر کس به فقر دچار شود به چهار خصلت دچار شده: ضعف در یقین ، نقصان در عقل ،

سستی در دین، کم شرمی در چهره.

۱۷۲ - زیرا خدای جلّ شأنه که عالم به شایسته‌ترین چیزها برای بندگان میباشد فقر را برای وی مقدر کرده، و لازمه آن اینست که اگر شکایتی نیز دارد جز بدرگاه الهی در دل شب شکایت نبرد.

۱۷۳ - زیرا که زیاده از مقدار ضرورت فتنه و امتحان است، که خداوند آنرا به بنده میدهد تا ببیند با آن چه میکند، پس اگر بوسیله آن بخشش گناه کرد او را عذاب خواهد نمود و یا لاقلاً از او حساب میکشد - پناه به خدا.

۱۷۴ - باید بر مولایش توکل کند و از آنچه در دست مردم است مأیوس گردد.

۱۷۵ - که تواضع فقیر اینست که به اغنیاء تکبر کند از اینجهت که غنی هستند.

۱۷۶ - چهارم: وقتی آنها را می‌بیند که در باطل فرو رفته‌اند با آنها مداهنه و مسامحه نکند، بخاطر طمع به حطام و پس مانده دنیا که در دست آنهاست.

۱۷۷ - زیرا رسیدن به سعادت ابدی با فقر آسانتر است.

۱۷۸ - که این انفاق نزد خدا از چند جهت از بذل و بخشش اغنیاء برتر و بالاتر است که اینجا جای تفصیل آن نیست و خدا عالم است.

۱۷۹ - هفتم: وقتی کسی به وی مالی دهد اگر بداند حرام است واجبست که از گرفتنش خودداری کند و اگر بداند که آن مشته است و یا حلال است ولی در گرفتنش منت است بهتر آنکه آن را برگرداند، و اگر بداند که هدیه حلال و بی‌منت است مستحب است که بپذیرد به پیروی از نبی اکرم (ص) و ائمه (ع). و اگر از صدقات است در صورتیکه مستحق هم باشد، باز هم اگر بفهمد که از روی ریا به وی داده میشود میتوان گفت گرفتن آن جایز نیست البته اگر حتماً بداند که اعانت بر گناه حساب میشود:

و فقیر باید از سؤال خودداری کند، که سؤال فقر حاضراست و حسابش طولانی است زیرا که سؤال غالباً از آفتها بدور نیست، زیرا متضمن شکایت و رفتن آبرو و ذلت در نزد غیر خدای تعالی است و آزار مسئول (آنکه از وی درخواست شود)، و اदार کردن او به بخشش از روی ریاء و شرم و جبر موجب دشنام گوئی و آزار سائل و دیگر آفات میگردد. و لذا روایت است که سؤال از مردم از فواحش (کارهای بسیار زشت) است، بلکه در صورت اضطرار جایز است، بلکه واجب است جز اینکه تشخیص آن خیلی مشکل است.

۱۸۰ - از اهل ذکر بپرسید.

۱۸۱ - خداوند برای جنگها مردانی آفریده و مردانی را هم برای کاسه آبگوشت.

۱۸۲ - آری هر صبری جمیل است جز آنکه صبر درباره تو قبیح است. و هر بی‌صبری و نالهای قبیح است جز ناله بخاطر دوری از تو که جمیل است. و هر تلخی سهل و گوارا است جز تلخی دوری از تو که بینهایت سخت است و لذا برای چون توئی گریه کنندگان باید بگیرند و ناله کنندگان بنالند. هر من گران است که دیگران را ببینم و ترا نبینم و ناله و شکایتی از من بتو نرسد. بجان تو قسم که سوگند بسیار بزرگی است که فراق تو در غایت سختی است و صبر بر آن طاقت فرسا. ۱۸۳ - جفت شدن دو ستاره است که نحس‌آور است یا زدو خورد با پلیدان یا چاپلوسی مفسدین است.

۱۸۴ - آیا شما از آنان نیستید که دین بدستشان یاری شده و ارکان شرع مبین استوار میگردد؟ مگر از آنها نیستید که در طاعات و تقوی غرقماند و به وسائل قرب و نزدیکی بخداوند موفقند؟ حاصل اینکه مگر شما بهترین سواران و بخشنده‌ترین جهانیان نیستید؟

۱۸۵ - من از همدیفان جدا مانده‌ام، منم که در عقل و ارکان سست گشتم، طاعتم فاسد و سرمایه‌ام تباه و تجارت‌م زیانبار گشته عمرم هدر

رفته و گناهانم باقی مانده است. از زندگی توشه‌ای برنداشته‌ام و مرگم نزدیک شده است.

۱۸۶ - همواره شغل من اینست که بگویم: آیا راهی نیست آیا راهی نیست؟

۱۸۷ - ای قاصد قافله بمن خبر ده

که اهل حمی در حق ما چه گفتند؟

آیا از ما خشنود بودند و به‌وفا تمایل داشتند

یا به هجران و دوری و جفا ادامه می‌دهند؟

۱۸۸ - نه خبری آمده و نه وحیی نازل گشته، اما پر او چرا (خبر آمده) و اما از او خبری نه! چه شگفت است و بسی تعجب.

۱۸۹ - به سبب میلی که بدنیا دارید و به لهُو و لعب آن مشغولید و گرفتار آرزوهای دراز و پیروی هوای نفس و امثال اینها هستید.

۱۹۰ - بنده من مرا اطاعت کن تا ترا مثل خود قرار دهم.

۱۹۱ - در راه خدا از هیچ ملامتی باک نداری.

۱۹۲ - غذایت علف بیابان و نوشابهات آب جوی‌هاست، شب را بسر میبری و هم وفکری نداری و در روز هم گرفتاری برای شما نیست.

۱۹۳ - غم و اندوهم را بخدا شکایت میکنم.

۱۹۴ - خداوندا از غربتم و دوری خانمام و کمی توشه‌ام و معرفتم و بی‌ارزش بودنم نزد مردم بتو شکایت میکنم و تو ارحم الراحمینی.

۱۹۵ - بیشتر خوراک موسی علف زمین و برگ درختان بود، منزله است کسیکه باطن همه چیزها بدست اوست.

۱۹۶ - دلش آنچه را دید تکذیب نکرد، زمان گذشت و دلم میگوید: حتماً تو می‌آیی.

۱۹۷ - چون معشوق عاشق را جذب میکند از جائیکه نمی‌داند و امید ندارد و بخاطرش نمیگذرد. و از آن جذب در دل عاشق جز خوف آمیخته به یأس همراه با طلب دائمی پدید نمی‌آید.

- ۱۹۸ - بخوان برای من ای منتها آرزویم به لحن عراقی
ای شتر من استراحت کن که زمان جدائی بسر آمد
ای زمین اشکم را فرو بر که باندازه کافی آمد
بنوش ای نفس گلاب را که پاکیزه و صاف شده
ای بنده من بسوی ما برگشتی آفرین بر تو
چه خوب وزیدی ای باد صبا
- ۱۹۹ - در راه تو سرگردان گشتم دستم را بگیر
ای آنکه راهنمای کسی هستی که سرگردان توست
اگر گوئی مثل مشهور است که اگر دل تو با من باشد پس پیش
من هستی اگر چه در یمن باشی پس دیگر جای اضطراب و عجله نیست.
۲۰۰ - دوری تو باد صرصر است
که در روز نحس پیوسته میوزد
چو ساعتی از دیدهام غایب شوی
آن ساعت سخت تلخ و ناگوار است
۲۰۱ - آیا راهی برای دیدار هست
که شوق ملاقات در من بدرازا کشیده
و در این بین جرعمای بگام ریخته
که طمعش ذائقهام را تلخ ساخته
اشکهایم بر گونهام جاری شده
و در حال سیلان و ریزش است
- ۲۰۲ - اول چیزی که عاشق صادق نثار میکند انس و راحت خویش
است، و بعد همه مملوکات و خواستهها را، حتی آبرو و اختیار خود
را، سپس روح خویش را بذل میکند و با وجود هر خطر بزرگ و ترس
بسیار به خدمت محبوب خود واصل میگردد. ولی کجا بچنین مقام
عالی مشکلی دست میتوانی یافت؟ هیهات هیهات، گفتم: بلی، امر
بر این منوال است اگر میلی حتمی و سخت بمن داری.

- ۲۰۳ - که این برای محبوب از همه لذتها بالاتر است .
- ۲۰۴ - محبت یکی از اسرار الهی است و جایگاهش دل انسانی میباشد که هیچکس جز خدا بدان آگاه نگردد ، و غیر از اینها از راههای دیگر .
- ۲۰۵ - من جز این چیزی ندانم که ترکم .
خدا از تمام دنیا ترا بمن ارزانی کند
ولو اینکه مرا در بهشت از غلمان بی بهره نماید
من چسان دین و دل را از تو دریغ کنم
در حالیکه صنعان دین خود را از دختر ترسا مضایقه نکرد *
- ۲۰۶ - برای مردم ثابت شده که من عاشقم
و لکن نمیدانند که محبوب من کیست ؟
- ۲۰۷ - هر روز برای من غشی و بیهوشی است بالاتر از قبلی .
- ۲۰۸ - اما آنچه دل را میگدازد و اعضاء داخلی را قطعه قطعه میکند
آن آخری است .
- ۲۰۹ - گویم : آری همچنانست که تو گوئی و بالاتر از آنچه میگویند
مگر اینکه امری دیگر می یابیم که اینست :
- ۲۱۰ - شد آنچه شد و بود آنچه بود .
- ۲۱۱ - ای آنکه زیبایی بیمانند داری با غریب مدارا کن .
- ۲۱۲ - دل را برای همیشه مالک گشته ای .
- ۲۱۳ - از خود و دوستان و خویشان و همسایگان و همشهریها و اهل
ملتم بتو شکایت می آورم که همه یک سخن بر علیه منند و کسی جز
تو نیست که در کار خود از او یاری جویم ، اگر مرحمت خواهی آورد
اکنون وقت آن رسیده ، پس ای نجات بخش غریقان و هلاک شوندگان
دستم بگیر .
- ۲۱۴ - برای تو بر من منت است .
- ۲۱۵ - چه شگفت است این .
- ۲۱۶ - از هر جا تو را صدا کنم ، شاید نالمام بشنوی .

- ۲۱۷ - بحق دوستی و قرابت از تو می‌خواهم که آنچه را طاقت ندارم بر من بار نکنی .
- ۲۱۸ - مگر یتیم نبودی پناحت دادم ، و کم گشته بودی رهنمائیت کردم ، و محتاج بودی بی‌نیازت ساختم .
- ۲۱۹ - گفتم خداوند جزای خیرت دهد که مرا از چیزی آگاه کردی که بکلی از آن غافل بودم .
- ۲۲۰ - ۱ - اندیشه کن به این سفارش اول صبح ۲ - و کمال مراقبت در همه روز ۳ - و محاسبه هنگام خواب - ۴ - و تدارک و تنبیه و مجازات خود اگر خطائی کرده‌ای از راه مخالفت با نفس به تفصیلی که در کتب اخلاق مذکور است و با کمال مواظبت انشاء الله تعالی . ساعتی خلوت با خدا با گریه و زاری و خضوع و خشوع ، و بهتر است که بین نماز مغرب و عشاء باشد . یا بعد از عشاء و آن سجده معهود (مورد نظر) را بجای آورد ، و بقدر توفیق با کمال حضور و توجه بخدا و اعراض از هر چیز غیر او مثل اینکه جز او معبودی نیست ، وی را یاد کند .
- ۲۲۱ - در روز و شب و در حال خواب و بیداری .
- ۲۲۲ - خواب برادر مرگ است .
- ۲۲۳ - خداوند جانها را بهنگام مرگ میگیرد و جانهایی را که در خواب نمرده‌اند نیز میگیرد .
- ۲۲۴ - چنانکه مرده را در قبر می‌نهند .
- ۲۲۵ - آنهایی را که مرگشان مقدر شده نگهمیدارد و بقیه را تا مدت معین بر میگرداند .
- ۲۲۶ - گوید : خدایا مرا برگردان تا عملی صالح در مورد آنچه ترک کردم بجای آورم .
- ۲۲۷ - نه چنین است ، این سخنی است که وی میگوید .
- ۲۲۸ - بگو خدا و سپس آنها را رها کن .
- ۲۲۹ - آسمان و زمین گنجایش مرا ندارد ، بلکه دل بنده مؤمنم

گنجایش مرا دارد .

۲۳۰ - ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم از برداشتن آن امتناع کردند و انسان آنرا برداشت .

۲۳۱ - هر کس خود را بشناسد خدا را شناخته .

۲۳۲ - و در جان‌های شما نشانه‌هایی است آیا بینا نمی‌شوید . و بزودی آیات خود را در آفاق و در خودشان بآنان نشان دهیم تا بر ایشان روشن شود که او بر حق است .

۲۳۳ - خداوند اراده کرده که فقط از شما اهل‌بیت رجس و گناه را بردارد و شما را تطهیر کامل نماید .

۲۳۴ - کسانی که ایمان آوردند و تقوی پیشه داشتند در زندگی دنیا و در آخرت بر آنان بشارت باد ، کلمات خدا را تبدیل و تغییر نیست .

۲۳۵ - هر که دری را بکوبد برویش گشوده خواهد شد .

۲۳۶ - هر که از خانماش برای مهاجرت بسوی خدا و پیامبر بیرون شود سپس مرگ او را دریابد ، اجرش با خداست .

۲۳۷ - آتش افروخته‌ی خداوند ، که بر دلها احاطه دارد و چون ستونی بر آنها افروخته خواهد شد .

۲۳۸ - ای آنکه اسمت دواء و ذکرت شفا است .

۲۳۹ - داروی تو در توست و نمی‌دانی

و بیماری تو از توست و نمی‌فهمی

۲۴۰ - آنان و جهنم چنانند که گویی آنرا می‌بینند و در آن گرفتار عذاب می‌باشند .

۲۴۱ - امام چهارم حضرت علی بن الحسین (ع) فرمودند: «ملک تو چندان رفیع است که اشیاء قبل از رسیدن به پایان آن ساقط می‌شوند ، و بالاترین وصف و صف کنندگان به کمترین چیزی که بخود اختصاص داده‌ای نمی‌رسد ، صفات در تو گم است و تعریف‌ها درباره‌ی تو پریشان است و اوهام دقیق در کبریائی تو منحیر است .» پس خدا را درک

نمی‌کند و نمی‌بیند جز خودش و کسی نمی‌داند که او چیست جز خود او.

۲۴۲ - ترا به توشناختم و تو مرا بخود زاهنمائی کردی و بسوی خود خواندی و اگر تو نبودی نمیدانستم که تو کیستی؟

۲۴۳ - چنانکه عادت جهال صوفیه که خدا ذلیلشان کند - میباشد. ۲۴۴ - جز دوری نمی‌آورد.

۲۴۵ - از آنچه گفتم بفهم که خواستن تو محبت الهی را یا گناه کردن امر فاسدی است، و چگونه نمیدانی که معصیت محبوب، خود موجب نفرت است و با محبت وی جمع نمی‌شود؟ وقتی بر تو محقق شد که ترک معصیت اول و آخر و ظاهر و باطن دین است، پس بمجاهده دست بزن و با تمام کوشش از لحظهای که سر از بستر بزمیداری تا شب که می‌خوابی در همه آنات بکمال جدیت، مراقبت داشته باش. و در محضر مقدس الهی ملازم ادب باش، و بدانکه تو به جمیع اعضاء وجودت اسیر قدرت اویبی، پس حرمت حضورش را رعایت کن، و او را چنان عبادت کن که گویا او را می‌بینی، که اگر تو او را نمی‌بینی او ترا می‌بیند. همواره متوجه عظمت حق و خردی خود و رفعت او و پستی خود و عزت وی و ذلت خود و غنای او و نیاز خود باش و از زشتی غفلت خود در حضور او که همیشه ملتفت توست غافل مباش و در پیشگاه او چون بنده ذلیل و ضعیفی بایست، و در زیر قدم او آنچنان که سگ ضعیفی دم می‌جنباند و تَبَّصُّهُ می‌کند تَمَلَّقُ و چابلوسی کن، آیا این شرف و افتخار برای تو بس نیست که بتو اجازه داده اسم عظیم او را بزبان کثیفت که به نجاست گناه آلوده شده ذکر کنی؟! ۲۴۶ - شتاب کن شتاب کن به توبه راستین، و عجله عجله در کوشش و مراقبت.

۲۴۷ - در وسائل و دیگر کتب اخبار باب مستقلی برای این مطلب باز شده مراجعه کن تا عظمت آنرا بشناسی و نصیب خود را بدست آوری.

۲۴۸ - بلکه هر محبتی که به محبت حق باز نگردد ارزش ندارد. سپس بعد از آن...

۲۴۹ - سپس بعد از آنحضرت، امیرالمؤمنین (ع) سپس ائمه معصومین علیهم السلام سپس پیامبران و ملائکه سپس اوصیاء، سپس علماء، سپس اولیاء.

۲۵۰ - حاصل اینکه: راهی به قرب الهی جز اطاعت از شرع شریف در هر کلی و جزئی وجود ندارد.

۲۵۱ - دنیا فقط لهو و لعب است.

۲۵۲ - پسر! دنیا دریائی ژرف است که بیشتر مردم در آن غرقه گشتند.

۲۵۳ - ای بهشتیان سوار شوید.

۲۵۴ - ای دوزخیان خفه شوید.

۲۵۵ - خدایا تو میدانی که چقدر گناه کرده‌ام، و میدانی که چه اندازه بر خویش اسراف روا داشتم، پس مرا یا بنده مطیع قرار ده که گرامیم داری و یا بنده گناهکار که مورد رحمتم قرار دهی.

الهی! گویا نفس خود را می‌بینم که در گودال گور خوابیده و تشییع کنندگان از سر قبر رفته‌اند، و غریب بر غربت او میگردد و قوم و خویش مشفق و مهربان اشک میریزد، و از لب قبر دوستان و خویشان او که در زندگی با وی در مشکلات مساوی بودند و همراهی میکردند او را صدا زنند، و بر کسانیکه او را می‌نگرند و کسانیکه او را سر بر بالین خاک نهاده می‌بینند بیچارگی و عجز و ناتوانی او برای پیدا کردن راه نجات پوشیده نیست.

پس گوئی: ای ملائکه من اینک این شخص فرید و تنهائی است که اقرباء و خویشان از وی دور رفته‌اند و غریب و یگانه‌ای است که اهل و خانواده‌اش رهایش کرده‌اند. و اکنون در قبر تنها و غریب مانده است او در دنیا مرا میخوانده او بر من تازه وارد است و به نظر کردن من

بر او امیدوار بوده و مهمانی کردن من در اینموقع نیکو است و خداوند
تواز دوستان و نزدیکانم بمن مهربانتری. خدای من: بر من خشم مگیر
که نیروی تحمل غضب تو را ندارم، و بر من غضب و سخط نداشته
باش که توان تحملش را ندارم، خداوند آیا مادرم برای جهنم مرا
پروریده؟ پس ای کاش نیروی پروریده بود، یا برای شقاوت مرا زائیده که کاش
نزائیده بود.

۲۵۶ - از سخنان اوست - خداوند مقامش را بالا برد -:

ای عبدالوهاب چگونه از نعمتهایی که پروردگار اعظم جل جلاله
به تو بخشیده غفلت داری، که نمی دانم کدامیک آنها را با قلم ناتوانم
بنگارم و حال آنکه اگر درختان قلم و ملائکه و جن و انس نویسنده و
دریابا مرکب شوند و بنویسند تا جائیکه کساغذها و قلمها و مرکبها
تمام شود قطره‌ای از عجایب نعمت و ذره‌ای از آلاء شگفت آور او را
نتوانند نوشت.

منزهی تو ای خدا! اگر همه عمر را در طاعت تو مصروف داریم
و یک چشم بهم زدن از حضور تو غفلت نکنیم البته که از عهده
اداء یکی از حقوق تو بر نیائیم. چگونه توانیم و حال آنکه مصیبت
ما بزرگ و اندوه ما عظیم است و عمرهای خود را در غفلت از تو
گذرانده‌ایم، با اینکه سزاوار آنست که از عظمت محض و جلالت سلطنت
تو آنی غافل نشویم، نمیدانم بچه عقلی و با چه دلیلی از ملازمت
عظمت پر بها و محضر شریف تو روی گردانده‌ایم در حالیکه بزرگی
و عظمت تو آسمانها وزمین را پر کرده و عقلهای انبیاء را متحیر ساخته
و دلهای عارفان را بلرزه درآورده است.

ای حسرت که سودهائی از مراقبت تو و گهرهایی از رحمتها و
کرامتهای تو از دست ما رفته. وا مصیبت که به غفلت خود افزودهایم
و در حضور تو بر ارتکاب گناهان مهلک و جرمهای بد عاقبت جری
شده‌ایم، وای که روهای خود و نامه اعمال خویش را سیاه کرده‌ایم،

و با گناهان و اعمال متعفن خود فرشتگانی را که اعمال زشت ما را می‌نویسند آزوده‌ایم .

چه تیرهای خطا و گناهی که کبد دین را شکافت و چه سر نیزه‌های تیز زبان ما که با غیبت و دروغ و فحش و لعن و مسخره‌گی و مخاصمه و مجادله و افتراء و آزار دل شریعت یعنی دل‌های پاک انبیاء و مرسلین را درید .

و براستی که ما دل‌های خود را از قابلیت ادراک شرف مراقبت و لطف اطاعت تو بیرون بردهایم . و از وقتیکه با زبان بذکر تو پرداختیم با دل‌های خالی و بی‌حقیقت خود از تو اعراض نمودیم و آنرا متوجه آرزوهای بی‌مورد و شهوات تاریک خود از قبیل جاه و اعتبار و درهم و دینار و اثاث و زمین و ... ساختیم . و اگر زشتی‌های این اعمال و افکار که گفتیم و در حال نماز در دل ما میگذرد ظاهر شود و صحیفه‌ای مشتمل بر آنچه که در نماز بر قلب ما گذشته منتشر گردد البته که امری زشت و گاری شنیع و چیزی منکر و قبیح خواهیم دید و هرگز از نماز حرفی و از حضور قلب لحظه‌ای پیدا نخواهد شد . و اگر نماز ما بر این منوال است ، نمازی که بزرگترین امید ما برای قرب به تو است ، پس وای بر بی‌آبرویی ما از دیگر زشتی‌های اعمال و قباحتهای کارهایمان که مرتکب شده‌ایم .

پس به چه روئی بملاقات تو آئیم و با چه بدن در مقابل تو بایستیم و با کدام زبان با تو سخن گوئیم در آن روزیکه بندهای استخوان انبیاء می‌لرزد و ارکان زمین و آسمانها به لرزه و دل‌های عارفان به دهشت و عقل مقربان به اضطراب می‌افتند . و زبان شیوا سخنان لال و ذهن رسا گویان در تشویش میماند و آسمان میشکافد و گرمای هوا شدید میشود و بلاء افزون میگردد .

روزیکه بلوی خوبان و بدان را فرا میگیرد و انتظار طولانی‌شده و نظام موجودات بهم می‌ریزد و فریاد پشت فریاد و ناله پشت ناله

بگوش میرسد، یکی فریاد بر میآورد و او بیلاهِ، و دیگری داد میزند و اعطشاه، و دیگری میگوید وامصیبتاه، و آن یکی واغوثاه و آندیگری واذلّه. روزیکه همه برای حضور در پیشگاه رب العالمین برمیخیزند و کارگزاران و لشکریان حق یعنی ملائکه خشمگین و سختگیر و تند خو و اخمو با چهرهای وحشتناک و اجسامی ستبر و بزرگ و با گرزهای آتشین بر مردم احاطه کرده‌اند و مردم در دست آنها در اسارت ذلت و خواری هستند و آنها را بطرف حساب می‌رانند.

نمیدانم حال ما در آن روز در برابر تو چه خواهد بود. و کوهی و طاقت ما برای تحمل این سختیها که کوههای محکم بلکه زمینها و آسمانها از تحمل یکی از آنها عاجزند؟ و چه مناسبتی است بین گوشت و استخوان و میان آن آتش؟ و چه کسی طاقت زنجیرها و غلها و عقربها و مارهای جهنم که چون کوهی هستند را دارد؟ و کدام جسم تاب چشیدن زقوم و ضریع (دو گیاهی هستند در دوزخ) را در خود می‌بیند؟ و چه کسی ما را از این بلاها و سختیها نجات میدهد؟ و حال آنکه فریادرس کمک خواهان و ارحم الراحمین تویی.

آیا بما توفیق توبه راستین و مقبول میدهی که شاید به کمک تو بعضی از گذشته‌ها را با کرنش و خضوع و ذلت و رکوع و سجود جبران کنیم. وای بر ما اگر ما را بر این حالت آلوده و براین صفات مهلک و افعال زشت و دلهای سخت و امراض مزمن نابود کننده رها سازی (و دستمان را نگیری) اَلْغُوثُ اَلْغُوثُ اَلْغُوثُ (بما کمک رسان) یا کریم . پس ای برادران از خواب‌گران سر برآورید و در عاقبت کار خویش بیندیشید و بدانید که از مجاهده‌گریزی نیست و فریب جوانی و خانه و اثاث را مخورید که اینها وبال و عاقبت آنها نکبت و نکال است. پس به توبه دست یازید پیش از آنکه فرصت از دست برود و به پیشگاه حق ناله و گریه کنید قبل از آنکه مدت سرآید و اجل برسد. و همیشه باید در هم شکننده لذتها یعنی مرگ در پیش روی شما باشد و بان

توجه داشته باشید و در دل شبهای تیره در پیرامون آن بسیار فکر کنید و به نفس خود ستم روا مدارید و این آیه را بخوانید:

" هر که بقدر ذرهای کار خیر انجام دهد آنرا می بیند و هر که باندازه یک ذره عمل بد کند آنرا خواهد دید."

والسلام

- ۲۵۷ - معبودی جز تو نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم.
- ۲۵۸ - ای برادر و دوست من! اگر بنده خدا هستی همت خود را بلند کن و کار مهمات خود را به خداوند واگذار.
- ۲۵۹ - زیرا آدمی با همت خود پرواز میکند چنانچه پرنده با دو بال خود.
- ۲۶۰ - آیا خداوند برای بنده خود کافی نیست؟ و خداوند برای یک مرد دو دل در جوف او قرار نداده.
- ۲۶۱ - تو را به طمع در بهشت و ترس از آتشت عبادت نمی کنم، بلکه تو را اهل عبادت یافتم پس عبادت میکنم.
- ۲۶۲ - خداوند نخواسته که کارها را جاری سازد مگر از راه اسباب و وسائل آنها، و سببها بناچار باید به سبب سازشان اتصال داشته باشند، برآستی که کارهای بزرگ با آرزو بدست نیاید و با هوی و هوس ادراک نشود. درهر صنعتی از صاحب صنعت یاری جوئید و در خانهها از درشان وارد شوید. که تمنی و آرزو متاع هلاک شوندگان است.
- ۲۶۳ - بگو خدا، سپس همه را رها کن.
- ۲۶۴ - جز این نیست که خداوند فقط از پرهیزکاران قبول میکند.
- ۲۶۵ - و هرگز بخششهای شما پذیرا نشود اگر شما قومی فاسق باشید.
- ۲۶۶ - و او را از پذیرش صدقات آنان مانع نشد مگر بخاطر اینکه گروهی فاسق بودند.
- ۲۶۷ - کردار مردی که پوششی از حرام بر او باشد هرگز قبول نشود.
- ۲۶۸ - هر کس حرامی بخورد خداوند هیچ بخشش و فدائی از وی

نپذیرد .

۲۶۹ - ترک یک لقمه حرام نزد خداوند از دو هزار رکعت نماز مستحبی محبوبتر است .

۲۷۰ - یک درهم (یک پول) از حرام را رد کردن با هفتاد حج قبول شده برابری کند .

۲۷۱ - و هر کس تقوا اختیار کند خداوند فرقان (قوه تشخیص حق از باطل) برای او قرار دهد . و تقوای الهی پیشه گیرید ، خداوند شما را میآموزد .

۲۷۲ - ما روح القدس را با عمل صالح یاری میدهیم ، و ایمان بعضی از آن از بعضی دیگر است .

۲۷۳ - اطاعت اطاعت آور است .

۲۷۴ - آنچه را که نه چشمی دیده و نه گوش شنیده و نه بر قلب بشری گذر کرده است .

۲۷۵ - براستی که تو هدایت نمیکنی هر کس را که دوست بداری .

۲۷۶ - و براستی که هدایت هدایت الهی است .

۲۷۷ - هرگاه خداوند خیربندهای را خواهد چشم دلش را باز میکند .

۲۷۸ - پروردگارا آمد و شد من در آثار موجب دوری دیدار میگردد ، پس مرا جذب کن به جذبهای که به قرب توام برساند و مرا در مسالک اهل جذب راه ده ، و از نفس من آنچه را که او را اصلاح میکنند برای خود بگیر .

۲۷۹ - یک جذبه از جذبهای رب با عمل جن و انس برابری کند .

۲۸۰ - همانا خدا را در ایام روزگار شما نسیمهایی است ، متوجه باشید که از آنها بهره گیرید .

۲۸۱ - ای انسان براستی که تو بسوی پروردگارت با رنج و مشقت سخت کوشی و او را ملاقات خواهی کرد .

۲۸۲ - آنانکه در راه ما کوشیدند البته به راه خودمان هدایتشان

خواهیم کرد .

۲۸۳ - زیرا ایمان درجات و مراتبی است که اگر بر صاحب دو درجه ، درجه سوم ایمان تحمیل گردد منفجر گردد همانطور که تخم درروشنائی شکسته شود . خدا رحمت کند مردی را که اندازه خود را بشناسد و از حد خود تجاوز نکند .

۲۸۴ - پس بگیر آنچه را بتو دادم و از سپاسگزاران باش . و اگر شکر کنید نعمت شما را بیفزایم .

۲۸۵ - خدا رحمت کند مردی را که گفتار مرا بشنود و عمل کند و هدایت یابد .

۲۸۶ - و هر کس از خانهاش برای هجرت بسوی خدا و رسولش بیرون رود سپس مرگ گریبانگیر او شود البته که اجرش برخداست .

۲۸۷ - و خداوند حق میگوید و به راه راست هدایت میکند .

۲۸۸ - براستی که خداوند جایگزین هر چیزی است که از دست رفته است .

۲۸۹ - و هر کس بر خدا توکل کند خداوند او را کافی است .

۲۹۰ - به سبب من می شنود و می بیند و دست بکار می شود .

۲۹۱ - پیوسته یک بنده با انجام نافله و مستحبات بمن نزدیک می شود تا اینکه او را دوست میدارم پس هر گاه وی را دوست داشتم گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن میگوید .

۲۹۲ - و این همان رستگاری بزرگ است .

فهرست

دفتر اول

آداب توبه :	صفحات	۳	الی ۱۴
آداب مراقبه :	"	۱۵	" ۲۰
آداب رفاقت :	"	۲۱	" ۳۲
آداب سلوک با زن و غیال :	"	۳۳	" ۳۵
آداب تربیت اولاد :	"	۳۶	" ۴۱
آداب زیارت :	"	۴۲	" ۴۶
آداب حج :	"	۴۷	" ۶۴

دفتر دوم

در صفات علماء حقہ :	"	۶۷	" ۷۲
در اصناف مغرورین :	"	۷۳	" ۸۶
دستور العطلها :	"	۸۷	" ۹۶
مراسلات :	"	۹۷	" ۱۵۳

دفتر سوم

پیام آیت الله حاج سید احمد موسوی حائری :	صفحات	۱۵۷	الی ۱۷۵
پیام آیت الله آخوند حاج ملا حسینقلی همدانی :	"	۱۷۶	" ۱۹۲
پیام حاج آقا محمد بید آبادی :	"	۲۰۰	" ۲۱۰

دفتر چهارم

معانی لغات و ترجمه عبارات عربی :	"	۲۱۳	" ۲۴۵
----------------------------------	---	-----	-------